

360 داستان از فضایل مصائب و کرامات فاطمه زهرا علیها السلام

نویسنده: عباس عزیزی

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام

بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تاییبی احتمالی، روی این کتاب انجام

نگردیده است.

فصل اول: فضایل و کمالات فاطمه زهرا علیها السلام

الف: تولد فاطمه زهرا علیها السلام

1- وجود فاطمه از نور خدا

در کتاب معانی الاءخبار به سند معتبر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: حق تعالی خلق کرد نور فاطمه را پیش از آن که بیافریند آسمانها و زمین را.

بعضی از مردم گفتند: یا رسول الله! مگر او داخل انس نیست؟ حضرت فرمود: فاطمه در باطن حوریه است و به ظاهر انسیه است. گفتند: یا رسول الله! حقیقت این سخن را از برای ما بیان فرما. حضرت فرمود: حق تعالی، فاطمه را از نور خود آفرید، پیش از آن که آدم را خلق کند، در هنگامی که ارواح خلایق را آفرید. چون حق تعالی آدم را خلق کرد، نور فاطمه را بر آدم عرض کرد.

صحابه گفتند: یا رسول الله! پیش از آفریدن آدم، نور فاطمه در کجا بود؟ فرمود: در حقه ای بود در زیر ساق عرش. گفتند: یا رسول الله! خوراک او چه بود؟

گفتند: طعام او تسبیح و تهلیل و تحمید حق تعالی بود. چون حق تعالی آدم علیه السلام را خلق کرد و مرا از صلب او بیرون آورد و خواست که فاطمه را از صلب من بیرون آورد، نور فاطمه را سیبی گردانید در بهشت، و جبرئیل علیه السلام آن سیب را برای من آورد و گفت: السلام علیک و رحمة الله و برکاته یا محمد! گفتم: و علیک السلام و رحمة الله ای حبیب من جبرئیل! پس جبرئیل گفت: ای محمد! پروردگار تو سلام می رساند تو را. من گفتم: از اوست سلامتی ها، و به سوی او بر می گردد سلامها و تحیتها. پس جبرئیل گفت: ای محمد! این سیبی است که

حق تعالی به هدیه فرستاده است به سوی تو از بهشت، پس من آن سیب را گرفتم به سینه خود چسبانیدم، جبرئیل گفت: ای محمد خداوند جلیل می فرماید: این سیب را بخور. چون سیب را پاره کردم نوری از آن ساطع گردید که من از آن ترسان شدم. جبرئیل گفت: چرا تناول نمی کنی؟ بخور و مترس! به درستی که این نور کسی است که نام او در آسمان «منصوره» است، و در زمین «فاطمه» است، گفتم: ای حبیب من، جبرئیل! چرا در آسمان او را «منصوره» گویند و در زمین «فاطمه»؟ جبرئیل گفت: او را در زمین «فاطمه» می گویند، از برای آن که قطع کرده است شیعیان خود را از آتش جهنم، و دشمنان خود را از محبت خود بریده است؛ و در آسمان او را «منصوره» می نامند، برای آن که محبان خود را نصرت و یاری می کند؛ چنان که حق تعالی می فرماید: یوفرح المؤمنون - بنصر الله ینصر من یشاء⁽¹⁾

2 - تکلم در رحم مادر

ابن بابویه به سند معتبر از مفضل بن عمر روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم که چگونه بود و ولادت فاطمه علیها السلام؟

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: چون خدیجه علیها السلام اختیار مزاجت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم نمود، زنان مکه از عداوتی که به آن حضرت داشتند، از او هجرت نمودند و بر او سلام نمی کردند و نمی گذاشتند که زنی به نزد او برود. پس خدیجه را به این سبب وحشتی عظیم عارض شد، ولیکن عمده غم و جزع خدیجه برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بود که مبادا از شدت عداوت ایشان آسیبی به آن حضرت برسد. چون به فاطمه علیها السلام حامله شد، فاطمه در شکم با او سخن می گفت و مونس او بود و او را صبر می فرمود.

خدیجه ع این حالت را از حضرت رسالت ص پنهان می داشت. پس روزی حضرت داخل شد، شنید که خدیجه با شخصی سخن می گوید و کسی را نزد او ندید، فرمود: ای خدیجه! با که سخن می گویی؟
خدیجه گفت: فرزندی که در شکم من است با من سخن می گوید و مونس من است.

حضرت رسالت ص فرمود: اینک جبرئیل مرا خبر می دهد که این فرزند دختر است، او و نسل او طاهر با میمنت با برکت است، و حق تعالی نسل مرا از او به وجود خواهد آورد، و از نسل او امامان و پیشوایان دین به هم خواهند رسید، حق تعالی بعد از انقضای وحی ایشان را خلیفه های خود خواهد گردانید در زمین ⁽²⁾.

3 - تولد حضرت زهرا ع

... و پیوسته خدیجه در این حالت بود تا آن که ولادت جناب فاطمه ع نزدیک شد. چون درد زاییدن را در خود احساس کرد، به سوی زنان قریش و فرزندان هاشم کس فرستاد که نزد او حاضر شوند. ایشان در جواب او فرستادند که: فرمان ما نبردی و قبول قول ما نکردی و زن یتیم ابوطالب شدی که فقیر است و مالی ندارد، و ما به این سبب به خانه تو نمی آییم و متوجه امور تو نمی شویم.

خدیجه چون پیغام ایشان را شنید بسیار اندوهناک گردید. در این حالت ناگاه دید که چهار زن گندمگون بلند بالا نزد او حاضر شده و به زنان بنی هاشم شبیه بودند. خدیجه از دیدن ایشان بترسید، پس یکی از ایشان گفت: مترس ای خدیجه! که ما رسولان پروردگاریم به سوی تو، و ما ظهیران تویم، منم ساره زوجه ابراهیم خلیل، و دوم آسیه دختر مزاحم است که رفیق تو و زن شوهر تو

خواهد بود در بهشت، و سوم مریم دختر عمران است، و چهارم کلثوم خواهر موسی بن عمران است، حق تعالی ما را فرستاده است که در وقت ولادت نزد تو باشیم، و تو را بر این حالت معاونت نماییم. پس یکی از ایشان در جانب راست خدیجه نشست، و دیگری در جانب چپ و سوم در پیش رو و چهارم در پشت سر.

پس فاطمه علیها السلام پاک و پاکیزه فرود آمد، و چون به زمین رسید، نور او ساطع گردید، به مرتبه ای که خانه های مکه را روشن گردانید و در مشرق و مغرب زمین موضعی نماند، مگر آن که از آن نور روشن شد و ده نفر از حواریین به آن خانه در آمدند، و هر یک ابریقی و تشتی از بهشت در دست داشتند، و ابریقهای ایشان مملو بود از آب کوثر. پس آن زنی که در پیش روی خدیجه نشسته بود، جناب فاطمه علیها السلام را برداشت و به آب کوثر غسل داد و دو جامه سفیدی بیرون آورد که از شیر سفیدتر و از مشک و عنبر خوشبوی تر بود، و فاطمه را در یک جامه پیچید، و جامه دیگر را مقنعه او گردانید. پس او را به سخن درآورد. فاطمه گفت: اشهد ان لا اله الا الله، و ان ابی رسول الله سید الانبیاء، و ان بعلی سید الاوصیاء، و ولدی سادة الاسباط؛ گواهی می دهم به یگانگی خدا و به آن که پدرم رسول خدا بهترین پیغمبران است، و شوهرم بهترین اوصیای پیغمبران است، و فرزندانم بهترین فرزندان زاده های پیغمبرانند».

پس بر هر یک از آنان سلام کرد و هر یک را به نام ایشان خواند، پس آن زنان شادی کردند، و حوریان بهشت خندان شدند، و یکدیگر را بشارت دادند و اهل آسمانها یکدیگر را بشارت دادند به ولادت آن سیده زنان عالمیان، در آسمان نور روشنی هویدا شد که پیش تر چنان نوری ندیده بودند. پس آن زنان

مقدسه با خدیجه خطاب کردند و گفتند: بگیر این دختر را، که طاهر و مطهر است و پاکیزه و بابرکت است، حق تعالی برکت داده است او را و نسل او را. پس خدیجه او را گرفت. شاد و خوشحال پستان در دهانش گذاشت. پس فاطمه در روزی آن قدر نمو می کرد که اطفال دیگر در ماهی نمو کنند و در ماهی آن قدر نمو می کرد که اطفال دیگر در سال نمو کنند⁽³⁾.

4 - ظاهر شدن نور در آسمان

نوشته اند: وقتی فاطمه زهرا علیها السلام به دنیا آمد نوری در آسمانها پدیدار شد که فرشتگان قبل از آن چنین نوری را ندیده بودند. همین که فهمیدند آن نور به برکت تولد صدیقه طاهره، فاطمه زهرا علیها السلام پدید آمده همه به همدیگر ولادت آن بانوی معظمه را تبریک و تهنیت می گفتند، و حوریان بهشتی هم به همدیگر تبریک می گفتند⁽⁴⁾.

5 - خلق فاطمه به صورت نور

حضرت صادق علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی فرموده است: ای محمد! من تو و علی را به صورت نور آفریدم، یعنی روح بدون بدن، پیش از آن که آسمانها و زمین و عرش و دریایم را بیافرینم، وی پیوسته مرا تهلیل و تمجید می گفت: بعد آن را به دو نیم تقسیم کردم و آن دو نیم را نیز به دو نیم کردم. چهار تا شد؛ یکی محمد است، یکی علی است و حسن و حسین دوتای دیگر می شوند. بعد خداوند فاطمه را از نوری که آن را به صورت روح بدون بدن آفریده بود خلق کرد، سپس با دست خود بر ما کشید و نورش را در بین ما پخش نمود⁽⁵⁾.

6 - نذر خدیجه و اعلام دستور خدا

هنگامی که خدیجه عَلَيْهَا به فاطمه عَلَيْهَا باردار شد، مانند «حنه» مادر حضرت مریم عَلَيْهَا چنین نذر کرد:

«خدایا! من از مادر مریم بهترم و محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شوهر من از عمران شوهر مادر مریم برتر می باشد، این کودکی را که در رحم دارم برای تو محرر کردم» (یعنی: خالص و آزاد نمودم که پس از رشد و بلوغ تا آخر عمر در خدمت مسجد و دین باشد و از زاهدان و عبادت کنندگان مسجد شود).

جبرئیل از طرف خدا نزد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آمد و عرض کرد: به خدیجه عَلَيْهَا بفرمایید، خداوند می فرماید:

لا اعتاق قبل الملك، خلی بینی و بین صفتی، فانی املکها و هی ام الائمہ و عتیقی من النار؛ آزاد کردن قبل از ملکیت روا نیست، این فرزند برگزیده ام را به من واگذار، او (فاطمه) مملوکه من و مادر امامان عَلَيْهِمُ السَّلَام است و من او را از آتش آزاد کرده ام ⁽⁶⁾».

7 - فاطمه، سبب خلقت آدم ابوالبشر

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: هنگامی که خدای تعالی حضرت آدم ابوالبشر را آفرید و از روح خود در او بدمید، آدم به جانب راست عرش نظر افکند، آن جا پنج شیخ غرقه در نور به حال سجده و رکوع مشاهده کرد. عرض کرد: خدایا، قبل از آفریدن من، کسی را از خاک خلق کرده ای؟ خطاب آمد: نه، نیافریدم. عرض کرد: پس این پنج شیخ که آنها را در هیئت و صورت همانند خود می بینم چه کسانی هستند؟ خدای تعالی فرمود: این پنج تن از نسل تو هستند، اگر آنان نبودند تو را نمی آفریدم، نامهای آنان را از اسامی خود مشتق کرده ام (و من خود آنان را نامگذاری کرده ام)، اگر این پنج تن نبودند، نه بهشت و دوزخ

را می آفریدم و نه عرش و کرسی را، نه آسمان و زمین را خلق می کردم و نه فرشتگان و انس و جن را.

منم محمود و این محمد است، منم عالی و این علی است، منم فاطم و این فاطمه است، منم احسان و این حسن است، و منم محسن و این حسین است. به عزتم سوگند، هر بشری اگر به مقدار ذره بسیار کوچکی کینه و دشمنی هر یک از آنان را در دل داشته باشد، او را در آتش دوزخ می افکنم... یا آدم، این پنج تن، برگزیدگان من هستند و نجات و هلاک هر کس وابسته به حب و بغضی است که نسبت به آنان دارد. یا آدم، هر وقت از من حاجتی می خواهی، به آنان توسل کن.

ابوهریره می گوید، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در ادامه سخن فرمود: ما پنج تن کشتی نجاتیم، هر کس با ما باشد نجات یابد، و هر کس که از ما روگردان شود هلاک گردد. پس هر کس حاجتی از خدا می خواهد به وسیله ما اهل بیت از حضرت حق تبارک مسئلت نماید ⁽⁷⁾.

8 - آفرینش علی و پیامبر به سبب آفرینش فاطمه

در حدیث جابر بن یزید جعفی از جابر بن عبدالله انصاری از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است که خداوند تبارک و تعالی فرمود:
یا احمد، لو لاک لما خلقت الا فلاک و لو لا علی لما خلقتک و لو لا فاطمة لما خلقتکما؛ ای احمد! اگر تو نبودی افلاک و جهان را خلق نمی کردم، و اگر علی نبود، تو را نمی آفریدم، و اگر فاطمه نبود تو و علی را خلق نمی کردم» ⁽⁸⁾.

ب: نام، کنیه و القاب فاطمه زهرا عليها السلام

9- وجه تسمیه فاطمه

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت فاطمه عليها السلام فرمود: آیا می دانی چرا اسم تو را «فاطمه» نهاده اند؟

علی عليه السلام عرض کرد: خودتان بفرمایید سبب این تسمیه چیست؟
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: سبب این است که خدای تعالی فاطمه و شیعیان او را از آتش روز قیامت منقطع و دور نگه داشته است ⁽⁹⁾.

10- وجه تسمیه زهرا

روایتی را جابر از قول حضرت صادق عليه السلام نقل کرده است که می گوید: به حضرت عرض کردم: به چه مناسبت حضرت را «زهرا» نامیده اند؟
فرمود: بدان جهت که خداوند آن حضرت را از عظمت خود آفرید. هنگامی که درخشید، آسمانها و زمین به نورش روشن شد و دیدگان ملایکه را به هم آورد و همگی در مقابل عظمت خدا به سجده افتاده گفتند: ای خدای ما! ای آقای ما! این نور چیست؟ خداوند به آنان وحی فرستاد و فرمود: این نوری از نور من است و آن را در آسمان خود جای دادم، او را از عظمت خود آفریدم، و از صلب یکی از پیامبرانم بیرون می آورم و بر تمام پیامبران برتری می دهم و از آن نور، امامانی را بیرون می آورم که امر مرا بر پا دارند و به حق من هدایت کنند و آنان را پس از پایان یافتن وحی خود، جانشینان خویش در روی زمینم قرار می دهم ⁽¹⁰⁾.

11- علت نامیدن فاطمه

در جلد دهم بحار الانوار از حضرت باقر عليه السلام نقل است:

هنگامی که فاطمه زهرا عَلَيْهَا پا به جهان نهاد، خدای تعالی فرشته ای را امر فرمود که این نام (فاطمه) را بر زبان رسول مکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جاری نماید، سپس پروردگار جهانیان فرمود: من شیر را به وسیله علم در وجود تو قطع کردم، و تو را از ناپاکی باز داشتم.

آن گاه حضرت باقر عَلَيْهِ فرمودند: والله، خدای تبارک و تعالی این بانو را از علم مملو ساخت و از ناپاکی های زنان در میثاق ذر منع کرد و باز داشت. از دو امام بزرگوار، یعنی امام رضا و امام جواد عَلَيْهِ است که فرمودند: شنیدیم ماءمون از پدرش رشید و او از مهدی و وی از منصور و او از پدر و از جدش نقل می کند که ابن عباس به معاویه گفت: آیا می دانی که چرا فاطمه را «فاطمه» نامیده اند؟ گفت: نمی دانم. ابن عباس گفت: زیرا خدای متعال وی و شیعیانش را از آتش در امان داشته و این سخن رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است ⁽¹¹⁾.

12 - محدثه بودن فاطمه

امام صادق عَلَيْهِ فرمود:

فاطمه عَلَيْهَا را «محدثه» می گویند، زیرا فرشته ها از آسمان پایین می آمدند و به او ندا می دادند، همان گونه که به مریم دختر عمران ندا داده می شد، و آنان می گفتند:

يا فاطمة! ان الله اصطفىك و طهرک و اصطفىک علی نساء العالمین. یا فاطمة اقتنی لربک و اسجدی و ارکعی مع الراكعین؛ ای فاطمه! خداوند تو را برگزید و پاک گردانید و بر زنان جهانیان برگزید. ای فاطمه! پروردگار خود را اطاعت نما و سجده و رکوع کن. «

پس فاطمه عَلَيْهَا با فرشته ها سخن می گفت و آنها با او سخن می گفتند ⁽¹²⁾.

13- القاب زهرا عليها السلام

- لقبهای حضرت زهرا عليها السلام که در روایات دانشمندان آمده و در شعر جمع آوری شده است، بدین شرح است:
- 1- سیده: بانو.
 - 2- انسیة حوراء: انسان بهشتی.
 - 3- نوریة: موجودی از حقیقت نوری.
 - 4- حانیة: دلسوزی فرزندان.
 - 5- عذراء: دوشیزه.
 - 6- کریمه: بزرگوار.
 - 7- رحیمه: با محبت و مهربان.
 - 8- شهیده: شهید شده، گواه.
 - 9- عفیفة: پاکدامن.
 - 10- قانعة: قانع، کم توقع.
 - 11- رشیده: به حد رشد رسیده، کامل.
 - 12- شریفه: شرافتمند.
 - 13- حبیبه: دوست و با محبت.
 - 14- محرمة: گرامی و مورد احترام.
 - 15- صابرة: پایدار.
 - 16- سلیمه: سالم، اهل سازش، بی عیب و نقص.
 - 17- مکرمه: بزرگوار و گرامی.
 - 18- صفیة: برگزیده.
 - 19- عالمة: دانشمند.

- 20- علمية: دانا.
- 21- معصومة: نگه داشته شده، بی گناه.
- 22- مغصوبة: ربوده شده، کسی که حقش غصب شده.
- 23- مظلومة: ستم دیده.
- 24- ميمونة: خوش يمن و با برکت.
- 25- منصوره: یاری شده، خداوند او را یاری کرده است.
- 26- محتشمة: با حشمت و احترام.
- 27- جميلة: زیبا.
- 28- جلیلة: بزرگ.
- 29- معظمة: احترام گذاشته شده، گرامی.
- 30- حاملة البلوى بغير شكوى: بلاکش نستوه بی شکوه و شکایت.
- 31- حلیفة العبادة و التقوى: قسم خورده پرستش و پرهیزکاری.
- 32- حبیبة الله: محبوب خداوند.
- 33- بنت الصفة: دختر برگزیده.
- 34- ركن الهدى: پایه هدایت.
- 35- آية النبوة: نشان نبوت.
- 36- شفيعة العصاة: شفاعت کننده گناهکاران.
- 37- ام الخيرة: مادر نیکوکاران.
- 38- تفاحة الجنة: سیب بهشتی.
- 39- مطهرة: پاکیزه شده.
- 40- سيدة النساء: بزرگ بانوی زنان.
- 41- بنت المصطفى: دختر حضرت مصطفی.

- 42- صفوة ربهَا: برگزیده پروردگار.
- 43- موطن الهدى: جایگاه هدایت.
- 44- قرّة عين المصطفى: نور چشم پیامبر اکرم ﷺ
- 45- بضعة المصطفى: پاره تن پیامبر ﷺ
- 46- مهجة قلب المصطفى: خون زندگی قلب مصطفی؛ آخرین قطرات خون که در قلب موجب ادامه حیات است.
- 47- بقية المصطفى: بازمانده حضرت رسول ﷺ.
- 48- حكيمة: با حکمت و دارای فهم و ادراک حکیمانه.
- 49- فهمية: با فهم.
- 50- عقلية: خردمند.
- 51- محزونة: غمگین.
- 52- مكروبة: دل شکسته.
- 53- عليلة: بیمار و مریض.
- 54- عابدة: پرستنده.
- 55- زاهدة: پارسا.
- 56- قوامة: شب زنده دار.
- 57- باكية: گریه کننده.
- 58- بقية النبوة: بازمانده پیامبری.
- 59- صوامة: بسیار روزه گیر.
- 60- عطوفة: با عاطفه و محبت.
- 61- رئوفة: دلسوز و مهربان.
- 62- حنائة: غمخوار و با محبت.

- 63- برة: نیکوکار.
- 64- شفیقة: دلسوز و مهربان.
- 65- انانة: دردمند.
- 66- والدة السبطين: مادر دو نواده پیامبر.
- 67- دوحه النبی: شاخسار پیامبر.
- 68- نور سماوی: نور آسمانی.
- 69- زوجة الوصى: همسر جانشین پیامبر.
- 70- بدر تمام: ماه شب چهارده.
- 71- غرة غراء: سپید روی نورانی
- 72- روح ابيه: روان پدر بزرگوارش حضرت رسول.
- 73- درة بیضاء: گوهر تابناک
- 74- واسطة قلادة الوجود: حلقه اتصال زنجیره هستی.
- 75- درة بحر الشرف والوجود: در دریای شرف و سخاوت.
- 76- ولیة الله: دوست خدا و کسی که خداوند او را ولی قرار داده است.
- 77- سرالله: راز نهانی خدا.
- 78- امينة الوحی: امین وحی الهی.
- 79- عین الله: دیده خدایی.
- 80- مکنیة فی عالم السماء: دارنده جایگاه در عالم آسمان.
- 81- جمال الآباء: موجب زیبایی پدران.
- 82- شرف الابناء: شرافت و بزرگواری و افتخار برای فرزندان.
- 83- درة بحر العلم و الكمال: در دریای دانش و کمال.
- 84- جوهرة العزة والجلال: گوهر تابناک عزت و بزرگواری.

- 85- قطب رحي المفاخر السنية: چرخ آسیای افتخارات والا.
- 86- مجموعة المآثر العلية: گردآورنده یادگارهای برین.
- 87- مشکوة نورالله: چراغدان نور الهی.
- 88- زجاجة: شیشه و چراغدان نورانی برای نور الهی.
- 89- كعبة الآمال لاءهل الحاجة: كعبه آرزوهای نیازمندان.
- 90- ليلة القدر: شب قدر؛ مقصود از «ليلة القدر» در قرآن، فاطمه است.
- 91- ليلة مباركة: شب با برکت؛ اشاره است به آیه شریفه «انا انزلناه فی ليلة مباركة»⁽¹³⁾.
- 92- ابنة من صلت به الملائكة: دختر آن کس که فرشتگان بر او اقتدا کرده و نماز گزارده اند.
- 93- قرار قلب امها المعظمة: آسایش بخش دل مادر بزرگوارش.
- 94- عالية المحل: بلند جایگاه.
- 95- سرالعظمة: راز بزرگی و بزرگواری.
- 96- مكسورة الضلع: پهلو شکسته.
- 97- رضیض الصدر: سینه شکسته.
- 98- مغصوبة الحق: کسی که حقش غصب شده است.
- 99- خفی القبر: کسی که قبرش پنهان است.
- 100- مجهولة القدر: قدر ناشناخته.
- 101- ممتحنة: آزمایش شده.
- 102- المظلوم زوجها: کسی که همسرش ستم دیده است.
- 103- المقتول ولدها: فرزند کشته شده.
- 104- كوثر: صاحب خیر فراوان، صاحب فرزندان بسیار⁽¹⁴⁾.

ج: خصایص فاطمه زهرا علیها السلام

14- اصحاب کساء

ام سلمه، همسر گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند: روزی فاطمه علیها السلام در حالی که ظرف سفالی در دستش و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام در کنارش بودند، به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله آمد.

حضرت فرمود: پسر عمویت را نیز صدا کن بیاید.

علی علیه السلام آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله امام حسن علیه السلام را در زانوی راست و امام حسین علیه السلام را در زانوی چپ نشانید. علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام یکی پشت سر و دیگری در جلو نشستند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بار الها! اینها اهل بیت من هستند، تمام پلیدها را از آنها بزدای و آنان را پاکیزه و منزه گردان.»

و این مطلب را سه بار تکرار کرد.

ام سلمه می گوید: من در آستانه در بودم. گفتم: آیا من هم از آنها هستم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو نیز شخص نیکو کردار هستی.

در خانه، غیر از آنها و جبرئیل کس دیگری نبود. آن گاه پیامبر عبای خیبری را روی آنها انداخت و پوشاند. خودش نیز با آنها بود.

سپس جبرئیل یک طبق انار و انگور آورد. اول پیامبر صلی الله علیه و آله خورد و آنها تسبیح گفتند. سپس امام حسن و امام حسین علیه السلام خوردند، باز هم انار و انگور تسبیح گفتند. علی علیه السلام نیز خورد و آن دو تسبیح گفتند. بعد یکی از اصحاب وارد شد و خواست از آنها بخورد. جبرئیل گفت: از این میوه ها فقط پیامبر و اولاد پیامبر و وصی او می خورند نه کس دیگر ⁽¹⁵⁾.

15- نزول مائده و طمع شیطان

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله بیمار شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به عیادت آمد، نزد او نشست و حالش را پرسید. گفت: همانا من به طعام اشتها دارم، طعام پاک. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به طاق خانه اشاره نمود، طبقی آمد که در آن شیره و نان و کشک و انگور بود. پس آن را جلو فاطمه نهاد، حضرت دستش را در طبق نهاد و نام خدا را برد و گفت: بخورید، بسم الله! پس فاطمه و رسول خدا و علی و حسن و حسین علیهم السلام خوردند. در این بین سائلی بر در ندا داد: السلام علیکم، ما را طعام دهید از آنچه خدا روزی تان کرده. پیغمبر فرمود: اخساء (چنخ). فاطمه گفت: یا رسول الله! شما این جور به مسکین نمی فرمودید. فرمود: او شیطان است و همانا جبرئیل این طعام را از بهشت برایتان آورد و شیطان خواست که از آن برخوردار شود و این برای او لایق نیست ⁽¹⁶⁾.

16- روشن شدن آسمان و زمین از نور فاطمه

دیلمی در کتاب «ارشاد القلوب» از سلمان فارسی (ره) روایت کرده است: روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مسجد نشستند بود، ناگاه عباس، عم آن حضرت، داخل شد و سلام کرد و حضرت جواب او فرمود و او را مرحبا گفت. پس عباس گفت: به چه سبب بر ما فضیلت یافته است علی بن ابی طالب، و حال آن که اصل ما یکی است؟ فرمود: ای عم! حق تعالی آفرید مرا و علی را در وقتی که نه آسمان بود و نه زمین، و نه بهشت و نه دوزخ، و نه لوح بود و نه قلم. چون حق تعالی خواست که ما را بیافریند، تکلم نمود به کلمه ای، و از آن نوری به هم رسید، پس کلمه دیگر فرمود و از آن وحی به هم رسید، پس آن نور را به آن روح ممزوج گردانید، پس من و علی را از آن نور و روح آفرید،

پس از نور من عرش را بیرون آورد و من از عرش بزرگ ترم، و از نور علی آسمانها را بیرون آورد، پس علی جلیل تر و بزرگ تر است از آسمانها، پس بیرون آورد از نور حسن نور آفتاب را، و از نور حسین نور ماه را، پس ایشان بزرگ ترند از آفتاب و ماه. پس ملائکه تسبیح حق تعالی می کردند و می گفتند: «سبوح قدوس»، چه بسیار گرامی اند این نورها نزد حق تعالی.

چون حق تعالی خواست که امتحان کند ملائکه را، بر ایشان فرستاد ابری تاریک، و چنان فرو گرفت ملائکه را، که یکدیگر را نمی دیدند. ملائکه گفتند: ای خداوند ما و سید و بزرگ ما! روزی که ما را آفریده بودی، تا حال چنین حالتی مشاهده نکرده بودیم، پس از تو سؤال می کنیم به حق این نور که ظلمت را از ما دور گردانی. پس حق تعالی نور حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ را آفرید، مانند قندیلی و بر کنار عرش آویخت، و از نور آن آسمان های هفت گانه و زمین ها روشن گردید، و به این سبب فاطمه را «زهرا» نامیدند. پس ملائکه تسبیح و تقدیس حق تعالی کردند، و حق تعالی فرمود: به عزت و جلال خودم سوگند یاد می کنم که ثواب تسبیح و تقدیس شما را تا روز قیامت از برای محبان این زن و پدر او و شوهر او و فرزندان او قرار دادم ⁽¹⁷⁾.

17- بهترین مخلوقات

در کتاب ادريس پیامبر آمده است: روزی حضرت ادريس عَلَيْهِ السَّلَامُ اصحاب خود را دور خود جمع کرد و به آنها گفت: فرزندان حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ روزی در محضر آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ اختلاف کردند که بهترین خلائق کیستند؟

بعضی گفتند: پدر ما، آدم، بهترین مخلوقات است؛ چرا که خدا او را با دست قدرتش آفرید و روحش را در او دمید و به فرشتگان امر کرد که به عنوان

احترام او را سجده کنند، او را معلم فرشتگان و خلیفه زمین قرار داد و از همه
00 خلائق خواست از او اطاعت کنند.

بعضی گفتند: نه، بهترین مخلوقات، فرشتگانند که هیچ گاه گناه نمی کنند و
همواره به انجام فرمان خدا مشغولند، ولی آدم، گناه (ترک اولی) کرد و با
همسرش از بهشت رانده شد، گر چه توبه کرد و خداوند توبه اش را پذیرفت.

بعضی گفتند: بهترین مخلوقات، جبرئیل امین است.

بعضی و بعضی و بعضی مطالب دیگری گفتند، و در این باره بسیار سخن به
درازا کشید، تا این که حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ به آنها رو کرد و فرمود، فرزندانم، آنچه
شما گفتید هیچ کدام درست نیست، وقتی که خداوند مرا آفرید و روحش را در
کالبد من دمید، برخاستم و نشستم و به عرش پروردگارم نگاه کردم دیدم «پنج
نور» را که در نهایت عزت و زیبایی و شکوه و کمال هستند، به گونه ای که مرا
غرق و واله انوار و درخشش خود کردند.

به خدایم عرض کردم: اینها چه کسانی هستند؟

فرمود: اینها بهترین مخلوقات من و بابهای رحمت من و واسطه های بین من
و خلق من هستند، اگر اینها نباشند، آسمانها و زمین و بهشت و دوزخ و
خورشید و ماه را نمی آفریدم.

گفتم: خدایا نام اینها چیست؟

فرمود: به عرش بنگر!

نگاه کردم. ناگهان این نامهای پاک را دیدم: بار قلیطا (محمد)، ایلیا (علی)،
طیظه (فاطمه)، شبر (حسن)، شبیر (حسین). ای خلائق من! مرا تهلیل و تسبیح
کنید، خدای یکتا جز من نیست و محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسول من است (18).

18- درجه ای در بهشت

از علی علیه السلام نقل شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: در بهشت درجه ای هست که نامش «وسيله» می باشد و آن پیامبر است، و امید آن دارم که آن، من باشم. وقتی درخواست آن را از خدا می کنید، آن را برای من درخواست نمایید. حاضران گفتند: چه کسی در آن سکونت دارد؟

فرمود: فاطمه و شوهرش و حسن و حسین، علیهم السلام (19).

19- ناقه بهشتی

مالک دینار می گوید: هنگامی که مردم آماده حرکت برای زیارت خانه کعبه بودند، در میان مسافرین زنی ضعیف و ناتوان را مشاهده کردم که بر شتری لاغر سوار شده و مردم او را از مسافرت با چنین مرکبی منع می کردند. می گفتند: این شتر تو را به مقصد نمی رساند، از اراده خود صرف نظر کن. زن به گفته آنها توجه نمی کرد؛ در بین راه شترش خوابید و از کاروان باز ماند.

من به او رسیدم، شروع به سرزنش نمودم که به تو گفتند، ولی نپذیرفتی! اکنون چه می کنی؟ جوابم را نداد. سر به سوی آسمان بلند کرده، عرض کرد: خدایا! نه در خانه خودم گذاشتی و نه مرا به خانه ات رساندی، لو فعل بی غیرک لما شکوته الا الیک؛ اگر چنین کاری دیگری جز تو نسبت به من می کرد شکایتش را به تو می کردم، ولی اینک کجا و پیش چه کس شکایت برم؟

مالک گفت: دیدم از میان بیابان شخصی آشکار شد، مهار شتری را به دست گرفته و به این طرف می آمد. نزدیک شده و به آن زن گفت: سوار شو. شتری به خوبی آن در میان کاروانیان نبود. همانند برق به راه افتاده و از نظرم ناپدید گردید. او را دیگر ندیدم، تا در مکه هنگام طواف پیدایش نمودم. سوگند دادمش که خود را معرفی کن. گفت: نامم شهره، مادرم مسکه، دختر فضا، کنیز

حضرت زهرا علیها السلام است. آن شتر که دیدی از ناقه های بهشت بود. خداوند را قسم دادم به حرمت فاطمه علیها السلام او هم به وسیله ملکی آن ناقه را فرستاد، تا پیاده نمازم ⁽²⁰⁾.

20- تشبیه فاطمه به ستاره زهره

انس بن مالک گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز صبح را با جماعت خواند و پس از نماز به جمعیت رو کرد و فرمود:

«ای گروه مردم! کسی که خورشید بر او ناپدید شد، به ماه تمسک کند، و هرگاه ماه ناپدید شد به ستاره زهره، متمسک شود، و اگر ستاره زهره ناپدید شد، به دو ستاره فرقدان (دو ستاره درخشانده ای که نزدیک قطب شمالی دیده می شوند و در فارسی به آنها دو برادر گویند) متمسک گردد».

سپس فرمود:

«من خورشیدم، علی ماه است، فاطمه ستاره زهره است، و دو ستاره فرقدان، حسن و حسین می باشند. و همچنین به کتاب خدا متمسک شوید و این دو (قرآن و عترت) از هم دیگر جدا نشوند (و به هم دیگر پیوند دارند) تا آن هنگام که در روز قیامت کنار حوض کوثر بر من وارد گردند».

و در بعضی عبارات آمده آن حضرت فرمود:

«از خورشید پیروی کنید و بعد از آن از ماه و بعد از آن از زهره و بعد از آن از فرقدان، سپس هر یک از این امور را به مطالب فوق تفسیر فرمود» ⁽²¹⁾.

21- عنایت فاطمه به حدیث پیامبر

چند روز از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گذشته بود، مردی به در خانه فاطمه علیها السلام آمد و پس از شرفیابی به حضور آن حضرت، عرض کرد: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چیزی نزد شما به یادگار گذاشته تا مرا از آن بهره مند سازی؟

فاطمه عليها السلام به یاد حدیثی از پیامبر صلى الله عليه وآله افتاد و به کنیز خود فرمود: این کنیز! آن صفحه نوشته را به این جا بیاور. کنیز به جست و جوی صفحه نوشته پرداخت، ولی آن را نیافت، و بازگشت و به فاطمه عليها السلام گفت: آن را نیافتم. فاطمه عليها السلام به او فرمود: وای بر تو، برو آن را پیدا کن، که ارزش آن در نزد من هم طراز ارزش حسن و حسین عليهما السلام است.

کنیز رفت و به جست و جوی دقیق پرداخت و سرانجام آن صفحه نوشته را در میان خاشاک پیدا کرد و به حضور حضرت زهرا عليها السلام آورد. نوشته آن صفحه عبارت از فرازهای زیر بود:

قال محمد النبي صلى الله عليه وآله: ليس من المؤمنين من لم يامن جاره بوائقه...؛ از مؤمنان نیست کسی که همسایه اش از آزار او در امان نیست، و کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد، به همسایه اش آسیب نمی رساند، و کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، سخن نیک می گوید و یا سکوت می کند، خداوند انسان خیرخواه، بردبار و پاکدامن را دوست دارد، و انسان بد زبان و کینه توز و بسیار سؤال کننده (برای کمک مادی) را دشمن دارد، بدان که حیاء از ایمان است، و ایمان موجب ورود به بهشت می باشد، و ناسزاگویی از بی شرمی است و بی شرمی موجب ورود به آتش دوزخ می گردد» (22).

به این ترتیب حضرت زهرا عليها السلام با توجه مخصوص به حفظ و احترام حدیث پیامبر صلى الله عليه وآله، آن را یافت و تقاضا کننده را از معنای بلند آن بهره مند ساخت

(23)

22- امیدواری دادن

مردی به همسرش گفت: به حضور حضرت زهرا علیها السلام برو و از قول من به آن حضرت بگو: من از شیعیان شما هستم، آیا شما قبول دارید که من از شیعیان شما هستم؟!

همسر او به حضور فاطمه علیها السلام آمد و پیام شوهرش را ابلاغ کرد. فاطمه زهرا علیها السلام به او فرمود: به شوهرت بگو:

ان كنت تعمل بما امرناك و تنتهي عما زجرناك فانت من شيعتنا و الا فلا؛ اگر تو آنچه را که ما کرده ایم انجام می دهی و از آنچه نهی نموده ایم به جای نمی آوری، پس از شیعیان ما هستی، و گرنه از شیعیان ما نیستی».

همسر نزد شوهر آمد و گفتار حضرت زهرا علیها السلام را به او ابلاغ کرد، شوهر او از این پاسخ، محزون گردید و آه و ناله اش بلند شد و می گفت: وای بر من! کیست که به گناه آلوده نباشد، بنابراین اگر من از گناه پاک نگردم، شیعه نیستم و وقتی که شیعه نبودم، جاودانه در دوزخ خواهم بود، وای بر من چه خاکی بر سرم کنم؟...

همسرش وقتی او را آن گونه آشفته و نگران دید، به حضور حضرت زهرا علیها السلام آمده و جریان را به عرض او رسانید.

حضرت زهرا علیها السلام به آن بانو فرمود: به شوهرت بگو: چنین نیست که تو تصور می کنی، شیعیان ما از افراد نیک اهل بهشت هستند، ولی اگر گناهکار باشند، بر اثر بلاها و گرفتاریها که به سوی آنها رو می آورد، و صدماتی که در صحرای محشر، در روز قیامت و یا در طبقه اعلاى دوزخ می بینند، گناهانشان ریخته می شود و آنها از گناهان پاک می گردند، و سپس آنها را نجات می دهیم و به سوی بهشت می بریم ⁽²⁴⁾.

23- رشد فاطمه در شرایط بحرانی

فاطمه زهرا علیها السلام زمانی چشم به جهان گشود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زندگی سراسر جهاد و مقاومت فکری دشواری را آغاز کرده بود. در همین سالها بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مورد خطاب وحی قرار می گرفت و وحی به او فرمان می داد تا دعوت خود را آشکارا شروع کند و از زخم خارهای خونینی که در سر راهش می رست و گردنه های دشواری که پیش رویش رخ می نمود، هراس و خستگی به خود راه ندهد. در آن روزها، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سنگینی بار رسالت را بر دوش گرفته بود و نیروهای ضلالت و گمراهی نیز متقابلاً در برابر او قیام کرده بودند تا مگر کوششهای او را بی ثمر سازند و به وسیله او را از دعوتش باز دارند.

فاطمه علیها السلام در چنین سالهای بحرانی نشو و نما کرد. سالهایی که هر چه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در فراخوانی مردم به سوی خدا بیشتر می کوشید، دشمنانش نیز در شکنجه و رساندن آزار به یارانش بیشتر تلاش می کردند.

فاطمه زهرا علیها السلام در رویداد غم انگیز شعب ابی طالب با دیگر کودکانی که قریش غذا را از آنان دریغ کرده بودند، شرکت داشت. آنان از گرسنگی بر خود می پیچیدند، در حالی که گرگهای درنده قریش در اطراف شعب پاسداری می دادند تا مبادا کسی برای مسلمانان غذا بیاورد.

پس از آن که مسلمانان از قائله شعب رهایی یافتند، یک روز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سر به سجده گذارده بود، اما در همین حال افرادی از قریش به وی نزدیک شدند و زهدان شتر بر سرش انداختند. فاطمه علیها السلام که نظاره گر این صحنه بود، پیش آمد و زهدان را از سر پدر برگرفت و دور انداخت. اندوهی بسیار قلب فاطمه زهرا علیها السلام را در خود فرو گرفته بود.

فاطمه عليها السلام شاهد بود که پدرش سفری به طایف کرد تا مردم آن دیار را به سوی خداوند فرا خواند، اما هیچ کس به دعوت آن حضرت پاسخ نگفت⁽²⁵⁾.

24 - در طلب دنیا و حصول به آخرت

فاطمه عليها السلام زندگی و غذای ناگوار و لباس درشت بافت و خشن را تحمل می کرد و تنها خدا و روز قیامت را در نظر می آورد.

در حدیثی از سوید بن غفله آمده که علی عليه السلام به پیشامدی سخت گرفتار شد. فاطمه عليها السلام به نزد پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم رفت و در زد. رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: من احساس می کنم محبوبم بر در ایستاده است. ای ام ایمن! برخیز و بنگر.

پس ام ایمن در را گشود، فاطمه به خانه پیامبر قدم نهاد. پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم خطاب به او فرمود: تاکنون در چنین هنگامی نزد ما نمی آمدی؟!

فاطمه عليها السلام گفت: ای رسول خدا! خوراک فرشتگان در نزد خدای چیست؟ پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: حمد و ثنای خداست.

پس فاطمه عرض کرد: خوراک ما چیست؟

پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، در خانه آل محمد یک ماه است که آتشی بر افروخته نشده. اینک پنج کلمه که جبرئیل به من آموخته است، به تو یاد می دهم. فاطمه عليها السلام گفت: ای رسول خدا، این پنج کلمه کدام است؟

پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: یا رب الاولین و الاخرین، یا ذا القوة المتین، یا راحم المساکین و یا ارحم الراحمین.

فاطمه عليها السلام بازگشت. همین که چشم علی عليه السلام به او افتاد، گفت: مادر و پدرم به فدایت. ای فاطمه! چه خبری آوردی؟
گفت: برای کاری دنیایی رفتم و برای آخرت بازگشتم.

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به او فرمود: آنچه پیش روی داری، بهتر است؛ آنچه پیش روی داری، بهتر است ⁽²⁶⁾.

25 - فاطمه، پاره تن پیامبر

سعد بن ابی وقاص (سعد بن مالک) گوید:

از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که می فرمود: فاطمه پاره تن من است، هر که او را شاد سازد، مرا شاد ساخته، و هر که او را ناراحت کند، مرا ناراحت کرده است. فاطمه عزیزترین آفریدگان نزد من است ⁽²⁷⁾.

26 - چهار سواره در قیامت

عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب گوید:

از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که می فرمود: ای مردم! ما تنها چهار نفریم که در قیامت سواره ایم و سواره دیگری جز ما نیست.

مردی عرض کرد: پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا! آن سواران کیانند؟ فرمود: من بر براق خود سوادم، و برادرم صالح (پیامبر) بر همان شتری که قومش آن را پی کردند، و دخترم فاطمه بر شتر عضبای من، و علی بن ابی طالب بر اشتری از اشتران بهشتی سوار است ⁽²⁸⁾.

27 - ورود به مسجد از درهای خصوصی

پس از هجرت به مدینه و ساختن مسجد، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اصحاب خانه های خود را در اطراف آن ساختند و هر کدام از خانه ها دری به مسجد داشت که از همان درها وارد مسجد می شدند.

روزی جبرئیل بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شد و گفت: خدایت امر کرده است که همه باید درهای خصوصی به سوی مسجد را ببندند، مگر علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و فاطمه عَلَيْهِمَا السَّلَامُ.

سبط الجوزی می نویسد:

«این عمل سر و صدایی در میان عده ای پدید آورد و گمان کردند این استثنا از جنبه عاطفی است، رسول خدا ﷺ همه را گرد آورد و آن گاه برای روشن شدن اذهان خطبه ای ایراد نموده، فرمود: من از جانب خود هرگز دستور باز ماندن و بسته شدن دری را نداده ام، بلکه این امری بود از جانب خدا، و من هم از آن پیروی کردم» (29).

28 - قبولی توبه آدم

امیرالمؤمنین ع می فرماید:

از پیامبر اکرم ص معنای آیه شریفه فتلقى آدم من ربه كلمات فتاب عليه را سؤال کردم. حضرت فرمود: هنگامی که خدای تعالی آدم را در هند و حوا را در جده فرود آورد. (بر حضرت آدم مدتها گذشت که اشک غم بر چهره می ریخت) تا این که خدای تعالی جبرئیل را بر او نازل کرد و فرمود: یا آدم، آیا من تو را به دست (قدرت) خود نیافریدم؟ آیا از روح خود در تو ندیمدم؟ و آیا ملائیک را به سجده کردن بر تو فرمان ندادم؟ و آیا حوا را کنیز خودم را به تو تزویج نکردم؟ حضرت آدم عرض کرد: بلی. خطاب آمد: این گریه مداوم تو از چیست؟ عرض کرد: خدایا، چرا گریه نکنم، که از جوار رحمت تو رانده شده ام. خدای متعال فرمود: اینک فراگیر این کلمات را که به وسیله آن، خدا توبه تو را قبول می کند و گناهت را می بخشد؛ بگو یا آدم:

«پاک و منزهی تو؛ نیست خدایی جز تو؛ بد کردم و به خود ستم روا داشتم؛ پس به حق محمد و آل محمد مرا ببخش؛ به درستی که این تویی که بسیار بخشنده و مهربان هستی.»

پیامبر اکرم ﷺ در پایان سخن فرمود: «این است آن کلماتی که خدای تعالی به حضرت آدم آموخته است».

گویی خدای تعالی حضرت آدم را با این کلمات گران قدر تسلی داده است که: اگر از جوار رحمت من دور شده ای، اینک ارزش فرا گرفتن این کلمات گران قدر، عوض، هم سنگ و برابر جوارحمان، و هم طراز فردوس و جنان است، و جبران آن نعمتی است که از آن محروم شده ای⁽³⁰⁾.

29 - نور فاطمه از نور ماست

عمار می گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدم که به منزل صدیقه زهرا علیها السلام وارد شد، هنگامی که فاطمه علیها السلام آن حضرت را مشاهده نمود، عرض کرد: به نزدیک من آی، تا از آن چه در گذشته به وقوع پیوسته، و آن چه تا روز قیامت واقع خواهد شد، و از آن چه هرگز واقع شدنی نیست، با تو سخن گویم.

سپس عمار چنین گوید: دیدم امیرالمؤمنین علیه السلام بدون آن که پاسخی به زهرا بگوید: به عقب برگشت. من نیز با او به عقب برگشتم.

امیرالمؤمنین علیه السلام از نزد حضرت زهرا علیها السلام به حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شتافت و به محض ورود او رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یا اباالحسن! نزدیک تر بیا، و چون علی علیه السلام جلوس نمود، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: یا علی! من داستان را بازگو کنم، یا که تو خود می گویی؟

علی علیه السلام فرمود: اگر شما لب به سخن بگشایید، نیکوتر و زیباتر است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: گویی من همراه تو بودم که بر حضرت صدیقه زهرا علیها السلام وارد شدی، و او چنین و چنان گفت، و تو از آن جا (به نزد من) بازگشتی و (مطلب را با من در میان گذاشتی).

علی علیه السلام عرض کرد: بلی یا رسول الله!

و سپس افزود: آیا نور فاطمه از نور ماست؟
پیامبر اکرم ﷺ فرمود: مگر این موضوع را نمی دانی؟
آن گاه علی علیه السلام سجده شکر به جای آورد.

(طرز سؤال و جواب، نشان می دهد که این پرسش و پاسخ فقط برای تفهیم موضوع به دیگران است «آیا نور فاطمه از نور ماست؟ - آری، مگر تو خود نمی دانی؟» در این جا ندانستن مطرح نیست، و علی علیه السلام نمی گوید نه نمی دانم، بلکه همان طور که گفته شد، این گفت و شنود برای تشریح موضوع، جهت آگاهی دیگران و بس).

عمار می گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام از حضور پیامبر اکرم ﷺ به سوی فاطمه علیها السلام روان شد و من نیز همراه او وارد خانه زهرا علیها السلام شدم.

حضرت فاطمه علیها السلام عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! از این جا به حضور پدرم برگشتی و آنچه را که من به تو گفته بودم، به آن حضرت بازگو نمودی؟
علی علیه السلام فرمود: بلی، چنین بود یا فاطمه!

حضرت زهرا علیها السلام عرض کرد: یا ابالحسن! هنگامی که خدای تعالی، نور وجود مرا آفرید، این نور پیوسته خداوند را تسبیح و ستایش می کرد. سپس پروردگار آن را به درختی از درختهای بهشتی امانت داد، و این نور همواره یرتوافکن و روشنایی بخش بود، تا این که پدرم به بهشت وارد گردید، و از جانب خداوند تبارک و تعالی به او الهام شد که از میوه آن درخت بر گیرد و آن را میل نماید؛ در آن هنگام، نور مرا خدای سبحان به صلب پدرم، و بعدا به رحم خدیجه بنت خویلد منتقل فرمود، تا این که از او متولد شدم، من از همان نورم، و از آنچه که در گذشته واقع شده است و یا در آینده واقع خواهد شد، و از آنچه

که هرگز واقع نشده است، باخبر هستم. یا ابالحسن! مؤمن با نور خدایی نظاره می کند» (31).

30 - فضایل از زبان پیامبر

حضرت رسول اکرم ﷺ در فضایل حضرت زهرا علیها السلام چنین فرمودند: جبرئیل (روح) به نزد من آمد و گفت: هنگامی که فاطمه قبض روح می شود و دفن می گردد، دو ملک در قبر از او سؤال می کنند: پروردگار تو کیست؟ می فرماید: الله پروردگار من است.

سپس می پرسند: پیامبرت کیست؟ در پاسخ می فرماید: پدرم. آن گاه سؤال می کنند: ولی تو کیست؟ در جواب گوید: علی بن ابی طالب، همین کسی که در کنار قبرم ایستاده است.

(سپس پیامبر اکرم ﷺ می فرماید:) آیا باز هم فضایل دیگر زهرا را بیان کنم؟ (شاید پیامبر اکرم ﷺ می خواهد به این وسیله ندکر دهد که: در این عالم، فاطمه تنها کسی است که پدرش «رسول الله» و همسرش «ولی الله» است. پیامبر اکرم در ادامه سخن خویش می فرماید:

همانا خدای تعالی یک دسته از فرشتگان را برای محافظت فاطمه گماشته است، تا از چهار طرف نگهبان او باشند؛ و این ملائکه در حال حیات، و هنگام مرگ او، و کنار قبرش پیوسته در خدمت او هستند، و کارشان صلوات فرستادن بر فاطمه و پدرش و همسرش و فرزندان اوست. (یعنی در منطق ملائکه و لسان فرشتگان صلوات بر پیامبر اکرم ﷺ و علی و حسنین علیهم السلام همواره باید با صلوات بر فاطمه علیها السلام تواءم باشد، و در این منقبت نیز آن حضرت برابر و هم ردیف آن چهار وجود مقدس دیگر می باشد. سپس پیامبر اکرم ﷺ چنین به سخن ادامه می دهد:)

هر کس مرا بعد از وفاتم زیارت کند، مثل این است که مرا در حال حیات زیارت کرده است؛ و کسی که فاطمه را زیارت کند، گویی مرا زیارت کرده است؛ و هر کس علی را زیارت نماید، مثل زیارت کردن حسنین است؛ و آن کسی که زیارت کند ذریه او را، همانند زیارت خود آنان است...»⁽³²⁾

31 - فاطمه از امتیازات علی

در «ریاض النضره» (جلد 2، ص 202) و در «شرف النبوه» از رسول گرامی اسلام ﷺ نقل شده که به علی ع فرمودند:

«سه چیز به تو داده شده که به هیچ کس حتی به من داده نشده است:

1 - تو داماد کسی مانند رسول خدا هستی و من داماد کسی نیستم که پدر زخم مانند پدرزن تو باشد.

2 - همسری صدیقه مانند دختر من به تو داده شده که من چنین همسری ندارم.

3 - به تو فرزندانمانی مانند حسن و حسین عنایت شده است، در حالی که من فرزندانمانی مانند آنان ندارم.

ولی در عین حال شما از من هستید و من از شما»⁽³³⁾.

32 - نورانیت فاطمه در بهشت

صفوری شافعی در کتاب نزهة المجالس (ج 2، ص 223) گوید: کسایی و غیر او گفته اند:

«وقتی که خدا آدم را خلق فرمود... تا آن جا که گوید: در بهشت چشم آدم به بانویی افتاد که درخشندگی و نورانیتش بی نظیر بود و بر سر وی تاجی از طلا و مرصع به جواهر وجود داشت که آدم زیباتر از وی را مشاهده نکرده بود. پس سؤال کرد: پروردگار، این بانو کیست؟ فرمود: فاطمه دخت محمد

سؤال کرد: شوهر او کیست؟ پروردگار به جبرئیل فرمان داد در قصری از یاقوت را به روی وی بگشاید. وقتی جبرئیل در را گشود، آدم در آن قبه ای از کافور دید و تختی از طلا که بر روی آن تخت جوانی به زیبایی یوسف نشسته بود. پس فرمود: این جوان شوهر وی، یعنی علی بن ابی طالب، است...»⁽³⁴⁾

33 - حسادت عایشه به فاطمه علیها السلام

شیخ بزرگوار، مجلسی (ره) در جلد ششم بحار الانوار، از کتاب خصال، از امام صادق علیه السلام نقل می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به منزل آمدند، در حالی که عایشه فاطمه زهرا علیها السلام را مخاطب قرار داده و فریاد می زد:

والله، ای دختر خدیجه! تو خود را به خاطر مادرت از ما برتر می دانی و بر ما می بالی و حال آن که او هیچ برتری بر ما نداشت و مانند ما بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این سخن را شنیدند و هنگامی که بانو فاطمه علیها السلام پدر را دیدند، گریستند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سؤال فرمودند: چه چیز تو را به گریه افکنده دختر جان؟ فاطمه علیها السلام عرض کرد: عایشه از مادرم نام برده و او را خفیف نموده و من هم گریه کردم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم غضبناک شده، فرمودند: ای حمیراء بس کن و دست بردار! خدای تعالی به زنی که فرزند زیاد بزاید برکت عنایت فرموده و خدیجه، که درود خدا بر وی باد، برای من فرزندان پاکی مانند عبدالله و قاسم و رقیه و ام کلثوم و زینب را به دنیا آورده، ولی تو کسی هستی که خدایت عقیم کرده و برای من فرزندی نزاده ای ⁽³⁵⁾

34 - حجاب از نایبنا

امام موسی بن جعفر علیه السلام از پدران بزرگوارش نقل فرموده است:
امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: فرد نایبناپی اجازه خواست که به منزل فاطمه علیه السلام وارد شود، آن گرامی خود را از او پوشیده داشت.
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: چرا خود را از او پنهان می سازی، در حالی که نایبناست و تو را نمی بیند؟
عرض کرد: اگر او مرا نمی بیند، من او را می بینم، و نیز رایحه و عطر را می بوید و شامه اش سالم است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: گواهی می دهم که تو پاره تن منی ⁽³⁶⁾.

35 - سؤال و جواب فاطمه با فرشتگان

شبى حضرت فاطمه علیه السلام از فرشتگان سؤال نمود: آیا برترین زن عالم، حضرت مریم علیه السلام دختر عمران نیست؟
فرشتگان عرضه داشتند: حضرت مریم علیه السلام سرور زنان زمان خود بود؛ اما خداوند شما را برترین زن جهان قرار داده است؛ هم در زمان خودت و هم در زمان حضرت مریم علیه السلام و سرور همه زنان از اول عالم تا آخر جهان ⁽³⁷⁾.

36 - طلب خیر و برکت

شخصی... گفت: وارد شدم بر حضرت فاطمه علیه السلام، او سبقت گرفت بر من در سلام. آن گاه فرمود: چه چیز تو را به این جا آورده؟
عرض کردم: طلب خیر و برکت.
فرمود: خبر داد مرا پدرم و اینک حاضر است که هر کس سه روز بر من و با پدرم درآید و سلام کند، خداوند واجب می کند از برای او بهشت را.
عرض کردم: در حیات شما؟

فرمود: بلی، و بعد از وفات ما (38).

37 - فضیلت فاطمه در کلام امام صادق علیه السلام

علی بن ابی طالب علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: «ای فاطمه! همانا خدای بلند مرتبه به گاه خشم ات خشمناک و به گاه خشنودی ات خشنود می شود.»

سندل آمد و به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد: ای اباعبدالله! این جوانان احادیث ناشناخته ای از شما برای ما نقل می کنند.

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: چه چیزهایی، ای سندل؟

سندل گفت: از شما برای ما این حدیث را بازگو می کنند که خدای بلند مرتبه با خشم فاطمه علیه السلام، خشمناک و با خشنودی اش خشنود می شود. امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: ای سندل! آیا در آنچه شما روایت می کنید، این روایت نیست که خدا برای خشم بنده مؤمنش خشمناک و برای خشنودی او خشنود می شود؟ گفت: آری.

فرمود: آیا باور نداری که فاطمه علیه السلام زن با ایمانی است و خدای بلند مرتبه با خشمش خشمناک و با خشنودی اش خشنود می شود؟ گفت: راست گفتم، خداوند بهتر می داند که منصب پیامبری و جانشینی خود را در کجا قرار دهد (39).

38 - نزول میوه از بهشت

بارها برای حضرت فاطمه علیه السلام میوه های بهشتی اهدا شده است. از آن جمله دو انار و دو سیب و دو به است که اهل بیت از آن می خوردند و عود می کردند و تمام نمی شد تا وفات حضرت علیه السلام که انار و به تغییر یافت و بعد مفقود شد و دو سیب باقی می ماند (40).

39 - حضور فاطمه در حجة الوداع

پیامبر ﷺ در ماه ذی القعدة آن سال به مردم مدینه و قبایل مجاور اعلام کرد که قصد دارد حج به جای آورد و عده زیادی برای سفر حج مهیا شدند. آن حضرت در روز شنبه بیست و پنجم ذی القعدة سال دهم هجری از مدینه حرکت نمود و در «ذی الحلیفه» احرام بست.

همه همسران پیامبر ﷺ نیز در این سفر همراه شدند، آنها به هودجها سوار بودند. فاطمه علیها السلام نیز با آنان بود و به دستور پیامبر ﷺ مناسک حج را انجام می داد.

علی علیهما السلام پس از گذشت سه ماه ماءموریت در ایام حج به مکه رسید و در آن جا همسرش فاطمه زهرا علیها السلام را دید. پس از مراسم باشکوه حجة الوداع، رسول خدا ﷺ هنگام بازگشت به مدینه در غدیر خم میان یک اجتماع باشکوه یکصد هزار نفری، علی علیهما السلام را به فرمان خداوند به جانشینی خود منصوب نمود (41).

با توجه به حضور فاطمه زهرا علیها السلام در حجة الوداع، با اطمینان می توان گفت که آن بانوی بزرگوار در مراسم باشکوه غدیر خم حضور داشته است (42).

40 - در تفسیر مرج البحرين يلتقیان

در احادیث معتبر از طرق خاصه و عامه از حضرت صادق علیهما السلام و غیر آن حضرت روایت کرده اند در تفسیر آیه شریفه:

مرج البحرين يلتقیان (43)؛ مخلوط کرد دو دریا را که بر می خوردند با یک دیگر»، حضرت فرمود: مراد دو دریای علم است، یعنی علی و فاطمه، که حق تعالی ایشان را به یکدیگر رسانید.

بینهما برزخ لایبغیان⁽⁴⁴⁾؛ میان ایشان فاصله ای است که بر یکدیگر زیادتی نکنند»، حضرت فرمود: مراد حضرت رسول ﷺ است که سبب الفت علی و فاطمه گردید.

یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان⁽⁴⁵⁾؛ بیرون می آید از آن دو دریا مروارید و مرجان»، حضرت فرمود: مراد حسن و حسین علیهما السلام هستند که از آن دو دریای علم به وجود آمده اند⁽⁴⁶⁾.

41 - مثل شجره طیبه

پیامبر ﷺ فرمود: من شجره ام و فاطمه شاخه آن، علی عامل باروری آن، حسن و حسین میوه، و دوستداران آنان از اتمم برگهای آن درخت باشند. سپس فرمود: سوگند به آن کسی که مرا به راستی برگزید، آنان در بهشت جاودان می باشند.

و نیز آن حضرت فرمود: من شجره و علی شاخه و فاطمه عامل باروری و حسن و حسین میوه و شیعیان ما برگ می باشند، و هرگاه که درخت می روید، برگهایش فرو می ریزند.

سپس فرمود: سوگند به کسی که مرا به حق مبعوث کرد، اینان در بهشت جاودان خواهند بود⁽⁴⁷⁾.

42 - مراد از مشکاة

موسی بن قاسم از علی بن جعفر روایت کرده است که از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام درباره این آیه پرسیدم، امام فرمود: مقصود از «مشکاة» فاطمه، و «مصباح» حسن، و «زجاجة» حسین است.

«کوکب دری» فاطمه است که در بین زنان جهانیان ستاره ای درخشان می باشد، «شجره مبارکه» ابراهیم است که «نه شرقی است و نه غربی»، نه یهودی

است و نه نصرانی، «روغن چراغ» آن که نور می دهد، علم است که از آن ظاهر می شود و بدان سخن می گوید، و مقصود از «نور علی نور» در وجود حضرت فاطمه علیها السلام امامانی هستند که یکی پس از دیگری می آیند، خداوند به نورش هر که را بخواهد هدایت می کند، یعنی به ولایت ما هدایت می کند. ⁽⁴⁸⁾

43 - گمراهی، در انکار ولایت فاطمه

در ضمن حدیث معراج آمده است که خداوند فرمود:

ای محمد! تو، علی، فاطمه، حسن، حسین و امامان از فرزندان حسین را من از نور خودم آفریدم و ولایت شما را بر اهل آسمانها و زمین عرضه کردم. هر کس آن را پذیرفت، نزد من از مؤمنان به شمار می آید، و هر کس آن را منکر شود، نزد من از گمراهان خواهد بود. ای محمد! اگر بنده ای از بندگان من آن قدر مرا بپرستد و عبادت کند که از کار افتد و از لاغری و ناتوانی به سان مشک خشکیده و فرسوده ای شود و بعد به هنگام ورود بر من منکر ولایت شما باشد، او را نخواهم آمرزید تا این که اقرار به ولایت شما نماید.

ای محمد! آیا دوست داری آنان را ببینی؟

گفتم: آری، پروردگارا!

فرمود: نگاه کن!

من به طرف راست عرش نگریستم و نام خود را دیدم و نام علی و فاطمه و حسن و حسین و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن را و نام مهدی را در وسط آن به گونه ای دیدم که گویا ستاره ای درخشان است.

خدای تعالی فرمود: ای محمد! اینان حجت‌های من بر آفریدگانم می باشند و این، آن کس از فرزندان توست که به شمشیر قیام می کند و از دشمنانت انتقام می گیرد (49).

44 - ورود فاطمه به بهشت

علی علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: نخستین کسانی که وارد بهشت می شوند، من، تو، فاطمه، حسن و حسین می باشیم. عرض کردم: پس دوستان ما کی وارد بهشت می شوند؟ فرمود: پس از شما (50).

45 - فاطمه، رکن علی

رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: سلام بر تو ای پدر دو ریحانه! به زودی دو رکن تو از بین می رود و خداوند خود کمبود مرا برای تو جبران نماید.

بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام فرمود: این یکی از دو رکن بود. و بعد از آن که فاطمه از دنیا رفت، فرمود: این رکن دیگر بود (51).

46 - پرتو افکنی نور خدا بر فاطمه

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که خداوند متعال بهشت را آفرید، آن را از نور وجه خویش خلق کرد. سپس آن را گرفته به سوی ما افکند. یک سوم آن نور به من رسید، و یک سوم آن به فاطمه و یک سوم دیگر به علی و خاندانش اصابت کرد. از آن نور به هر کسی که چیزی تاییده شده باشد به ولایت آل محمد راه پیدا می کند و هر کس از آن نور چیزی به او نرسیده باشد، از ولایت خاندان محمد گمراه می شود (52).

47 - پاداش سلام بر فاطمه

یزید بن عبدالملک نوفلی از پدرش از جدش چنین روایت کرده است:
روزی خدمت حضرت فاطمه زهرا عَلَيْهَا مشرف شدم، ابتدا آن حضرت بر من سلام کرد و فرمود: پدرم (در زمان حیاتش) فرمود: هر کس سه روز بر من و تو سلام کند، بهشت برای او خواهد بود.
از حضرتش پرسیدم: آیا این مطلب مخصوص دوران حیات و زندگی شما و آن حضرت است و یا شامل بعد از فوت شما و ایشان نیز خواهد بود؟
فرمود: هم در زمان زندگی و هم پس از مرگ ما ⁽⁵³⁾.

48 - حنوط فاطمه از بهشت

ابن سنان به طور مرفوع این حدیث را نقل کرده است که سنت در حنوط سیزده درهم و یک سوم درهم است.
محمد بن احمد گوید: روایت کرده اند که جبرئیل عَلَيْهِ بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نازل شده حنوطی آورد که وزن آن چهل درهم بود، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آن را به سه بخش تقسیم کرد: بخشی را برای خودش، بخشی را برای علی و بخشی را برای فاطمه، صلوات الله علیهم اجمعین ⁽⁵⁴⁾.

49 - مراد از طوبی

امام باقر عَلَيْهِ فرمود: از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ درباره آیه شریفه الذین امنوا و عملوا الصالحات طوبی و حسن مآب سؤال شد، فرمود: طوبی درختی است در بهشت که ریشه اش در خانه من و شاخه اش در بهشت است.
گفته شد: یا رسول الله! درباره آن از شما سؤال شد و شما فرمودید که آن درختی است در بهشت که ریشه اش در خانه علی و فاطمه و شاخه اش در بهشت می باشد.

رسول خدا ﷺ فرمود: همانا در قیامت خانه من و خانه علی و فاطمه در یک جاست (55).

50 - اشتراک فاطمه در کشتی نوح با دیگر افراد اهل بیت

رسول خدا ﷺ فرمود:

هنگامی که خداوند متعال اراده فرمود که قوم نوح را نابود کند، به او دستور داد که تخته های درخت ساج را قطع کند. بعد از بریدن ندانست چه کند. جبرئیل فرود آمد و شکل کشتی را به او نشان داد و صندوقچه ای که یکصد و بیست و نه هزار میخ در آن بود برایش آورد. وی غیر از پنج میخ تمام آنها را در آن کشتی به کار گرفت دستش را به یکی از آنها زد، آن میخ در دست او تابیده همچون ستاره ای نورانی در وسط آسمان درخشید، نوح متحیر و شگفت زده شد. خداوند آن میخ را به زبان فصیح و گویا به نطق آورد و گفت: من به نام بهترین پیامبران حضرت محمد بن عبدالله ﷺ می باشم. جبرئیل نزد او آمد، نوح به او گفت: ای جبرئیل! این چه میخی است که تاکنون چیزی شبیه آن ندیده ام؟ گفت: این میخ به نام بهترین انسانهای اولین و آخرین، حضرت محمد بن عبدالله ﷺ است. آن را در قسمت جلوی راست کشتی به کار گرفت. بعد دستش را به میخ دوم زد، نوری از آن درخشید و اطراف را روشن کرد، نوح ﷺ پرسید: این میخ چیست؟ جبرئیل پاسخ داد: میخ برادر و پسر عمویش علی بن ابی طالب ﷺ است. آن میخ را در جلو سمت چپ کشتی کوبید. بعد دستش را به میخ سوم زد، آن نیز درخشید و اطراف را روشن کرد.

جبرئیل به او گفت: این میخ فاطمه ﷺ است. آن را در کنار میخ پدرش حضرت رسول ﷺ کوبید. بعد دستش را به میخ چهارم زد، آن نیز درخشید و اطراف را روشن کرد. به او گفت: این میخ حسن ﷺ است. آن را در کنار میخ

پدرش علی علیه السلام کوبید. بعد دستش را به میخ پنجم زد، نوری درخشید و صدای گریه بلند شد و نمناک شد. نوح پرسید: ای جبرئیل! این تری و نم چیست؟ پاسخ داد: این میخ حسین بن علی سیدالشهداء علیه السلام است. آن را در کنار میخ برادرش کوبید.

آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند متعال فرموده است: و حملناه علی ذات الواح و دسر⁽⁵⁶⁾ که مقصود از الواح در این آیه همان چوبها است و میخهای آن ما هستیم و اگر ما نبودیم، کشتی ساکنانش را حرکت نمی داد⁽⁵⁷⁾.

51 - ورود به بهشت پس از پیامبر

حدیثی طولانی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمود: ای فاطمه! سوگند به آن کس که مرا به راستی مبعوث کرد، ورود در بهشت بر همه آفریدگان حرام است تا این که من داخل آن شوم، و تو نخستین کسی هستی که پس از من وارد بهشت می شوی در حالی که زیوری پوشیده و برخوردار از نعمت، و خوشحال هستی.

ای فاطمه، گوارایت باد! سوگند به آن کسی که مرا به حق مبعوث کرد، تو بانوی زنانی هستی که وارد بهشت می شوند. سوگند به آن کسی که مرا به راستی مبعوث فرمود، همانا دوزخ چنان فریادی برآورد که هیچ فرشته مقرب و پیامبر مرسل باقی نمی ماند، مگر آن که از هوش می رود. به او خطاب می شود: ای دوزخ! خداوند جبار به تو می گوید: به عزت من، آرام باش و در جای خود آرام بگیر، تا این که فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به سوی بهشت برود و هیچ مسکنت و ذلتی او را فرا نگیرد. سوگند به آن کسی که مرا بر حق مبعوث کرد، هر آینه حسن و حسین نیز داخل می شوند، حسن در سمت راست و حسین در سمت چپ تو، و تو از بالاترین نقطه بهشت، در پیشگاه پروردگار، در

جایگاهی رفیع بر دیگران اشراف داری و لوای حمد در دست علی بن ابی طالب است. هر گاه که خلعتی بر من پوشانده شود، بر او نیز پوشانده شود و هر امتیازی که به من داده شود، به او نیز داده خواهد شد. سوگند به آن کسی که مرا به راستی مبعوث فرمود، به دشمنی و خصومت با دشمنان تو به پا می خیزم و آنان که حق تو را گرفتند و رشته دوستی با تو را بریده بر من دروغ بستند، پشیمان خواهند شد و در مقابل من به زمین کشانیده می شوند و من می گویم: امت من! امت من! و گفته می شود: آنان بعد از تو کلام حق را تبدیل و تحریف نمودند و به سوی آتش دوزخ برده می شوند (58).

52 - حوریه انسان نما

از زید بن علی، از پدرش، از زینب دختر حضرت علی علیه السلام روایت شده که می گوید: اسماء بنت عمیس به من گفت، شاهد وضع حمل فاطمه و تولد یکی از فرزندانش بودم و در این ایام اصلاً خونی از آن حضرت دیده نمی شد، به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردم: یا رسول الله! فاطمه وضع حمل کرد و خونی از او ندیدیم؟

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: فاطمه در حالی خلق شده که حوریه ای انسان نماست (59).

53 - نشان دادن نور فاطمه به حضرت ابراهیم

محمد بن ابی الفوارس در کتاب «الاءربعین» از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که آن حضرت فرمود:

بعد از آن که خداوند متعال حضرت ابراهیم علیه السلام را آفرید، پرده از دیدگان او به یک سو زد، او در سمت عرش نوری را دید و گفت: این خدای من، ای آقای من! این نور چیست؟ فرمود ای ابراهیم! این نور محمد برگزیده ام است. گفت:

خداوندا! نوری را در کنار او می بینم. فرمود: ای ابراهیم! این نور علی یاور دینم می باشد. گفت: خداوندا! نور سومی را می بینم که به دنبال آن دو نور است. فرمود: این ابراهیم! این نور فاطمه است که پشت سر نور پدرش و شوهرش می باشد به وسیله او دوستدارانش را از آتش جدا می سازم⁽⁶⁰⁾.

54- شفاعت فاطمه

محمد بن مسلم تقفی می گوید: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: فاطمه بر دروازه جهنم توقف خواهد داشت. چون روز قیامت شود، بر پیشانی و بین دو چشم هر کسی نوشته می شود که مؤمن و یا کافر است. به دوستدار و محبی که گناهانش بسیار است، دستور داده می شود که به سوی آتش برود. فاطمه علیها السلام در بین چشمان او کلمه «محب» را می خواند و می گوید: ای خدای من و ای آقای من! تو مرا فاطمه نامیدی و به وسیله من کسانی را که دوستدار من و یا ذریه و فرزندان من هستند، از آتش نجات دادی. وعده تو حق است و تو از وعده خود تخلف نمی کنی. خداوند متعال می فرماید: راست می گویی ای فاطمه! من تو را فاطمه نامیدم و به وسیله تو دوستداران و کسانی را که تو را به ولایت پذیرفته، ذریه تو را دوست داشته، ولایتشان را پذیرفته اند، از آتش نجات می دهم، وعده من حق است و من از وعده ام تخلف نمی کنم⁽⁶¹⁾.

55- اسباب شفاعت فاطمه

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در بحبوحه شداید روز قیامت امیرالمؤمنین علیه السلام را به سراغ فاطمه زهرا علیها السلام می فرستد تا در جایگاه شفاعت قرار بگیرند. پس امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: ای فاطمه! از اسباب شفاعت چه داری و برای این روز سخت چه مهیا ساخته ای؟

پس فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ در جواب می فرماید: یا امیرالمؤمنین! در این جایگاه دو دست بریده فرزندم عباس ما را کفایت می نماید ⁽⁶²⁾.

56- درخشش نور زهرا در سه وقت

ابو هاشم عسکری گوید: از حضرت امام حسن عسکری عَلَيْهِ السَّلَامُ پرسیدم که به چه مناسبت حضرت فاطمه را «زهرا» نامیده اند؟ فرمود: به خاطر آن که چهره اش از اول صبح برای امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ به سان خورشید درخشان و به هنگام زوال مانند ماه نورانی و به هنگام غروب مانند ستاره درخشان روشن می شد ⁽⁶³⁾.

57- تعجب سلمان از لباس فاطمه

در ضمن حدیثی طولانی از حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ نقل شده است که به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: یا رسول الله! سلمان از لباس من تعجب کرده است، سوگند به خداوندی که تو را بر حق مبعوث کرد، من و علی پنج سال است که چیزی نداریم به جز پوست قوچی که روزها شترمان بر روی آن علف می خورد و شب هنگام آن را فرش خود قرار می دهیم و نیز بالش (زیر سر) ما چرمی است که اطرافش از لیف خرما درست شده است. حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ای سلمان! همانا دخترم در گروه پیشگامان و سابقین است ⁽⁶⁴⁾.

58- خواب دیدن فاطمه

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود نوشته است، امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ در عالم رؤیا مشاهده کرد پدر بزرگوارش قصد دارند به اتفاق ایشان و حضرت امام حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ و حضرت امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ از شهر خارج شوند، سپس به خانه ایشان (منزل حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ آمدند و با هم از

مدینه بیرون آمده و به یک دو راهی رسیدند. پیامبر از سمت راست مسیر را ادامه داده تا محلی رسیدند که در آن آب و درختان خرمایی بود. رسول اکرم ﷺ در آن جا گوسفندی خریدند و دستور دادند آن را ذبح کنند. وقتی از گوشت آن تناول فرمودند، همگی در آن مکان رحلت فرمودند. حضرت زهرا علیها السلام از این رؤیا نگران گردید و با حالتی از گریه و اندوه از خواب بیدار شدند، اما جریان خواب را با باب خویش مطرح نکردند.

صبح آن شب پیامبر ﷺ با مرکبی به خانه فاطمه علیها السلام آمد و ایشان را بر آن مرکب سوار نموده و دستور دادند حضرت علی علیه السلام و فرزندان ایشان در این سفر پیامبر را همراهی کنند. از شهر که خارج شدند، حضرت محمد ﷺ در مسیر سمت راست، راه خویش را ادامه دادند و به همان مکانی که زهرا علیها السلام در خواب دیده بودند، رسیدند و با همان کیفیت گوسفندی را خریداری کرده و دستور ذبح آن را صادر کردند، همین که خواستند از آن تناول نمایند، حضرت زهرا علیها السلام به کناری رفته و بنای گریستن را نهادند. چون پیامبر متوجه تاءثر دخترشان گردیدند، سبب را جویا شدند. در این حال حضرت صدیقه طاهره علیها السلام رؤیای شب گذشته را برای رسول الله ﷺ بازگو نمودند.

پیامبر اکرم ﷺ با استماع این خواب دو رکعت نماز اقامه فرموده و با خدای خویش به راز و نیاز پرداختند. فرشته وحی نازل شد و به پیامبر عرض کرد: یا رسول الله! این رؤیا وسوسه شیطانی به نام «دها» بوده است، او می کوشد مؤمنان را در خواب نگران کند، شیطان با دستور پیامبر توسط جبرئیل احضار شد و چون رسول اکرم ﷺ به او گفتند: آیا این رؤیا را تو به دخترم نمایانده ای؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! پیامبر سه مرتبه آب دهان بر وی

افکندند و جبرئیل گفت: هر کس از مؤمنین که دچار چنین القائاتی گردید،
جملات ذیل را بر زبان جاری سازد:
اعوذ بما عاذت به ملائکة الله المقربون و انبیاء الله المرسلون و عباده
الصالحون من شر ما راءیت من رؤیائی و نیز سوره حمد و معوذتین و توحید را
قرائت کند (65).

59- صلوات و درود بر فاطمه

کعب بن عجره می گوید:

هنگامی که آیه شریفه ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا
صلوا علیه و سلموا تسلمیا (66) نازل شد، عرض کردیم: ای رسول خدا! ما می
دانیم که چه گونه بر تو سلام کنیم، ولی نمی دانیم که چه گونه بر تو صلوات
بفرستیم؟

حضرت فرمود: بگویید: اللهم صل علی محمد و آل محمد.

در روایت حاکم آمده است که گفتیم: ای رسول خدا! صلوات بر شما و
خانواده شما چگونه است؟

فرمود: بگویید «اللهم صل علی محمد و آل محمد».

و روایت شده حضرت فرمود: صلوات بریده و بی دنباله بر من نفرستید!

پرسیدند: صلوات بریده چیست؟

فرمود: این که بگویید اللهم صل علی محمد و بعد ساکت شوید، بلکه بگویید

اللهم صل علی محمد و آل محمد (67).

از آن حضرت سؤال شد: اهل شما چه کسانی هستند؟

فرمود: علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام (68)

60- شعر جبرئیل در شائن فاطمه

در کتابهای متعدد نقل شده است که جبرئیل به هنگام جنباندن گهواره امام حسین علیه السلام شعر ذیل را می خواند:

ان فی الجنة نهرا من لبن لعلی (و لزهراء) و حسین و حسن
کل من کان محبا لهم یدخل الجنة من غیر حزن
یعنی: در بهشت نهری است از شیر، که از آن علی و فاطمه و حسین و حسن
است. هر کس دوست این خاندان باشد، بدون اندوه داخل بهشت خواهد شد ⁽⁶⁹⁾.

61- جبرئیل، خادم فاطمه

روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: اسرافیل بر جبرئیل تفاخر کرد و گفت: من از تو بهترم! جبرئیل گفت: از چه جهت تو از من بهتری؟ جواب داد: برای این که فرشتگان حامل عرش زیر نظر من هستند و صاحب صورم و مقرب ترین فرشته خدایم! جبرئیل گفت: من از تو بهترم، زیرا من امین وحی خدا به سوی انبیاء می باشم و هر امتی را که خداوند هلاک کرده، به دست من بوده است.

خطاب آمد: ساکت باشید! که به عزت و جلال خودم، افرادی را خلق کرده ام که از شما بهترند. سپس حجابهای قدرت برداشته شد، دیدند که بر ساق عرش نوشته شده: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی و فاطمة و الحسن والحسین خیر خلق الله.

یعنی: این پنج نور مقدس، بهترین خلق خدایند.

جبرئیل عرض کرد: خدایا، از تو مسألت دارم که مرا خدمتگزار این انوار مقدسه قرار دهی. خواسته اش پذیرفته شد و او جزء اهل بیت و خادم ما گردید.

جبرئیل هیچ وقت در خدمتگزاری اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام کوتاهی نکرد. گاهی از بهشت مائده آورد و گاه ناقه آورد و به امیرالمؤمنین علیه السلام نسیه فروخت، گاهی به صورت دحیه کلبی سبب و به و انار برای حسنین علیهم السلام آورد و گاه لباسهای بهشتی، گاهی برای فاطمه زهرا علیها السلام لباس آورد تا آن حضرت بیوشد و در عروسی یکی از همسایگان شرکت کند و در بعضی جنگها به یاری رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی مرتضی علیه السلام آمد. در جنگ احد برای امیرمؤمنان علی علیه السلام ذوالفقار آورد و گفت: لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی.

و بنا به روایتی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرضه داشت:

ناد علیا مظهر العجائب تجده عونالک فی النوائب
کل هم و غم سینجلی بولایتک یا علی، یا علی!
گاه به کمک فاطمه زهرا علیها السلام می آمد و آسیاب را می گرداند و گاهی گهواره امام حسین علیه السلام را به حرکت می آورد؛ چنان که در روایت ام ایمن آمده است:

روزی جبرئیل نازل شد، دید فاطمه زهرا علیها السلام خوابیده و امام حسین علیه السلام در گهواره گریه می کند، شروع کرد گهواره را جنباندن و ذکر خواب خواندن و تسلی دادن تا فاطمه زهرا علیها السلام از خواب بیدار شد. فاطمه علیها السلام صدای جبرئیل را شنید، ولی او را ندید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آن حضرت فرمودند: او جبرئیل امین بود (70).

62- صاحب مقام شفاعت

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید: روزی هنگامی که وارد منزل شدم، دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را، در حالی که حسن علیه السلام در سمت راست و حسین علیه السلام در سمت چپ و فاطمه علیها السلام پیش روی آن حضرت نشسته بودند، و می فرمود:

«ای حسن و ای حسین! شما دو کفه ترازو هستید و فاطمه زبانه آن است. دو کفه جز به وسیله زبانه یکسان و هماهنگ نمی شود و زبانه نیز جز بر روی دو کفه استوار نمی ماند. شما دو نفر امام هستید و مادرتان دارای مقام شفاعت است.»⁽⁷¹⁾

63- نگرستن مؤمن به نور خدا

حضرت فاطمه علیها السلام خطاب به شوهر بزرگوارش علی علیه السلام فرمود:
ای ابوالحسن! بدان که خداوند نور مرا آفرید و آن تسبیح گوی خداوند بزرگ بود. آن گاه آن را در یکی از درختان بهشتی به ودیعت گذارد و آن درخت درخشید. هنگامی که پدرم وارد بهشت شد، خداوند به آن حضرت الهام کرده دستور داد که میوه آن درخت را بچین و در داخل دهان خود بچرخان. حضرت این کار را انجام داد و آن گاه خداوند مرا در صلب پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ودیعت سپرد و بعد به خدیجه منتقل کرد و او هم مرا بر زمین نهاد و من از آن نورم. آنچه را که بوده و هست و هنوز نیامده است می دانم. ای ابوالحسن! مؤمن به نور خدا می نگرد.⁽⁷²⁾

64- روشن شدن بهشت

روایتی را که آلوسی مفسر معروف اهل سنت در «روح المعانی» از ابن عباس پیرامون آیه مبارکه متکئین فیها علی الارائك لا یرون فیها شمسا و لا زمهیرا؛ بهشتی ها در حالی هستند که بر تختهایی زیبا تکیه کرده اند، نه آفتاب را در آن جا می بینند، و نه سرما را» یادآور شویم.

ابن عباس چنین نقل می کند:

«هنگامی که بهشتیان در بهشت هستند، ناگهان نوری همچون نور آفتاب مشاهده می کنند که صحنه بهشت را روشن ساخته است. بهشتیان به رضوان

(فرشته ماء‌مور بهشت) می گویند: این نور چیست با این که پروردگار ما فرسوده در بهشت نه آفتاب را می بینند و نه سرما را؟ او در پاسخ می گوید: این نور خورشید و ماه نیست، علی و فاطمه عَلَيْهِمَا السَّلَام خندان شده اند و بهشت از نور دندانشان روشن گشته است ⁽⁷³⁾».

65- فاطمه، شادمانی قلب پیامبر

امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام می فرماید: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «فاطمه شادمانی قلب من است، دو پسرش میوه دلم، و شوهرش نور دیدگانم، و پیشوایان از فرزندانش امین های پروردگارم، و رشته پیوند میان او و آفریدگانش می باشند. هر که به آن ریسمان چنگ زند، نجات یافته و هر که از آن تخلف ورزد، نابود خواهد شد ⁽⁷⁴⁾».

66- تشبیه علی و فاطمه در قرآن

در آیات نورانی قرآن در سوره «الرحمن» به این آیات شریفه مرج البحرین يلتقيان # بینهما برزخ لا بیغیان ⁽⁷⁵⁾ ... می رسیم و یکی از علمای اهل سنت، به نام «ابن مردویه» از ابن عباس روایت کرده است:

مقصود از دو دریا که با یکدیگر برخورد می کنند، علی عَلَيْهِ السَّلَام و فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام است و برزخ بین آن دو که بر یکدیگر برتری نجویند، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و لؤلؤ و مرجان که از آن دو دریا بیرون می آید، حسن و حسین عَلَيْهِمَا السَّلَام هستند ⁽⁷⁶⁾.

67- یکی از سواران چهارگانه در قیامت

در پاره ای از روایات آمده است که فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام یکی از سواران چهارگانه روز قیامت است که سوار بر «غصباء» ناقه (شتر) رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می گردد و وارد محضر می شود.

مرحوم ابن شهر آشوب، روایت می کند: هنگامی که پیامبر اسلام ﷺ در بستر رحلت قرار گرفت، ناقه غضباء به پیامبر ﷺ عرض کرد: مرا بعد از خود برای چه کسی وصیت می کنی؟ پیامبر ﷺ فرمود: ای غضباء! خدا به تو برکت دهد، تو از آن دخترم فاطمه علیها السلام هستی، که در دنیا و آخرت بر تو سوار می گردد.

هنگامی که پیامبر ﷺ رحلت کرد، آن ناقه، شبانه نزد فاطمه علیها السلام آمد و گفت: سلام بر تو ای دختر رسول خدا، اکنون فراق من از دنیا نزدیک شده است. سوگند به خدا، پس از رحلت خدا ﷺ لب به آب و علف نزده ام. آن ناقه (از فراق جانسوز پیامبر) سه روز بعد از رحلت رسول خدا ﷺ جان داد (77).

68- ملاقات دوازده هزار حوریه

در تفسیر فرات ابن ابراهیم نقل شده که امیرمؤمنان علی علیهما السلام فرمود: روزی رسول خدا ﷺ بر فاطمه علیها السلام وارد شد، در حالی که فاطمه علیها السلام غمگین بود، پیامبر ﷺ مطالبی درباره قیامت فرمود... تا به این جا رسید: «ای فاطمه! هنگامی که به درب بهشت رسیدی، دوازده هزار حوریه با تو ملاقات می کنند، که قبلا با هیچ کس ملاقات نکرده اند و بعد از ملاقات با تو نیز با کسی ملاقات نمی نمایند. در دست آنها سلاحی از نور است، آنها بر ناقه هایی از نور سوار هستند که پالان آن ناقه ها از طلای زرد و یاقوت سرخ می باشد، مهار آنها از مرواید تر است، و بر همه ناقه بساطی از سندس که با جواهر آبدار، مرصع و متراکم می باشد، قرار داد. هنگامی که وارد بهشت گردی، بهشتیان از قدوم تو شادمان گردند، و از برای شیعیان تو مائده (سفره های) مخصوصی که بر کرسی نور قرار دارند حاضر کنند، و از غذای آن تناول کنند، در حالی که سایر مردم هنوز درگیر حساب و کتاب خود هستند، و از برای

شیعیان تو آنچه را که میل داشته باشند، همیشه آماده و مهیا شده است و هنگامی که اولیاء خدا در بهشت استقرار می یابند، حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ و همه پیامبران بعد از او، به زیارت تو می آیند ⁽⁷⁸⁾».

69- فضایل فاطمه در قیامت

سلمان فارسی به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عرض کرد: ای مولای من! از تو می خواهم از فضایل فاطمه عَلَيْهَا در قیامت، به من خبر بدهی!

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با چهره ای خندان به او نگریست و فرمود: «سوگند به خدایی که جانم در دست قدرت او است. فاطمه عَلَيْهَا همان بانویی است که در عرصه محشر، سوار بر شتر عبور می کند که سرش (نمودی) از خشیت خدا است، و چشمانش از نور خدا می باشد، تا این که فرمود: جبرئیل در سمت راست آن شتر، و میکائیل در سمت چپ آن، و علی عَلَيْهِ در پیشاپیش آن، و حسن و حسین (علیه السلام) در پشت سر آن حرکت می کنند، خداوند حافظ و نگهبان او است، تا از صحنه محشر عبور کند در این هنگام ناگهان از جانب خدا ندا می رسد:

«ای همه خلائق! چشمهای خود را فرو خوابانید، و سرهای خود را پایین آورید، این فاطمه دختر پیامبر شما، همسر علی عَلَيْهِ امام شما، مادر حسن و حسین عَلَيْهِمَا است. پس، از پل صراط عبور می کند، در حالی که دو چادر شفاف و سفید بر سر دارد.

وقتی که فاطمه عَلَيْهَا وارد بهشت می شود و به نعمتها و مواهبی که خداوند برای او آماده ساخته می نگرند، می گوید:

بسم الله الرحمن الرحيم... الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شكور # الذي احلنا دار المقامة من فضله... لا يمسننا فيها لغوب ⁽⁷⁹⁾.

«به نام خداوند بخشنده مهربان، حمد و سپاس خداوند را که حزن و اندوه را از ما دور ساخت، البته خدای ما بخشنده و شکرپذیر است، آن خدایی که ما را در مقام عالی از عطای خود قرار داد که در آن هیچ گونه رنج و ناگواری به ما نمی رسد».

رسول خدا ﷺ فرمود:

پس از آن که خداوند به فاطمه علیها السلام وحی می کند: «ای فاطمه! آنچه را که می خواهی از من مسئلت کن، که به تو عطا می کنم و تو را خشنود می سازم» فاطمه علیها السلام عرض می کند: خدایا تو امید منی، بلکه بالاتر از امید منی، از درگاه تو مسئلت می کنم که دوستان من و دوستان دودمان مرا در آتش دوزخ، عذاب نکنی.

خداوند به او وحی می کند: ای فاطمه! به عزت و جلالم سوگند، دو هزار سال قبل از خلقت آسمانها و زمین، به خود سوگند یاد نموده ام که دوستان تو، و دوستان عترت تو را به آتش عذاب نکنم ⁽⁸⁰⁾.

70 - التفات فاطمه به زائرین امام حسین علیه السلام

امام صادق علیه السلام فرمود: حضرت فاطمه زهرا علیها السلام هرگاه به زائرین امام حسین علیه السلام نظر نمایند، در حالی که با وی هزار پیغمبر و هزار صدیق و هزار شهید از کرویین می باشند، هزار هزار چنان فریاد می زنند که هیچ فرشته ای در آسمانها باقی نمی ماند، مگر آن که از صدای ایشان به گریه می افتد، آن حضرت آرام نمی گیرند تا وقتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به نزد ایشان آمده و می فرمایند: دخترم! اهل آسمان ها را به گریه انداختی و ایشان را از تسبیح و تقدیس حق تعالی بازداشتی، پس خودداری کن تا ایشان به تقدیس حق بپردازند. چه آن که امر و فرمان خدا بر همه خدا بر همه چیز نافذ و روان می باشد.

سپس امام صادق علیه السلام فرمود: حضرت فاطمه علیها السلام به کسانی که از شما به زیارت سیدالشهداء علیه السلام بروند، نظر فرموده و از خداوند منان برای ایشان هر خیر و خوبی را مسألت می کند. مبادا در رفتن به زیارت آن جناب بی رغبت باشید؛ چه آن که خیری که در زیارت آن حضرت است، بیشتر از آن است که بتوان شمارش نمود ⁽⁸¹⁾.

71- مصحف فاطمه

هنگامی که خدای تعالی پیامبرش را قبض روح نمود، از غمهای گرانباری که قلب زهرا علیها السلام را در مصیبت پدرش فرا گرفت، جز خدای عزوجل کسی آگاه نبود. به این جهت حق تعالی فرشته ای را مونس زهرا علیها السلام فرمود که تسلی بخش غمهای او و هم صحبت او در تنهایی باشد.

فاطمه زهرا علیها السلام این مطلب را به علی علیه السلام باز گو نمود، و حضرت فرمود: هرگاه احساس کردی که فرشته به حضورت آمد و صدای او را شنیدی، مرا خبردار کن.

از املاء جبرئیل و فرشتگان دیگر که امیرالمؤمنین علیه السلام کاتب آنها بود، مصحف فاطمه علیها السلام فراهم آمد، که علی علیه السلام درباره آنها فرمود: در این مصحف: مسائل شرعی و حلال و حرام مطرح نیست؛ بلکه دانشی است از آنچه که (واقع شده و یا) به وقوع خواهد پیوست ⁽⁸²⁾».

72- مصحف فاطمه در کلام امام پنجم

ابو بصیر گوید: از امام محمد باقر علیه السلام درباره مصحف فاطمه پرسیدم. حضرت فرمود: مطالبی است که پس از درگذشت پدرش، حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر ایشان نازل شد.

گفتم: آیا از قرآن چیزی در آن هست؟

فرمود: چیزی از قرآن در آن نیست.

عرض کردم: آن را برایم توصیف فرمایید!

فرمود: آن دارای دو جلد از جنس زبرجد قرمز است و به اندازه طول و

عرض یک برگ می باشد.

عرض کردم: ورقه و برگ آن از چیست؟

فرمود: از در سفید که با گفتن کلمه «کن» به وجود آمده است.

عرض کردم: چه چیزی در آن نوشته شده است؟

فرمود: اخبار آنچه تا به حال بوده است و آنچه که تا روز قیامت خواهد بود

و اخبار هر یک از آسمانها و تعداد فرشتگان هر یک از آنها، نامهای فرستادگان

خدا از انبیای مرسل و غیر مرسل و اقوامی که اینان بر آنها مبعوث شده اند

اسامی مخالفان و تکذیب کنندگان و گروندگان به آنها، اسامی تمام مؤمنان و

کافران از آغاز تا پایان آفرینش، نامهای شهرها و ویژگیهای هر شهری، چه در

شرق و چه در غرب جهان، تعداد مؤمنان هر شهر و آمار کافران آن، ویژگیهای

تمام کسانی که تکذیب کرده اند، مشخصات اقوام پیشین و داستانهای مربوط به

آنان طاغوتیانی که به قدرت رسیده اند و دوران فرمانروایی و تعداد آنان،

مشخصات ائمه و اسامی آنان، و مدت زمانی که هر یک از آنان امامت و

پیشوایی و زمامداری داشته اند، ویژگیهای بزرگان آنها و خلاصه هرگونه

دگرگونی و نقل و انتقالی که در ادوار گوناگون انجام گیرد، همه اینها در مصحف

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام وجود دارد.

عرض کردم: فدای شما بشوم، چند دوره وجود دارد؟

فرمود: پنجاه هزار سال، که می شود هفت دوره. در آن مصحف اسامی همه

آفریدگان و مدت عمر آنها، صفت بهشتیان، تعداد کسانی که وارد بهشت خواهند

شد، تعداد جهنمیان و نامهای هر یک از آن دو گروه، و نیز در همان مصحف علم قرآن به همان گونه که نازل شده است و همچنین علم تورات و انجیل و زیور به همان ترتیب نزول، و تعداد درختان و سنگریزه های هر شهر و دیار وجود دارد.

حضرت باقر علیه السلام فرمود: هنگامی که خداوند خواست این مصحف را بر آن حضرت نازل فرماید، دستور داد که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل آن را برداشته، نزد آن حضرت بیاورند. این نزول در ثلث دوم شب جمعه، در هنگامی که حضرت در محراب خود به نماز ایستاده بود، واقع شد. فرشتگان سر پا ایستاده تا این که حضرت نشست.

پس از آن که از نماز فارغ شد، سلام کرده و گفتند: خداوند به تو سلام می رساند و مصحف را در دامن آن حضرت گذاشتند.

حضرت فرمود: سلام مخصوص خداوند و از سوی او و به سوی اوست و بر شما ای فرستادگان خدایی سلام و سلامتی باد!

آن گاه فرشتگان به آسمان رفتند. پس از نماز صبح تا سر ظهر، به طور پیوسته به خواندن و مطالعه آن مصحف مشغول شد تا این که به آخرش رسید. آن حضرت بر تمامی خلق خدا، از جن و انس، پرندهگان و وحوش، ملایکه و پیامبران، واجب الاطاعة می باشد.

راوی می گوید:

عرض کردم: فدایتان شوم، پس از آن حضرت این مصحف به چه کسی منتقل

شد؟

امام باقر علیه السلام فرمود: آن را به امیرالمؤمنین علیه السلام داد و پس از درگذشت حضرت علی، به امام حسن و بعد به امام حسین علیه السلام و بعد نزد اهلش باقی می ماند تا این که به صاحب این امر واگذار کند.

عرض کردم: این علم بسیار زیاد است!!

فرمود: ای ابومحمد! آنچه را که من به تو گفتم، در دو برگ اول بود و مطالب پس از ورقه دوم را برای تو نگفتم و حتی یک حرف از آن را هم بازگو نکردم

(83)

73 - استدلال علمی فاطمه

دو نفر زن، که بر سر مسأله ای دینی با یکدیگر اختلاف داشتند، برای حل اختلاف خود نزد فاطمه زهرا علیه السلام رفتند. یکی از زنان، مؤمن و دیگری معاند و کافر بود.

حضرت فاطمه علیه السلام می فرماید: من دلایل زن مؤمن را اثبات کردم و حقانیت سخن او را آشکار نمودم و در نتیجه او بر آن زن که دشمن اسلام بود، پیروز شد و به شدت شاد و مسرور گردید.

فاطمه زهرا علیه السلام به آن زن که بسیار خوشحال شده بود، فرمود: شادی فرشته ها برای پیروزی تو بر او، بیشتر از شادی تو می باشد و غم و اندوه شیطان و یاران او از غم و اندوه این زن کافر زیادتر است (84).

د: رابطه پیامبر صلی الله علیه و آله با فاطمه زهرا علیه السلام

74 - استشمام نسیم بهشت از فاطمه

خدیجه کبری علیه السلام روزی از رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست که بعضی از میوه های بهشتی را به وی نشان بدهد و تعریف بنماید. جبرئیل در حالی که دو سیب از بهشت برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آورده بود، شرفیاب شد و عرض کرد:

ای محمد! آن خدایی که هر چیزی را به اندازه خلق فرموده و برای هر شیئی اندازه و حد معین قرار داده است، می گوید: یکی از این سیب ها را خود بخور و دیگری را به خدیجه اطعام کن و با وی هم بستر شو، زیرا من فاطمه زهرا را از شما به وجود می آورم.

پس پیامبر اسلام ﷺ آن چه را که خداوند فرمود و جبرئیل گفته بود انجام داد، تا این که گفت: هر زمانی که شوق بهشت و نعمت های آن بر من ایجاد می شود، فاطمه را می بوسم و نسیم بهشت را از او استشمام می کنم و هر وقت که پیامبر اسلام ﷺ این کار را می کرد، می گفت: فاطمه فرشته ای است به صورت انسان⁽⁸⁵⁾.

75 - بوسیدن فاطمه

از عایشه نقل شده که به رسول خدا ﷺ گفتم: چه شده و برای چیست زمانی که فاطمه را می بینی او را زیاد می بوسی و زبانت را در دهان او می گذاری و گویا این که اراده می کنی او را غسل بخورانی؟

پیامبر اسلام ﷺ در جواب فرمودند: همانا، وقتی که مرا به معراج بردند، جبرئیل مرا داخل بهشت نمود و برای من سیبی آورد که آن را خوردم، سپس نطفه ای در پشت من گردید، وقتی از آسمان برگشتم با خدیجه هم بسبر شدم، که فاطمه از این نطفه است و هر زمانی که اشتیاق و شوق به آن میوه ها پیدا می کنم، فاطمه را می بوسم⁽⁸⁶⁾».

76 - نحوه صدا زدن پدر

فاطمه زهرا علیها السلام فرمودند: وقتی که این آیه نازل شد: لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا از آن پس از این که بگویم یا ابا (ای پدر جان) خودداری کردم و ایشان را به «رسول الله» خطاب می کردم. پس یک بار و

دوبار و سه بار وقتی ایشان را «یا رسول الله» صدا کردم، از پاسخ دادن خودداری فرمودند. سپس به من روی کرده و فرمودند: فاطمه جان! این آیه درباره تو و خانواده تو و نسل تو نازل نگردیده، زیرا که تو از منی و من از تو؛ این آیه درباره جفاکاران و اهل خشونت و سختی از قریش، یعنی انسانهای خودخواه و متکبران، نازل گردیده. پس فاطمه جانم! به من بگو «ای پدرم»، زیرا که این سخن قلبم را احیا کرده و خدا را راضی می گرداند».

عایشه گوید: کسی را در سخن گفتن به رسول خدا ﷺ شبیه تر از فاطمه زهرا ﷺ پیدا نکردم و هر هنگام که صدیقه طاهره بر پیامبر وارد می شد، رسول گرامی به وی خوش آمد گفته و دستش را می بوسید و او را در مجلس خود می نشاند و نیز هر وقت پیامبر بر فاطمه وارد می شد، آن بانوی بزرگوار پیش پای پدر برخاسته و خیر مقدم می گفت و دو دست رسول خدا ﷺ را می بوسید (87).

77 - فاطمه در جنگ احد

در روز احد چون فاطمه ﷺ شنید چهره پدرش آسیب دیده است با گروهی از زنان نزد او رفت و چون پدر را دید دست در گردن او انداخت و گریست، سپس آن خون را شست (88).

78 - احترام پیامبر به فاطمه

از عایشه نقل شده است: هرگاه فاطمه ﷺ نزد رسول الله ﷺ می آمد، قام لها من مجلسه و قبل راسها و اجلسها مجلسه، و اذا جاء اليها لقيته و قبل كل واحد منهما صاحبه و جلسا معا؛ پیغمبر ﷺ از جای خود برخاسته و سر فاطمه ﷺ را می بوسید و به جای خود می نشاند، و نیز هرگاه پیغمبر اسلام

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به دیدار فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام می رفت، حضرتش به استقبال رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شتافته و هر یک دیگری را بوسیده و باهم می نشستند ⁽⁸⁹⁾».

79 - نزول آیه در تاءثیر فاطمه

حضرت رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور داد دزدی را قطع کنند. دزد گفت: ای رسول خدا! من این دست را در اسلام تقدیم کردم و شما دستور می دهید آن را ببرند؟

حضرت فرمود: اگر دخترم فاطمه نیز به جای تو می بود، این دستور را می دادم.

حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَام این سخن را شنید و غمگین شد. جبرئیل فرود آمده و این آیه را آورد: لئن اشرکت لیحبطن عملک ⁽⁹⁰⁾.

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غمگین شد، در همین هنگام این آیه نازل شد: لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا ⁽⁹¹⁾.

حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از نزول این آیه تعجب کرد، جبرئیل نازل شده و گفت: فاطمه از سخن تو غمگین شده بود. این آیات برای همراهی با او نازل شد تا خشنود گردد ⁽⁹²⁾.

80 - سلام پیامبر به خاندان رحمت و رسالت

روزی پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر علی عَلَيْهِ السَّلَام و فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام وارد شد و دو طرف در خانه را گرفته، فرمود:

سلام بر شما ای خاندان رحمت و جایگاه رسالت و محل نزول فرشتگان! ای دخترم! همانا خداوند سبحان توجهی خاص به اهل زمین فرمود و پدرت را برگزیده، او را پیامبر نمود؛ بار دیگر به زمین نگریست و از مردم روی زمین همسرت علی را انتخاب نموده او را برادر و جانشین من قرار داد؛ بعد از آن به

زمین نگرست و تو و مادرت را برگزیده، شما دو نفر را بانوی زنان جهانیان قرار داد؛ و برای چهارمین مرتبه به زمین توجه نموده، دو پسر را برگزیده، آنان را دو آقای جوانان اهل بهشت نمود، عرش پروردگار گفت: پروردگارا! اینان دو پسر پیامبرت و دو جانشین و وصی اویند، مرا به آنان زینت ده. بنابراین، آن دو در روز قیامت، همانند دو گوشواره بر دو سوی صورت در دو طرف عرش خدا قرار گیرند (93).

81 - فاطمه، محبوب ترین شخص نزد پیامبر

از اسامه بن زید روایت شده است: علی و جعفر و زید بن حارثه با یکدیگر گفت و گو می کردند و هریک از آنان از برتری خود سخنی می گفت و خود را در نزد پیامبر اکرم ﷺ محبوب تر از دیگران می دانست. دسته جمعی نزد رسول خدا ﷺ رفته، از آن حضرت اجازه ورود خواستند، حضرت به من فرمود: برو بیرون، بین کیست؟

عرض کردم: علی و جعفر و زید می باشند. آیا به آنان اجازه ورود بدهم؟

حضرت فرمود: اجازه بده!

آنان وارد شده گفتند: یا رسول الله! محبوب ترین فرد نزد شما کیست؟

فرمود: فاطمه است (94)...

82 - بوسیدن طره موی پیشانی فاطمه

از عایشه روایت شده است: بسیاری از اوقات رسول خدا ﷺ طره موی بالای پیشانی فاطمه را می بوسید، او را می بویید و زبانش را بر او می کشید

(95)

83 - سفارش پیامبر به فاطمه

حضرت باقر علیه السلام از پدر بزرگوارش نقل می فرماید که حضرت، ازدواج فاطمه علیها السلام را یادآوری کرده، فرمود:

روزی حضرت زهرا علیها السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درخواست کرد خادمی برای او فراهم فرماید... تا آن جا که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در یکی از جنگها و غزوه های ساحلی، اسیرانی نصیبش شد. آنها را تقسیم فرمود و دوزن را که یکی جوان و دیگری به سن کمال رسیده و از جوانی گذشته بود، نزد خود نگاه داشت. به دنبال حضرت زهرا علیها السلام فرستاد و دست یکی از آن دو را گرفته در دست فاطمه علیها السلام گذاشت و فرمود: ای فاطمه! این از آن تو باشد، او را کتک زنی، زیرا من دیدم که نماز می خواند و جبرئیل مرا از این که نمازگزاران را کتک بزنی، نهی کرد و بدین سفارش و توصیه تاءکید فرمود.

فاطمه علیها السلام که دید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرتب سفارش وی را می کند، روی به حضرت کرده و گفت: ای رسول خدا! کارهای خانه یک روز بر عهده من و یک روز بر عهده او باشد.

اشک از دیدگان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سرازیر شد و فرمود: الله اعلم حیث یجعل رسالته ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم⁽⁹⁶⁾.

84 - عیادت پیامبر با مردم از فاطمه

از جابر بن سمره روایت شده است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از راه رسید، نشست و فرمود: فاطمه بیمار است. مردم گفتند: خوب است از او عیادت کنیم.

حضرت به راه افتاد تا به در خانه رسید. در بر روی آن حضرت بسته بود. حضرت صدا زد: لباسهایت را بیوش که مردم به دیدار تو آمده اند!

زهرا عليها السلام گفت: ای پیامبر خدا! من جز یک عبا چیز دیگر ندارم.
حضرت پیراهنی را گرفته از پشت در به سوی او افکنده، فرمود: سرت را با
این ببوشان! بعد وارد شده، مردم نیز به دنبال آن حضرت وارد شدند. ساعتی
نشسته، بیرون آمدند.

مردم گفتند: خدایا! دختر پیامبرمان بدین وضع به سر می برد؟
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آگاه باشید، او در روز قیامت بانوی زنان است ⁽⁹⁷⁾!

85 - تو عزیزتر، او محبوب تر

علامه اربلی (ره) گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه را تعظیم و گرمی می
داشت و با کلمه «ام ایها» از او تعبیر می فرمود. آن قدر برای او منزلت و مقام
قابل بود که کسی به پایه او نمی رسید.

روزی حضرت علی علیه السلام از آن حضرت پرسید: ای رسول خدا! آیا من در
نزد شما محبوب ترم یا فاطمه!

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: تو در نزد من عزیزتری و او از تو محبوب تر است ⁽⁹⁸⁾.

86 - توصیف فضایل علی برای فاطمه

حضرت فاطمه عليها السلام گوید: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفته سلام کردم.

حضرت فرمود: علیک السلام دخترم!

گفتم: ای پیامبر خدا! به خدا سوگند، امروز صبح در خانه علی یک دانه گندم
هم نبود و هم اکنون پنج روز است که غذا به دهان او وارد نشده است.

صبحگاهان نه گوسفندی داشتیم، نه شتری و نه خوراکی و نه آشامیدنی!

حضرت فرمود: نزدیک من بیا! نزدیک رفتم. فرمود: دستت را میان پشت و

لباسم قرار ده!

من چنین کردم و مشاهده نمودم که بین پشت و شانه حضرت سنگی است که به سینه ایشان بسته شده است. فریادی کشیدم.

حضرت فرمود: حدود یک ماه است در خانه های خاندان محمد آتشی برای غذا افروخته نشده است.

سپس فرمود: آیا قدر و منزلت علی را می دانی؟ او کارهای مرا در سن دوازده سالگی کفایت کرد و در شانزده سالگی در پیش روی من به دفاع از من شمشیر زد، در نوزده سالگی شجاعان را بر زمین زد و کشت و در بیست سالگی غم و اندوه مرا برطرف کرد و در قلعه خیبر را که پنجاه نفر نمی توانستند آن را بلند کنند، در بیست و چند سالگی بلند نمود.

چهره فاطمه عَلَيْهَا از شنیدن این مطالب روشن شد. نزد علی عَلَيْهِ آمد، در حالی که خانه اش از نور چهره اش روشن شده بود.

علی عَلَيْهِ به او فرمود: ای دختر محمد! هنگامی که از نور من بیرون رفتی، چهره ات بدین گونه روشن نبود، چه روی داده است؟

گفت: همانا رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فضایل تو را برایم گفت، نتوانستم خود را نگاه دارم تا این که نزد تو آمدم ⁽⁹⁹⁾.

87 - سیده زنان بهشت از اولین تا آخرین

حسن بن زیاد عطار گوید: به امام صادق عَلَيْهِ گفتم: گفتار رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که فاطمه سیده زنان بهشت است، آیا سیده زنان دوران خود است؟ فرمود: آن مریم بود و فاطمه سیده زنان بهشت است از اولین و آخرین. عرض کردم: گفتار رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که حسن و حسین عَلَيْهِمَا دو سید جوانان اهل بهشت اند؟

فرمود: آنها هم سید جوانان اهل بهشت اند از اولین و آخرین ⁽¹⁰⁰⁾.

88 - سخن پیامبر هر بامداد بر در خانه فاطمه

پیغمبر هر سپیده دم بر در خانه علی و فاطمه می ایستاد و می فرمود: حمد از آن خدای محسن و نیکویی کن و فضیلت بخش، که به نعمت خود اعمال صالحه را تمام کرده سمیع است و سامع به حمد خدا و نعمت او و حسن آزمایش او بر ما. پناه برم به خدا از دوزخ، پناه برم به خدا از بامداد دوزخ، پناه برم به خدا از شام دوزخ، رحمت بر شما اهل بیت! همانا خدا خواسته پلیدی را از شما ببرد، ای اهل بیت و به خوبی شما را پاکیزه کند (101).

89 - دیدن فاطمه به صورت حوریه در شب معراج

رسول خدا ﷺ فرمود: شبی که مرا به معراج بردند، جبرئیل دستم را گرفت و بهشتم برد و بر یکی از مسندهای بهشتم رسانید و یک دانه به من داد و چون او را دو نیم کردم، یک حوریه از آن بیرون آمد که مژگان چشمش چون پره‌های جلو کرکس بود.

به من گفت: درود بر تو ای احمد، ای رسول خدا، ای محمد!

گفتم: خدایت مهربان باشد، تو کیستی؟

گفت: منم راضیه و مرضیه، جبار مرا از سه جنس آفریده: پایین تنم از مشک است و بالای آن از کافور و میانه ام از عنبر، و با آب زندگی خمیر شدم و حضرت جلیل فرمود: باش! و من بودم و آفریده شدم برای پسر عم و وصی و وزیر تو علی بن ابی طالب. (102)

90 - شفاعت فاطمه از زنان امت پیامبر

ابن عباس می گوید: روزی رسول خدا ﷺ نشسته بود و علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام نزد او بودند.

حضرت فرمود: خدایا! تو می دانی اینان اهل بیت من اند و گرامی ترین مردم نزد من؛ دوستشان را دوست دار، دشمنشان را دشمن دار، مهربانی کن با مهربانان به آنها و بد دار بدخواه آنها را، کمک کن کمک کار آنها را و آنها را از پلیدی پاک کن و معصوم دار از هر گناهی و به روح القدس مؤید دار.

ای علی! تو امام امت منی و بر آنها پس از من خلیفه ای تو پیشرو اهل بهشتی و گویا من می نگرم دخترم فاطمه را که روز قیامت بر اسبی از نور سوار است و از طرف راستش هفتاد هزار فرشته و از چپش هفتاد هزار و جلو رو و دنبالش هر کدام هفتاد هزار فرشته باشد و زنان امتم را به بهشت رهبری کند هر زنی در شبانه روز پنج نماز بخواند و ماه رمضان را روزه دارد و حج خانه خدا کند و زکات مالش را پردازد و شوهرش را اطاعت کند و پس از من پیرو علی باشد، به شفاعت دخترم فاطمه به بهشت رود و او سیده زنان عالمیان است.

عرض شد: یا رسول الله! او سیده زنان عالم خود است؟

فرمود: او مریم دختر عمران بود، اما دخترم فاطمه بانوی عالم است از اولین و آخرین. اوست که چون در محرابش بایستند هفتاد هزار فرشته مقرب بر او سلام دهند و ندایی که به مریم کردند و به او کنند و گویند: ای فاطمه! به راستی خدا تو را برگزید و پاک کرد و برگزید بر زنان جهانیان.

سپس رو به علی علیه السلام کرد و فرمود: ای علی! فاطمه پاره تن من است و نور دیده من و میوه دلم. بد آیدم آنچه او را بد آید و شادم از شادی اش و او اول کس است از خاندانم که به من رسد، پس از من با او خوبی کن، حسن و حسین دو پسر من و دو ریحان من اند و هر دو دو سید جوانان اهل بهشت اند، باید پیش تو چون گوش و چشم عزیز باشند.

سپس دست به سوی آسمان برداشت و گفت: بار خدایا! گواه باش که من دوستدار دوست آنها و دشمن دشمن آنها و سازش کار سازش کننده آنها و نبرد کن با نبرداکننده آنهایم و دشمنم با هر که بدخواه آنهاست و دوستم با هر که آنها را دوست دارد (103).

91 - عیادت پدر از دختر

از عمران بن حصین نقل شده است: همانا پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: با ما نمی آیی تا از فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ که مریض است عیادت بکنیم؟
عرض کردم: بلی یا رسول الله! فرمود: پس با ما بیا. با پیامبر رفتم تا این که به درب خانه فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ رسیدیم. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سلام نمودم و اجازه داخل شدن خواست و فرمود: من با کسی که همراه من هست، داخل شوم؟
فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ عرض کرد: ای پدر! بلی، کسانی که با شما هستند باهم داخل شوید، قسم به خدا چیزی ندارم، مگر یک عبای کوچک.
پس پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: خودت را با آن بپوشان. پیامبر فاطمه را تعلیم کرد که چگونه خود را بپوشاند. عرض کرد: قسم به خدا بر سر من مقنعه نیست.
پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ملحقه و یا عبایی که همراه است بگیر و آن را مقنعه کن و بعد فاطمه اجازه داد. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و عمران داخل شدند.
سپس پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: حالت چگونه است دخترم؟
فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ عرض کرد: همانا من بیمار هستم و این بیماری را گرسنگی که می کشم زیاد می کند و غذایی برای من نیست.
پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: آیا راضی و خشنود نمی شوی از این که تو پیشوا و مقتدای زنان دو جهان باشی؟
فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ عرض کرد: ای پدر! پس مریم دختر عمران چگونه است؟

پیامبر ﷺ فرمود: او پیشوای زنان زمان خود است و تو بی بی و پیشوای زنان عالم هستی. قسم به خدا، همسر تو آقاست؛ هم در دنیا و هم در آخرت (104)».

92 - معرفی فاطمه توسط پیامبر

مجاهد گوید: پیامبر ﷺ بیرون آمد، در حالی که دست فاطمه عَلَيْهَا را گرفته بود. پس فرمود: «هر که این را می شناسد که شناخته است و هر کس که نمی شناسد بداند که او فاطمه دخت محمد است؛ او پاره تن من است و قلب و روحم که در دو پهلویم قرار دارد؛ هر که او را بیازارد به راستی مرا آزرده است (105)».

93 - خبر دادن پیامبر از آینده

دخترم فاطمه که بانوی زنان جهانیان است، از اولین و آخرین و پاره تن من است و نور دیده من است و میوه روح من است که درون من است و حوراء انسیه است. هر وقت در محراب خود برابر پروردگارش بایستند، نورش به فرشتگان آسمان بتابد؛ چنانچه نور اختران بر زمین بتابد و خدا به فرشتگانش فرماید: فرشتگانم! ببینید کنیزم فاطمه، بانوی کنیزانم را، برابرم ایستاده و دلش از ترس می لرزد و دل به عبادتم داده، گواه باشید که شیعیانش را از آتش امان دادم و چون او را دیدم به یادم افتاد آنچه پس از من به وی می شود، گویا می بینم خواری به خانه اش راه یافته و حرمتش زیر پا رفته و حقش غصب شده و ارثش ممنوع شده و پهلویش شکسته و جنین او سقط شده و فریاد می زند: یا محمداه! و جواب نشنود و استغاثه کند و کسی به دادش نرسد و همیشه پس از من غم دیده و گرفتار و گریان است. یک بار یادآور شود که وحی از خانه اش بریده و بار دیگر یاد جدایی من کند و شب که آواز مرا نشنود، به هراس افتد،

آوازی که من با تلاوت قرآن تهجد می کردم و خود را خوار بیند. پس از آن که در دوران پدر، عزیز بوده، در این جا خدای تعالی او را با فرشتگان مائونوس سازد و او را بدانچه به مریم بنت عمران گفتند: ندا دهند و گویند: ای فاطمه! خدایت گزید و پاک کرد و بر زنان جهانیان برگزید، ای فاطمه! قنوت کن بر پروردگارت و سجود و رکوع کن با راکعان. سپس بیماری او آغاز شود و خدا مریم بنت عمران را بفرستد او را پرستاری کند و در بیماری او انیس او باشد. این جا است که گوید: پروردگارا من از زندگی دلتنگ شدم و از اهل دنیا ملولم، مرا به پدرم رسان. خداوند او را به من رساند و اول کس از خاندانم باشد که به من رسد، محزون و گرفتار و شهید بر من وارد شود و من در این جا بگویم: خدایا! لعنت کن هر که به او ظلم کرده و کیفر ده هر که حقش را غصب کرده و خوار کن هر که خوارش کرده، و در دوزخ مخلد کن هر که به پهلویش زده تا سقط جنین کرده، و ملایکه آمین گویند (106).

ه: رابطه فاطمه زهرا علیها السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

94 - حمایت از پدر

عبدالله بن مسعود می گوید: هیچ وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را ندیده بودم که بر قریش نفرین بکنند، مگر یک روز که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در حال نماز بود و یک عده از قریش نشسته بودند و نزدیک آنان بچه دان شتری افتاده بود، سپس آنها گفتند: آیا کسی هست که آن بچه دان شتر را بر دارد و بر پشت پیامبر بگذارد. بعد یکی از آنها بلند شد و بچه دان را بر پشت پیامبر، در حالی که حضرت به سجده بود، انداخت. تا این که فاطمه اطهر علیها السلام آمد و آن را از پشت پدر بزرگوارش برداشت و سر و صورت پیامبر را تمیز نمود و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بعد از نماز عرض کرد:

«خدايا، خودت به حساب اينها برس - و يك به يك كساني كه اين كار زشت را انجام دادند، اسم برد و فرمود: - خدايا، بر توست جزای عتبه فرزند ربيعه؛ خدايا، بر توست جزای شيبه فرزند ربيعه؛ خدايا، خودت كار ابوجهل را تمام كن؛ خدايا، به حساب عقبه فرزند ابى معيط برس؛ خدايا، خودت ابى بن خلف و اميه بن خلف را نابود فرما».

و بعد ابن مسعود مى گويد كه دعای پیامبر ﷺ به اجابت رسيد، زیرا مدت زمانى نگذشت كه آنها همه در جنگ بدر به دست مبارك پیامبر ﷺ و على ؑ كشته شدند و جنازه هاى آنها را در چاه انداختند، مگر ابى و يا اميه كه مرد جسيم و قوى بود و هيكل بزرگ داشت كه او را قطعه قطعه كردند و در چاه انداختند (107)».

95 - پاک کردن خاک از سر و صورت پدر

ابن هشام در سیره نقل می کند:

پس از مرگ ابوطالب روزى يکى از سفیهان جلوى پیغمبر را گرفت و مقدارى خاک بر سر آن حضرت ریخت.

رسول خدا ﷺ هم چنان كه خاکها روى سرش بود، به خانه آمد. در اين وقت يکى از دختران - كه روى قاعده جز حضرت فاطمه زهرا ؑ كسى نبوده، چنان كه در نقل ديگرى است - بر خاست و خاکها را از سر پدر پاک کرد و مى گريست.

رسول خدا ﷺ دختر را دلدارى داده و فرمود: «دخترکم، گريه مکن كه خدا پدرت را محافظت و نگهبانى خواهد کرد (108)».

96 - حضور در میدان جنگ

سال سوم هجرت بود، بین سپاه اسلام و سپاه کفر، در کنار کوه احد (نزدیک مدینه) جنگ بسیار سختی درگرفت که به جنگ احد معروف گردید. در این جنگ هفتاد نفر از مسلمین به شهادت رسیدند و بسیاری مجروح شدند. یکی از مجروحین شخص پیامبر اسلام ﷺ بود، دندانهای جلو پیامبر شکست و آن چنان به او ضربه زدند که کلاهخود آهنین که در سرش بود، خورد شد.

بعد از جنگ، وقتی پیامبر ﷺ به مدینه بازگشت، فاطمه زهرا علیها السلام به استقبال پدر رفت، آب حاضر کرد و خون سروصورت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را می شست. امام علی علیه السلام با پسر خود آب می آورد و فاطمه علیها السلام را در شستن خون بدن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کمک می کرد. فاطمه علیها السلام هنگام شستن دریافت که خون از بدن پیامبر قطع نمی شود، و هر چه آب می ریزد، جلو ریزش خون را نمی گیرد، بلکه بر آن می افزاید. قطعه حصیری را آورد و آن را سوزاند و خاکسترش را روی بریدگیهای بدن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ریخت. آن گاه خون، بند آمد.

(109)

آری، حضرت زهرا علیها السلام تنها در محراب، حضور نداشت، بلکه در جریان جنگ نیز این گونه حضور داشت و یار مهربانی برای رهبرش بود (110).

97 - طلب انگور از پیامبر

رسول خدا ﷺ به عیادت فاطمه علیها السلام هنگامی که همسر علی علیه السلام بود و بیمار شده بود رفت و به او فرمود: دخترم چه غذایی میل داری؟ فاطمه علیها السلام عرض کرد: انگور می خواهم.

با این که انگور نبود، علی علیه السلام نیز در سفر بود، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین دعا کرد:
اللهم آتنا به مع افضل امتی عندک منزلة؛ خدایا، انگور را توسط آن کس که
مقامش در پیشگاه تو از همه افراد امتم بهتر است، به ما بفرست.»
ناگاه علی علیه السلام در خانه را زد و وارد خانه شد، زنبیلی در دست داشت که با
عبایش روی آن را پوشانده بود.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی! این چیست؟

علی علیه السلام گفت: این انگور است که فاطمه میل دارد و برای او آورده ام.
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: الله اکبر، الله اکبر خدایا همان گونه که مرا شاد کردی، از
این جهت که علی علیه السلام را به عنوان برترین شخص امت اختصاص دادی، شفای
دخترم را نیز به وسیله این انگور قرار بده.

سپس انگور را نزد فاطمه علیها السلام نهاد و فرمود: دخترم! به نام خدا از این انگور
بخور. فاطمه علیها السلام از آن انگور میل کرد. هنوز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از خانه فاطمه
بیرون نرفته بود که حضرت فاطمه علیها السلام سلامتی خود را باز یافت ⁽¹¹¹⁾.

98 - اجازه ورود به خانه فاطمه

علامه مجلسی (ره) از انس بن مالک و بریده نقل می کند که گوید:
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را خواند: فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها
اسمه یسیح له فیها بالغدو والاصال ⁽¹¹²⁾.

مردی برخاست و سؤال کرد: یا رسول الله! این خانه ها کدامند؟
فرمودند: خانه های انبیاء.

ابوبکر برخاست و پرسید: ای رسول خدا! آیا این خانه (شاره به خانه علی و
فاطمه نمود) نیز از همان خانه هاست؟
فرمودند: آری و از برترین آنان است.

ابن عباس گوید: در مسجد پیامبر ﷺ بودیم که قاری آیه فی بیوت... را تلاوت کرد. پرسیدم: ای رسول خدا! این خانه ها کدام خانه ها هستند؟ پیامبر ﷺ فرمودند: خانه های انبیاء، و با دست خویش به خانه فاطمه زهرا ﷺ اشاره فرمود.

برای آن که میزان احترام و تعظیم رسول اکرم ﷺ نسبت به خانه فاطمه زهرا ﷺ مشخص گردد، به روایت زیر توجه نماییم:

در کافی از جابر بن عبدالله نقل شده که گوید:

رسول خدا ﷺ از خانه خویش به قصد خانه فاطمه زهرا ﷺ بیرون آمد و من نیز همراه ایشان بودم. وقتی به در خانه فاطمه ﷺ رسیدیم در زدند و فرمودند: السلام علیکم. فاطمه زهرا ﷺ پاسخ دادند: «علیک السلام یا رسول الله». پیامبر ﷺ فرمودند: آیا داخل شوم؟ پاسخ دادند: آری، ای گرامی فرستاده خدا، داخل شوید. پیامبر ﷺ فرمودند: آیا من و آن کس که همراه من است داخل شویم؟ عرض کردند: ای پیامبر مکرم بر سر من چیزی نیست. فرمودند: فاطمه جان! با زیادی ملافه سر خود را بپوشان. ایشان همین کار را انجام دادند. آن گاه رسول اکرم ﷺ فرمودند: السلام علیک یا فاطمة الزهراء. پاسخ دادند: علیک السلام یا رسول الله. پیامبر ﷺ فرمودند: آیا وارد شوم؟ فاطمه زهرا ﷺ پاسخ دادند: آری ای رسول خدا. فرمودند: من و آن کس که همراه من است؟ پاسخ دادند: آری، شما و آن که با شماست...

خواننده محترم در می یابد که پیامبر گرامی اسلام ﷺ آن قدر برای فاطمه زهرا ﷺ و بیت او ارزش قایل اند و آن محل را محل معظمی می دانند که برای ورود به منزل دخت گرانقدر خویش اجازه می گیرند ⁽¹¹³⁾.

99 - اشک فاطمه در دیدار پیامبر

رسول خدا ﷺ از یکی از جنگها بازگشتند و داخل مسجد شده و دو رکعت نماز خواندند. حضرتش را بسیار خوش آیند بود که هنگام آمدن، به مسجد در آیند و دو رکعت نماز به پادارند. سپس از مسجد خارج شده، پیش از ملاقات همسرانش به دیدار فاطمه آمد، فاطمه نیز به استقبال پدر آمد و شروع کرد به بوسه زدن بر چهره و چشمان رسول خدا، و در حالی که می گریست، رسول خدا ﷺ ایلمعه لوم لوم فرمود: چه چیز اشکت را جاری ساخت؟ گفت: شما را رنگ پریده دیدم.

فرمود: ای فاطمه، خداوند عزوجل پدرت را بر امری بس عظیم مبعوث کرد؛ امری آن قدر عظیم که خداوند به واسطه آن در هر کلبه و خیمه ای یا غزت داخل کند و یا ذلت، گستره این امر به سان گستره شب است (114).

100 - حضور فاطمه در جنگ احزاب

در جنگ احزاب که از پررنج ترین غزوات اسلامی بود، و در ماجرای فتح مکه در آن روز که سپاه پیروزمند اسلام با احتیاطات لازم آخرین سنگر شرک را از دست مشرکان گرفت و خانه را از لوث وجود بتها پاک کرد، باز می بینیم فاطمه علیها السلام در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار گرفته و به کنار خندق می آید و برای پیامبر که چند روز گرسنه مانده، غذای ساده ای که از قرص نانی تجاوز نمی کرد، تهیه می کند، و به هنگام فتح مکه برای او خیمه می زند، آب برای شست و شو و غسل آماده می کند، تا گرد و غبار را از تنش بشوید و لباس پاکیزه ای بپوشد و رهسپار مسجد الحرام شود (115).

101 - گریه فاطمه بر گرسنگی پدر

روزی پیامبر ﷺ وارد خانه دخترش شد، فاطمه عليها السلام مقداری نان نزد پدر آورد و آن حضرت با آن افطار کرد، آن گاه فرمود: دخترکم! این اولین غذایی است که بعد از سه روز گرسنگی می خورم. فاطمه عليها السلام از این سخن به گریه افتاد ⁽¹¹⁶⁾.

102 - همدردی با پدر

در روزهای واپسین زندگانی، پیامبر ﷺ به منبر رفت و فرمود: هر کس از من طلبی دارد درخواست نماید.

و بلال در کوچه های مدینه فریاد زد: هذا محمد يعطى القصاص من نفسه قبل يوم القيامة؛ ای مردم! اینک این محمد بن عبدالله است که می خواهد قبل از روز قیامت قصاص شود، هر کس حقی از او طلب دارد بخواهد. مردی بلند شد و گفت: ای رسول خدا! شما در جنگ بدر که صفوف سربازان را تنظیم می کردید، با شلاق خودتان بر شکم لخت من زدید!

فرمود: بیا قصاص کن.

مرد گفت: همان شلاق را بیاورید.

پیامبر ﷺ به بلال اشاره فرمود که از خانه فاطمه عليها السلام همان شلاق روزهای جنگ را بیاورد.

وقتی بلال درب منزل فاطمه عليها السلام را کوبید و ماجرا را بیان کرد، حضرت زهرا عليها السلام فرمود: ای بلال! پدرم با شلاق روزهای جنگ چه می خواهد بکند؟ الان که روز جنگ نیست؟

بلال آنچه را که در مسجد گذشت خبر داد. فاطمه زهرا عليها السلام ناله ای زد و گفت: وای از این غم! برای غم و اندوه تو ای پدر بزرگوارم! غیر از تو چه کسی

سرپرست فقرا و تهیدستان و در راه ماندگان است؟ ای دوست خدا و دوست همه دلها! ای بلال! به فرزندانم حسن و حسین علیهما السلام بگو نزد آن مرد بروند تا آن مرد، از آنان قصاص کند و نگذارند پیامبر را قصاص کند ⁽¹¹⁷⁾.

103 - مرا بابا صدا کن!

فرشتگان بال در بال پرواز می کردند و فرود می آمدند، آن چنان که آسمان را به تمامی می پوشاندند.

دو فرشته پیش روی آنها بودند که طلایه دارشان به نظر می آمدند. آمدند، سلام کردند و مرا در هودج بالهای خود به آسمان بردند، ناگهان بوی بهشت به مشام رسید و بعد باغها و بوستانها و جویبارها، چشمم را خیره کردند. حوریه ها صف در صف ایستاده بودند و ورود مرا انتظار می کشیدند.

اول خنده ای بسان وا شدن گلی و بعد همه با هم گفتند: خوش آمدی، ای مقصود خلقت بهشت و ای فرزند مخاطب لو لاک لما خلقت الافلاک!

ملایکه باز مرا بالاتر بردند، قصرهای بی انتها، حله های بی مانند، زیورهای بی نظیر؛ آن چنان که چشم از حیرت خیره و دهان از تعجب گشاده می ماند. و بعد نهر آبی سفیدتر از شیر، خوشبوتر از مشک.

و بعد قصری، و چه قصری!

گفتم: این جا کجاست؟ این چیست؟ از آن کیست؟

گفتند: این جا فردوس اعلی است، برترین مرتبه بهشت. منزل و مسکن پدر تو و پیامبران همراه او و هر که خدا با اوست. و این نهر، کوثر است.

قصر انگار از در سفید بود و پدر بر سریری تکیه زده بود.

مرا که دید، از جا برخاست، در آغوشم گرفت، به سینه اش چسباند و میان دو چشمم را بوسه زد. به من گفت: این جا جایگاه تو، شوی تو و فرزندان و دوستداران توست، بیا دخترم، که سخت مشتاق توام. گفتم: بابا! بابا جان! من مشتاق ترم به تو. من در آتش اشتیاق تو می سوزم. زنده شدم وقتی که باز - اگر چه در خواب - پیامبر را، پدر را صدا کردم و صدای او را شنیدم. یادم آمد که این افتخار، تنها از آن من است که می توانم او را بی هیچ کنیه و لقب، «بابا» صدا کنم (118).

104 - گرسنگی فاطمه و دعای پدر

روزی رسول خدا ﷺ نشسته بود، فاطمه عليها السلام نزد آن حضرت آمد و رنگ مبارک او از گرسنگی متغیر گردیده بود. حضرت فرمود: نزدیک من بیا.

چون فاطمه عليها السلام نزدیک آن حضرت رفت، دست مبارک خود را بر سینه آن جناب نهاد. هنوز آن بانو کودک بود، پس گفت:

اللهم مشبع الجوعه و رافع الضيعة اشبع فاطمة بنت محمد؛ خداوندا، ای سیرکننده گرسنگان و بلند کننده زبردستان! فاطمه را گرسنگی مدار.

چون دعای حضرت تمام شد، گونه فاطمه عليها السلام از زردی به سرخی مایل گردید؛ گویا خون بر روی مبارکش جاری می شد.

پس فاطمه عليها السلام فرمود: بعد از آن هرگز گرسنگی نیافتم (119).

105 - مکان ملاقات با پدر در روز فزع

فاطمه عليها السلام به رسول خدا ﷺ گفت: پدر جان! روز موقف اعظم و روز فزع تو را کجا دیدار کنم؟

فرمود: ای فاطمه! بر در بهشت که لواء حمد با من است و من به درگاه پروردگار شفیع امتم باشم.

عرض کرد: پدرجان! اگر آن جا خدمتت نرسم؟

فرمود: سر حوض مرا دیدار کن که امتم را سیراب می کنم.

عرض کرد: اگر آن جا دیدارت نکردم؟

فرمود: بر صراط مرا ملاقات کن، که ایستاده ام و می گویم: پروردگارا، امتم را سالم دار!

عرض کرد: اگر آن جا هم نشد؟

فرمود: مرا در پای میزان دیدار کن، که می گویم: پروردگارا، امتم را سالم دار!

عرض کرد: آن جا هم نشد؟

فرمود: مرا بر پرتگاه دوزخ بر خورد کن که زبان و شعله هایش را از امتم جلوگیری می نمایم.

فاطمه ع از این خبر شاد شد ⁽¹²⁰⁾.

و: ازدواج فاطمه زهرا ع

106 - خواستگاران فاطمه

از انس بن مالک روایت شده است که روزی عبدالرحمن بن عوف زهری و عثمان بن عفان، که در بین اصحاب پیامبر از همه مشهورتر بودند، نزد رسول خدا ص رفتند.

عبدالرحمن به حضرت عرض کرد: یا رسول الله! دخترت، فاطمه را به همسری من در آور! من مهریه او را صد ناقه سیاه کبود چشم که همگی از شتران باردار مصری هستند، همراه با ده هزار دینار قرار می دهم.

عثمان گفت: من نیز همان اندازه مهریه قرار می دهم، به علاوه من پیش از عبدالرحمن اسلام آوردم.

رسول خدا ﷺ از گفتار آنان خشمگین شد. از جایش برخاست و مشتی سنگریزه برداشته تا به سوی عبدالرحمن پرتاب کند و فرمود: تو اموال خود را به رخ من می کشی (121)

از دیگر خواستگاران حضرت فاطمه زهرا علیها السلام ابوبکر و عمر بودند که حضرت رسول اکرم ﷺ در پاسخ درخواست آنان فرمودند: همانا اختیار او در دست خداوند متعال است (122).

107 - تشویق علی به خواستگاری فاطمه

روزی ابوبکر، عمر و سعد بن معاذ به اتفاق گروهی دیگر در مسجد گرد آمده بودند و از هر دری سخن می گفتند. سخن از دختر پیامبر ﷺ شد.

ابوبکر گفت: خواستگاران که رفته اند، پیشنهادشان رد شد. پیامبر ﷺ فرموده است که تعیین همسر فاطمه علیها السلام با خداست. تنها علی علیه السلام در مورد خواستگاری تاکنون اقدامی نکرده است، شاید به خاطر تهیدستی از انجام این کار سرباز می زند. با این همه برایم روشن است که خدا و پیامبر ﷺ زهرا علیها السلام را برای او نگاه داشته اند.

آن گاه ابوبکر رو به دوستانش کرد و گفت: مایلید نزد وی برویم و ماجرا را برایش باز گوئیم و ببینیم آیا او مایل به ازدواج است؟

سعد بن معاذ از این پیشنهاد استقبال کرد، سپس به اتفاق عمر و ابوبکر از مسجد خارج شدند و به جست و جوی علی علیه السلام پرداختند. او در خانه نبود.

اطلاع پیدا کردند که در تلاش برای معاش در نخلستان یکی از انصار به وسیله شترش به آبکشی و آبیاری نخلها مشغول است. به سویش شتافتند.

علی علیه السلام فرمود: از کجا و به چه منظور آمده اید؟
 ابوبکر به بیان ماجرا پرداخت و در پایان گفت: من صلاح می دانم که هر چه
 زودتر در خواستگاری فاطمه علیها السلام تعجیل کنی ⁽¹²³⁾.
 علی بن ابی طالب علیه السلام هنگامی که سخن ابوبکر را شنید، اشک در چشمان
 مبارکش حلقه زد و فرمود: ای ابابکر! احساسات و خواسته های درونی مرا
 تحریک نمودی و به موضوعی که از آن غافل بودم، یادآوری کردی. به خدا
 سوگند همه خواستگار فاطمه اند. من هم بدین موضوع علاقه مندم. یگانه چیزی
 که مرا از این اقدام بازداشته، فقر و تهیدستی است.
 ابوبکر عرض کرد: یا علی! این سخن را نفرمایید، زیرا دنیا و اموال دنیا در
 نظر خدا و رسول خدا ارزشی ندارد ⁽¹²⁴⁾.

108 - خواستگاری علی از فاطمه

سال دوم هجرت بود. در این هنگام علی علیه السلام بیست و پنج سال داشت، و
 حضرت زهرا علیها السلام نه سال داشت. علی علیه السلام شخصا به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله آمد
 و از فاطمه علیها السلام خواستگاری کرد.
 پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: قبل از تو مردانی از فاطمه علیها السلام
 خواستگاری کرده اند و من خواستگاری آنها را به فاطمه علیها السلام گفته ام، ولی از
 چهره اش دریافتم که آنها را نمی پسندد، اکنون پیام تو را نیز به او می رسانم و
 بعد نزد تو آمده و نتیجه را می گویم.
 پیامبر صلی الله علیه و آله وارد خانه شد و جریان خواستگاری علی علیه السلام را به سمع
 فاطمه علیها السلام رسانید و فرمود: نظر تو چیست؟

فاطمه علیها السلام سکوت کرد، و چهره اش تغییر نمود و پیامبر صلی الله علیه و آله از چهره او
 نشانه نارضایتی نیافت، پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست و در حالی که می گفت: الله اکبر

سکوتها اقرارها؛ خدایا از همه چیز بزرگتر است، سکوت او نشانه اقرار او است
(125)».

پیامبر ﷺ به حضور علی ع آمد، و بشارت رضایت فاطمه ع را به
علی ع داد (126).

109 - سکوت حاکی از رضایت

بعد از پیشنهاد ازدواج به علی ع، حضرتش دیگر نتوانست کارش را ادامه
دهد. به منزل بازگشت و به شست و شوی خویش پرداخت، عبای تمیزی بر
تن کرد. کفشهایش را پوشید و به حضور رسول ﷺ شتافت.

پیامبر ﷺ در خانه ام سلمه تشریف داشت. علی ع به منزل ام سلمه
رفت و در زد. رسول گرامی اسلام ﷺ به ام سلمه فرمود: در را بازکن، کوبنده
در شخصی است که خدا و رسول او را دوست دارند، او هم خدا و رسول را
دوست دارد.

عرض کرد: یا رسول الله! پدر و مادرم فدایت، کیست که ندیده درباره اش
چنین داوری می کنی؟

پیامبر ﷺ فرمود: ای ام سلمه! ساکت باش. او مردی دلاور و شجاع است،
برادر و پسر عمویم و محبوب ترین مردم نزد من است.

ام سلمه از جای برخاست و در را باز کرد. علی ع داخل منزل شد و به
حضور پیامبر رسید و سلام کرد و در گوشه ای نشست. از خجالت چهره اش
سرخ شده بود. سرش را زیر انداخت و ساکت ماند. او نمی توانست تقاضای
خود را بیان کند.

مدتی گذشت. هر دو ساکت بودند. لبهای مبارک پیامبر ﷺ شکفت.
سکوت شکسته شد، فرمود: یا علی! گویا برای خواسته ای نزد من آمده ای که

از اظهار آن شرم داری؟ بدون پروا حاجت خود را بخواه و مطمئن باش خواسته تو پذیرفته است.

علی علیه السلام پاسخ داد: ای پیامبر خدا! پدر و مادرم فدایت باد. من در خانه تو بزرگ شدم، با مهر تو پرورش یافتم، نیکوتر از پدر و مادرم در تربیتم کوشش نمودی، از فیض وجودت هدایت یافتم. ای پیامبر خدا! سوگند به خدایی که اندوخته دنیا و آخرت من تویی، اکنون هنگام آن رسیده که تشکیل خانواده دهم تا با وی انس گیرم. اگر مصلحت باشد و فاطمه را به عقد من در آوری، سعادت بزرگی نصیب من شده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله از پیشنهاد علی علیه السلام خرسند شد و فرمود: صبر کن تا نظر فاطمه را جويا شوم.

آن گاه نزد وی رفت و فرمود: دخترم! علی بن ابی طالب به خواستگاری تو آمده، آیا اجازه می دهی تو را به عقدش در آورم؟ فاطمه علیه السلام به خاطر شرم و حیا ساکت ماند، اما حرکتی که ناشی از نارضایتی باشد، از خود بروز نداد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله از سکوت فاطمه رضایت او را دریافت و فرمود: الله اکبر! سکوتها رضاها؛ خدا بزرگ تر است، سکوت او علامت رضایت اوست ⁽¹²⁷⁾.

110 - زمین، مهریه فاطمه

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: ای علی! خداوند فاطمه را به تزویج تو در آورد و مهرش را زمین قرار داد، لذا هر کس با کینه و عداوت تو بر روی زمین راه رود به حرام راه رفته است ⁽¹²⁸⁾.

111 - مهریه فاطمه در زمین

به حضرت رسول ﷺ گفته شد: دانستیم که مهریه زهرا علیها السلام در روی زمین چه قدر است. بفرمایید مهریه اش در آسمان چه اندازه می باشد؟
حضرت فرمود: از چیزی که مفید به حال توست پرس و از آنچه فایده ای به حالت ندارد، پرسش مکن!
راوی عرض کرد: یا رسول الله! این از جمله مسائلی است که برای ما اهمیت دارد.

پیامبر ﷺ فرمود: مهریه اش در آسمان خمس زمین است، هر کس روی زمین راه برود و نسبت به او و فرزندانیش کینه داشته باشد، تا روز قیامت به صورت حرام بر آن راه رفته است ⁽¹²⁹⁾.

112 - مهریه فاطمه، شفاعت از گناهکاران

احمد بن یوسف دمشقی در کتاب خویش به نام «اخبارالدول و آثار الاءول» چنین روایت می کند:
در خبر آمده است: زمانی که پدر بزرگوارش، او (فاطمه) را به شوهر داده و مالی اندک را به عنوان صداق تعیین فرمود، عرض کرد: ای رسول خدا، دختران مردم نیز شوهر کرده و مقدار کمی به عنوان صداق بر ایشان تعیین می گردد، پس فرق بین من و آنان چیست؟ امیدوار و خواهانم که مهریه را به علی علیه السلام برگردانی و از خدای تعالی بخواهید که مهریه مرا شفاعت گناهکاران از امت تو قرار دهد.

پس جبرئیل نازل شد و با وی کاغذ کوچکی از حریر بود که در آن نوشته شده بود: خدای تعالی مهریه فاطمه را شفاعت گناهکاران از امت پدرش قرار داده و به همین علت زمانی که ایشان در حال احتضار بودند، وصیت فرمودند که

آن کاغذ کوچک را روی سینه شان در زیر کفن قرار دهند. این وصیت عمل شد و فاطمه زهرا علیها السلام فرمودند: به هنگامی که در قیامت برانگیخته شدم، این کاغذ را به دست می گیرم و از گناهکاران امت پدرم شفاعت می کنم.

در این حدیث همان گونه که می بینید، از آنچه که به فاطمه زهرا علیها السلام از عظمت شخصیت و علو همت و مرتبت بلند و بی حد و جلالت قدر عنایت گردیده، حکایت می کند؛ زیرا این بزرگوار از پدر ارجمندش می خواهد از خدا بخواهد که به عنوان مهریه و صداق، این حق عظیم، یعنی شفاعت، را در قیامت به او اعطا فرماید و پروردگار مهربان هم در خواست رسول خویش را اجابت فرموده و حاجت وی را برآورد و آن نامه را به وی عنایت فرمود و صدیقه طاهره نیز آن سند را به هنگام حاجت، یعنی در قیامت، آشکار خواهد فرمود.

صفوری در نزهة المجالس نقل می کند که نسفی گوید:

فاطمه زهرا علیها السلام از پدر بزرگوارش رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در خواست نمود که صداق وی را شفاعت برای امت او قرار دهد و این بانوی بزرگوار زمانی که بر صراط آیند، صداق خویشتن را طلب کنند ⁽¹³⁰⁾».

113 - مهریه فاطمه زهرا

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با لبی خندان نزد علی علیه السلام آمد و فرمود: آیا چیزی برای ازدواج داری؟

علی علیه السلام پاسخ داد: ای رسول خدا، پدر و مادرم فدایت! هیچ چیز از تو پوشیده نمانده، تمام ثروتم شمشیر و شتر و زرهی بیش نیست.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: شتر و شمشیر برای کار جهاد مورد نیاز توست. همان زره را مهر قرار می دهم.

سپس در آستانه بر پایی مراسم عقد به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: زره را بفروش و بهایش را نزد من بیاور.

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ زره را به فروش رساند و بهای آن را که عبارت از 480 یا 500 درهم نقره بود، به عنوان مهریه در اختیار پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گذاشت (131).

114- صورت جهیزیه حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ

- 1- یک قواره پیراهن به هفت درهم.
- 2- یک عدد روسری بزرگ به چهار درهم.
- 3- یک حوله سیاه خیبری.
- 4- یک تخت خواب که با برگ درخت خرما بافته شده بود.
- 5- دو عدد تشک کتانی، از کتابهای مصر، که درون یکی از آنها از لیف خرما و درون دیگری از پشم گوسفند پر شده بود.
- 6- چهار عدد بالش از پوست میش، از پوستهای طائف مکه، که از گیاه خوشبویی به نام «اذخر» پر شده بود.
- 7- یک تخته پرده پشمی.
- 8- یک قطعه حصیر، که در جایی به نام «حجر» بافته شده بود.
- 9- یک عدد دست آس، برای آدی کردن جو و گندم.
- 10- یک تشت مسی برای لباس شویی.
- 11- یک عدد مشک چرمی برای آبکشی.
- 12- یک بادیه بزرگ برای دوشیدن شیر.
- 13- یک ظرف چرمی برای آب.
- 14- یک آفتابه گلی لعابی شده.
- 15- یک سبوی گلی سبز.

16- دو عدد کوزه سفالین.

و مرحوم ابن شهر آشوب، بر طبق روایتی، به سیاهه بالا، دو قلم دیگر هم اضافه کرده، به شرح زیر:

17- یک قطعه پوست چرمی برای فرش.

18- یک چادر از پارچه های بافت قطر، یا قطران.

و کسانی که برای خرید جهیزیه به بازار رفته بودند، اشیاء فوق را برداشته به خانه پیامبر آوردند و پیامبر خدا یک یک آنها را بر می داشت و پشت و روی آن را می نگریدست و می گفت: بارک الله لاهل البیت خدا مبارک کند (132).

115- جهاز فاطمه در عرش خدا

یکی از منافقان مدینه حضرت امیر مؤمنان علیه السلام را در خواستگاری از فاطمه زهرا علیها السلام ملامت کرد و گفت: یا علی! تو معدن فضل و ادب و شجاع ترین مبارزان عرب هستی؛ چرا زنی خواستی که چاشتش به شب نمی رسد؟! اگر دختر مرا می خواستی، چنان می کردم که از در خانه من تا در خانه تو شتر پر از جهاز دختر من بودی.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: این کار به تقدیر است نه به تدبیر، الحکم لله العلی الکبیر ما را به مال و متاع دنیای غدار نظر نیست. مقصود، رضای حق تعالی است؛ تفاخر ما با اعمال است، نه با اموال؛ و مباهات ما به کردار است، نه به درهم و دینار.

چون علی علیه السلام رضای خود را به حکم قضا ظاهر کرد، ندایی به وی رسید: علی! سر بردار تا قدرت حق را ببینی و جهاز دختر محمد صلی الله علیه و آله را بنگری.

حضرت سر بالا کرد، از بالای سر خود تا عرش خدا حجابها دید در نور دیده و در زیر عرش میدانی وسیع به نظرش آمد. تمام آن میدان پر از ناقه های

بهشتی بود، بار آنها در و گوهر و مشک عنبر و بر هر شتری کنیزکی چون مهر تابان و زمام هر شتری به دست غلامی چون سرو خرامان؛ ندا می کردند: هذا جهاز فاطمة بنت محمد المصطفی؛ این جهاز فاطمه دختر پیغمبر خاتم است. مرتضی علی علیه السلام از مشاهده آن حال خوشنود و به حجره فاطمه علیها السلام آمد جناب فاطمه علیها السلام فرمود: اگر چه سرزنش منافقان را درباره ما شنیدی، اما جهاز ما را به عین عیان دیدی ⁽¹³³⁾.

116- فرشته ای مسؤ ول ازدواج نور با نور

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود، فرشته ای بر آن حضرت نازل شد. حضرت به او فرمود: دوست من، جبرئیل! هیچ گاه تو را بدین صورت ندیده بودم؟

فرشته پاسخ داد: من جبرئیل نیستم، من اسمم محمود است. خداوند مرا مبعوث فرموده تا نور را به ازدواج با نور در آورم. فرمود: چه کسی را با چه کسی؟ فرشته در جواب گفت: فاطمه را با علی ⁽¹³⁴⁾.

117- مسجد محل عقد

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دوست داشت که خطبه عقد علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام در مسجد و در حضور مردم خوانده شود. علی علیه السلام شادمانه به مسجد رفت. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز وارد مسجد شد. مهاجر و انصار گرد آمدند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به منبر رفت، پس از حمد و سپاس خداوند فرمود: ای مردم! بدانید جبرئیل بر من فرود آمد و از خداوند برایم پیام آورد که مراسم عقد و ازدواج علی با حضور فرشتگان در بیت المعمور برگزار شده است؛ و خداوند دستور داده که در زمین آن مراسم عقد را انجام دهیم و شما را شاهد گیریم.

آن گاه پیامبر اکرم ﷺ خطبه عقد را جاری ساخت، سپس خطاب به علی
ﷺ فرمود: به پای خیز و سخن بگو.

علی ﷺ به پا خاست و پس از یاد و سپاس خدا به ایراد سخن پرداخت و
رضایت و خرسندی خود را از ادواج با فاطمه ﷺ اعلام نمود. مردم دعا کردند
و گفتند: خداوند این ازدواج را برای شما مبارک گرداند و در دلهایتان محبت و
دوستی افکند (135).

118 - خواندن خطبه عقد توسط جبرئیل

حافظ ابونعیم در کتاب حيلة الاولیاء (ج 5، ص 59) به سند خود از ابن
مسعود روایت کرده که گفت:

شبی که زفاف فاطمه ﷺ انجام شد، فردای آن شب لرزه ای دچار فاطمه
گردید و رسول خدا ﷺ برای دلجویی دخترش بدو فرمود:

ای فاطمه! من تو را به ازدواج مردی که در دنیا آقا و بزرگ و در آخرت از
صالحان و شایستگان است، در آوردم. ای فاطمه! هنگامی که خدای تعالی
خواست تا تو را به عقد علی در آورم، جبرئیل را مأمور کرد تا در آسمان
چهارم بایستد و فرشتگان صف زدند و خطبه عقد را خواند، سپس درختان
بهستی را مأمور کرد تا جواهر بر خود حمل کرده و بر فرشتگان نثار کنند، و
هر فرشته ای که بیشتر از دیگران از آن جواهر بر گرفت، تا روز قیامت بر
دیگران افتخار می کند.

ام سلمه گوید: فاطمه ﷺ به زنان افتخار می کرد، زیرا نخستین زنی بود که
جبرئیل خطبه ازدواج او را خوانده بود (136).

119 - شادی فرشتگان در ازدواج فاطمه

از علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی، از پدران بزرگوارش، از امام علی علیه السلام روایت کرد که فرمود:

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا به همسری با فاطمه در آورد، به من فرمود: یا علی! بشارت باد بر تو، همانا خداوند کفایت فرمود مرا نسبت به آنچه که برای من اهمیت داشت از کار ازدواج تو. عرض کردم: آنچه برای شما مهم بود، چه بود؟ فرمود: جبرئیل خوشه ای از خوشه های بهشت با گلی از میخکهای بهشتی نزد من آورد. آنها را گرفته بوییدم و گفتم: ای جبرئیل! اینها برای چیست؟ گفت: همانا خداوند به فرشتگان و ساکنان بهشتی دستور داد که بهشت را با درختان، رودخانه ها، کاخها، منزلها، خانه ها و غرفه هایش زینت کنند و به حورالعین دستور داده بود که سوره «جمعسق» و «یس» را قرائت نمایند و منادی صدا می زند که خداوند می فرماید: من فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به همسری علی بن ابی طالب در آوردم. سپس خداوند متعال فرشتگان را مأمور کرد که بر سر آنان از در و یاقوت و لؤلؤ و جواهرات بریزند و سنبل و قرنفل بر سرشان نثار کنند، و این خوشه و گل از آن چیزهایی است که بر فرشتگان نثار شد ⁽¹³⁷⁾.

120 - خانه فاطمه

حضرت علی علیه السلام در کنار مسجد، خانه ساده ای داشت که مجموع آن از یک اتاق خشت و گلی، که در کف آن اتاق، ماسه نرم ریخته شده بود خلاصه می شد. آن اتاق با پوست گوسفند، فرش شده بود و یک عدد متکا که لایه آن از لیف خرما بود، در آن دیده می شد.

این خانه برای شب زفاف مناسب نبود، پیامبر اسلام ﷺ به علی علیه السلام فرمود: در همین نزدیکی، خانه ای را فراهم کن (اجاره کن) تا همسرت را به تحویل دهم.

حضرت علی علیه السلام عرض کرد: در این نزدیکی جز منزل حارثه بن نعمان منزلی نیست.

پیامبر ﷺ فرمود: خانه های حارثه را برای مهاجران بی خانه گرفته ایم، و اکنون شرم می کنیم که باز از او تقاضای منزل کنیم!

حارثه این سخن را شنید و به محضر رسول خدا ﷺ آمد و متواضعانه عرض کرد: من و اموالم به خدا و رسولش تعلق دارد.

پیامبر ﷺ برای او دعا کرد، به این ترتیب خانه حارثه آماده شد و فاطمه زهرا علیها السلام عروسی به آن جا رفت.

پس از مدتی حضرت علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام به خانه قبلی علی علیه السلام باز گشتند، و فرزندان زهرا علیها السلام در همان خانه ساده چشم به جهان گشودند و بزرگ شدند. این خانه در کنار مسجد النبی بود که محل آن اکنون به نام خانه زهرا علیها السلام معروف است (138).

121 - ازدواجی بهتر از ازدواج فاطمه نبود

از عایشه و ام سلمه روایت شده است که هر دو گفتند:

رسول خدا ﷺ ما را فرمود که فاطمه علیها السلام را آماده کنیم تا بر علی علیه السلام داخل شود.

ما به سرای آن دو رفته و با خاک نرم بیابان آن را فرش کردیم. آن گاه دو متکا را از لیف خرما پر کرده، با دستمان لیفها را از هم جدا نمودیم. سپس به آنان غذایی از خرما و کشمش و آبی گوارا بدادیم. و تیرکی از چوپ را در

نزدیکی سرایشان برافراشتیم تا لباسها و مشک آب را بر آن بیاویزند. ما ازدواجی بهتر از ازدواج فاطمه عَلَيْهَا ندیدیم ⁽¹³⁹⁾.

122 - تهیه عطر برای شب عروسی

آرایش و عطر زدن برای زنان آن چنان ارزشمند است که هم عبادت به حساب می آید و هم مایه گرمی و شادابی زندگی زناشویی است. پیامبر گرمی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به این گونه ظرافتهای زندگی کاملاً توجه داشت، بدین لحاظ به عمار یاسر ماءموریت دادند تا برای شب عروسی حضرت فاطمه زهرا عَلَيْهَا عطرهاى خوشبو تهیه نماید. عمار یاسر گوید: عطر خوبی تهیه کرده به منزل فاطمه عَلَيْهَا بردم، فرمود: ای عمار یاسر! این عطر چیست؟

گفتم: پدرت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مرا امر کرد تا فراهم نمایم ⁽¹⁴⁰⁾.

123 - عطر و گلاب در شب ازدواج فاطمه

آورده اند که ام سلمه در شب ازدواج از حضرت فاطمه زهرا عَلَيْهَا عطر طلب کرد. آن حضرت شیشه عطری آورد و فرمود: هرگاه «دحیه کلبی» نزد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می آمد، چیزی از لباسش می ریخت، پیامبر به من می فرمود: آنها را جمع کن.

در این باره از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سؤال شد، فرمود: گاه جبرئیل به صورت دحیه کلبی نزد من می آمد و اینها عنبری است که از بالهای او ریخته است. و نیز حضرت فاطمه عَلَيْهَا گلابی را برای مصرف آورد و فرمود: این عرق بدن پیامبر است که هنگام خواب از او گرفته ام ⁽¹⁴¹⁾.

124 - سنت تکبیر گفتن در شب عروسی

هنگامی که شب عروسی حضرت زهرا علیها السلام فرا رسید، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قاطر مخصوص خود که «شهباء» نام داشت (و تقریباً خاکستری رنگ بود) به در خانه آورد، و قطیفه ای بر پشت آن انداخت، و به فاطمه علیها السلام فرمود: سوار شو. و به سلمان فرمود: افسار قاطر را به دست گیرد، و خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پشت سر، حرکت کرد.

در مسیر راه، ناگهان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زمزمه فرود افرادی از آسمان را شنید. همان دم دریافت که جبرئیل با هفتاد هزار فرشته، و میکائیل با هفتاد هزار فرشته، در بدرقه حضرت زهرا علیها السلام حضور یافته اند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایلمعه لآوم لئو به آنان فرمود: برای چه به زمین، فرود آمده اید؟

عرض کردند: آمده ایم تا فاطمه علیها السلام را در شب عروسی اش تا خانه شوهر همراهی کنیم.

در این هنگام جبرئیل و میکائیل تکبیر گفتند و همه فرشتگان حاضر صدا به الله اکبر بلند کردند، و خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز تکبیر گفت. به این ترتیب گفتن تکبیر در بردن عروس به خانه شوهر، در همین شب عروسی فاطمه علیها السلام وضع (و سنت) فوضع التکبیر علی العرائس من تلک اللیلة (142).

125 - ولیمه عروسی

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به امیر مؤمنان علیه السلام پیشنهاد ولیمه کرد و فرمود: گوشت و نان ولیمه با من است، تو هم خرما و روغن آماده کن.

وقتی وسایل آماده شد پیامبر ﷺ خودش آستین را بالا زده و خرما و روغن را کاملا به هم مخلوط کرد و آن گاه گوسفند فربهی را ذبح نموده، و نان زیادی پخت، و بعد به علی علیه السلام فرمود: هر که را می خواهی دعوت کن. علی علیه السلام به مسجد آمد و بر جای بلندی بالا رفت و صدا زد: دعوت ولیمه فاطمه علیها السلام را بپذیرید.

مردم گروه گروه می آمدند، به طوری که احتمال می رفت غذا کم بیاید رسول خدا ﷺ فرمود: من دعا می کنم، خدا برکت می دهد. در ولیمه عروسی علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام بیش از چهار هزار نفر غذا خوردند و رفتند، و به برکت دعای پیامبر از غذایی که تهیه شده بود، هیچ کم نشد (143).

126 - بخشش پیراهن در شب عروسی

حضرت علی علیه السلام از همسرش فاطمه علیها السلام به هنگام رحلتش پرسید: در این دستمال بسته چیست؟ آن را گشود، دید پارچه ای ابریشمی و سبز است و در آن پارچه کاغذ سفیدی است که بر روی آن چیزهایی نوشته شده و نور از آن می درخشد، فرمود: ای ابوالحسین! هنگامی که پدرم مرا به همسری تو در آورد، در شب عروسی دو پیراهن داشتم؛ یکی نو و دیگری کهنه و وصله دار. سر نماز بودم، کسی در زد و سائلی از پشت در می گفت: ای خاندان نبوت و معدن خیر و جوانمردی! مردم عادت دارند که برای خوردن به منازل عروسی بروند، چون برای عموم مردم غذا آماده است. اگر شما پیراهن کهنه ای دارید، من نیازمند آن می باشم؛ زیرا مردی فقیرم. ای خاندان محمد! فقیر شما برهنه است.

من پیراهن نو خود را برداشته و به او دادم و لباس کهنه را پوشیدم. صبح که با لباس کهنه در حضور تو بودم، رسول خدا ﷺ بر من وارد شد و فرمود:

دخترم مگر تو لباس نو نداشتی، چرا آن را نپوشیدی؟ گفتم: ای پدر! آن را به سائلی صدقه دادم. فرمود: بسیار کار خوبی کردی، اگر به خاطر شوهرت لباس نو را خودت می پوشیدی و لباس کهنه را صدقه می دادی، در هر دو حالت توفیق شامل تو می شد. عرض کردم: ای رسول خدا! به تو هدایت یافته و به تو اقتدا کردیم؛ هنگامی که با مادرم خدیجه ازدواج کردی، هر آنچه را که به تو داده بود، در راه خدا انفاق کردی تا حدی که سائلی به تو رسید و تو پیراهن خود را به او دادی و حصیر بر خود پوشیدی. جبرئیل نازل شد این آیه را آورد:

و لا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسورا (144).

رسول خدا ﷺ گریست و مرا به سینه اش چسباند، جبرئیل نازل شده و گفت: خداوند سلام رسانده و می فرماید: به فاطمه سلام برسان و به او بگو، هر چه می خواهی طلب کن و اگر هر آنچه در آسمان و زمین است بخواهی به تو داده خواهد شد. به او بشارت بده که من او را دوست می دارم. به من فرمود: دخترم! پروردگارت به تو سلام رسانده، می گوید: آنچه می خواهی طلب کن. عرض کردم: پدرجان! لذت خدمتگذاری او مرا از سؤال کردن از او بازداشته است، من نیازی جز نگاه کردن به چهره بزرگوارانه او در بهشت برین ندارم. فرمود: دخترم! دستهایت را بالا بیاور. من دستهایم را بالا بردم و حضرت نیز دستهایم را بالا برده و گفت: خداوندا! امتم را ببخشای، و من آمین می گفتم.

جبرئیل پیامی از سوی خداوند متعال آورد که خداوند می فرماید: من آن عده از گنهکاران امت تو را که در دلشان محبت فاطمه و مادرش و شوهرش و فرزندان او را داشته باشند، بخشودم. فرمود: من در این باره سندی می خواهم. خداوند به جبرئیل دستور داد دیبایی سبز و دیبایی سپید بیاورد که بر روی آن نوشته شده است: کتب ربکم علی نفسه الرحمة (145).

جبرئیل و میکائیل و حضرت رسول ﷺ بر آن گواهی داده و امضا کردند. حضرت فرمود: دخترم این نوشته در این بسته است، روز وفاتت که رسید، وصیت کن در قبرت بگذارند. روز قیامت که مردم سر از قبر بردارند و گنهکاران مسلم و حتمی شدند و آنان را به سوی دوزخ بکشانند، این امانت را تسلیم من کن تا آنچه را که خداوند بر من و تو ارزانی داشته، از خداوند بخواهم. تو و پدرت برای جهانیان رحمت هستید.

127 - پیمان اسماء با خدیجه

اسماء بنت عمیس گوید: حضرت خدیجه رضی الله عنها هنگام وفات گریه می کرد. عرض کردم: آیا شما که بانوی زنان جهان و همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می باشی و به زبان آن حضرت بشارت به بهشت برای شما آمده، گریه می کنی؟ فرمود: من به خاطر مرگ گریه نمی کنم، لیکن هر زنی در شب عروسی خود نیازمند زنی دیگر است که سرش را با او در میان گذارد و نیازمندیها و خواسته هایش را به او بگوید و فاطمه در این هنگام هنوز کوچک است و از آن می ترسم که در شب زفافش کسی نباشد که کارهایش را انجام دهد و متکفل زحمات و مشکلات او باشد.

عرض کردم: بانوی من! به شما قول می دهم که اگر تا آن روز زنده ماندم به جای شما این کار را انجام دهم.

آن شب پس از آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد و دستور داد زنان همه خارج شوند، من نرفتم. به هنگام خروج متوجه شده، فرمودند: تو کیستی؟ عرض کردم: اسماء بنت عمیس.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مگر نگفتم خارج شوید؟

عرض کردم: آری ای رسول خدا! منظورم سرپیچی از دستور شما نبود، لیکن من به حضرت خدیجه قولی داده بودم و قضیه را به حضرت گفتم.
حضرت گریست و فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم که آیا به همین منظور این جا ایستادی؟

عرض کردم: به خدا سوگند، آری... سپس پیامبر ﷺ برایم دعا فرمود (146).

128 - درخواست عبادت در شب زفاف

در شب ازدواج امام علی علیه السلام فاطمه زهرا علیها السلام را نگران و گریان دید، فرمود: چرا ناراحتی؟

پاسخ داد: در پیرامون حال و رفتار خویش فکر کردم، به یاد پایان عمر خویش و منزلگاه دیگر به نام قبر افتادم که امروز از خانه پدر به خانه شما منتقل شدم و روزی دیگر از این جا به طرف قبر و قیامت خواهم رفت، در این آغازین لحظه های زندگی، تو را به خدا سوگند می‌دهم که بیا تا به نماز بایستیم تا باهم در این شب خدا را عبادت کنیم (147).

129 - بیا شام، پدرت به فدایت!

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لیلۃ لؤلؤ روز بعد از عروسی فاطمه علیها السلام با ظرف شیری به خانه ایشان تشریف فرما شده و به وی فرمود: بیا شام، پدرت به فدایت.
و به علی علیه السلام فرمود: بیا شام، پسر عمویت به فدایت (148).

130 - شادی ملایکه در عروسی فاطمه

ام ایمن بر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد، در حالی که می‌گریست.
رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم از علت گریه او سؤال فرمودند.

گفت: مردی از انصار دختر خویش را شوهر داده و در مراسم ازدواج بر سر دخترش بادام و شکر افشانده و من با دیدن این منظره به یاد ازدواج فاطمه زهرا علیها السلام افتادم که شما بر سر وی چیزی نیفشانید.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: قسم به آن کس که مرا به پیامبری برانگیخت و رسالت را خاص من گردانید، پروردگار متعال آن هنگام که فاطمه را برای علی تزویج فرموده و ملایکه مقرب خود را امر کرد تا در گرد عرش او جمع شوند که در میان این فرشتگان جبرئیل و میکائیل و اسرافیل نیز بودند، آن گاه به پرندگان امر فرمود تا نغمه سرایی نمایند و سپس درخت طوبی را فرمان داد تا بر آنان لؤلؤ شفاف و درخشنده با در سفید همراه با زبرجد و یاقوت سرخ بیفشاند ⁽¹⁴⁹⁾».

131 - فاطمه همتا و کفو علی

حضرت رضا از پدران بزرگوارش، از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود:

ای علی! عده ای از بزرگان قریش مرا در مورد فاطمه سرزنش کرده گفتند: ما فاطمه را از تو خواستگاری کردیم و موافقت نمودی و او را به علی دادی؟ به آنان گفتم: به خدا سوگند، من از پیش خودم خودداری نکردم و به نظر شخصی خودم او را به همسری با علی درنیاوردم، بلکه خداوند با ازدواج شما مخالفت و با ازدواج علی موافقت فرمود. جبرئیل بر من نازل شده و گفت: ای محمد! همانا خداوند می فرماید: اگر علی را نمی آفریدم، برای دخترت فاطمه همتا و همسری در روی زمین وجود نداشت، از آدم گرفته تا پایین تر از او ⁽¹⁵⁰⁾.

ز: رفتار فاطمه زهرا علیها السلام با شوهر

132 - طلب کمک در بیعت با شوهرش

ابن قتیبه از نویسندگان و مورخین اهل سنت در کتاب «الامامة و السياسة» (ج 1، ص 12) می نویسد:

علی بن ابی طالب علیه السلام شبها که می شد، فاطمه علیها السلام را بر مرکبی سوار می کرد و به مجالس انصار مدینه می برد و فاطمه علیها السلام را به یاری شوهر خود می خواند و از آنها کمک خواهی می نمود، ولی آنان در پاسخ فاطمه علیها السلام می گفتند: ای دختر رسول خدا! بیعت ما با این مرد (یعنی ابوبکر) پایان پذیرفته، و اگر شوهر و پسر عم تو پیش از ابوبکر به نزد ما آمده بود، ما کسی را بر او ترجیح نمی دادیم و با او بیعت می کردیم!

علی بن ابی طالب علیه السلام که این گفتار را می شنید، به آنها می فرمود: آیا جایز بود که من جنازه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را در خانه اش روی زمین گذارده و دفن نکنم و برای منازعه بر سر خلافت بیرون آیم؟ (و آیا چنین انتظاری از من داشتید؟) سخن که به این جا می رسید، فاطمه علیها السلام می گفت: ابوالحسن کاری را که شایسته بود انجام داد و آنها نیز کاری کردند که مورد بازخواست خدای تعالی قرار خواهند گرفت ⁽¹⁵¹⁾.

133 - بدل دینار

در کتاب کشف الغمه و امالی شیخ طوسی و تفسیر فرات بن ابراهیم از ابوسعید خدری روایت کرده اند:

روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به حضرت فاطمه علیها السلام گفت: آیا نزد تو طعامی هست که چاشت کنم؟

فاطمه عليها السلام گفت: به حق آن خداوندی که پدرم را گرامی داشته است به پیغمبری، و تو را گرامی داشته است به وصایت، که در این بامداد نزد من هیچ طعامی نیست که برای تو حاضر کنم. دو روز بود که طعامی نداشتم به غیر آنچه نزد تو می آوردم، از خود و فرزندان خود باز می گرفتم و تو را بر خود و ایشان اختیار می کردم.

حضرت فرمود: ای فاطمه! چرا در این دو روز مرا خبر نمی کردی که طعام در خانه نیست تا از برای شما طعامی طلب کنم.

فاطمه عليها السلام گفت: ای ابوالحسن! من شرم می کنم از خدای خود که تو را تکلیف کنم بر چیزی که قادر بر آن نیستی.

حضرت امیر عليه السلام از خانه بیرون آمد با اهتمام تمام و وثوق عظیم به خداوند خود، یک دینار قرض کرد. خواست از برای عیال خود طعامی بگیرد. ناگاه در عرض راه مقدار را ملاقات کرد، در روز بسیار گرمی که حرارت آفتاب از بالای سر و از زیر پا او را فرو گرفته بود و حالش را متغیر گردانیده بود.

چون حضرت او را در آن وقت با آن حال مشاهده کرد، گفت: ای مقدار! در این ساعت گرم برای چه از خانه بیرون آمده ای؟

مقداد گفت: ای ابوالحسن! از من درگذر و از حال من سؤال مکن.

حضرت فرمود: ای برادر! مرا جایز نیست که از تو درگذرم، مادامی که بر حال تو مطلع نگردم.

باز مقدار مضایقه کرد. حضرت مبالغه فرمود، پس مقدار گفت: به حق آن خداوندی که گرامی داشته است محمد را به پیغمبری و تو را وصی او گردانیده است که از خانه بیرون نیامده ام، مگر برای شدت گرسنگی و عیال خود را در

خانه گرسنه گذاشته ام، چون صدای گریه ایشان را شنیدم تاب نیاوردم، و با این حال از خانه بیرون آمدم.

چون حضرت بر حال مقدار مطلع گردید، آب از دیده های مبارکش فرو ریخت و آن قدر گریست که ریش مبارکش تر شد و فرمود: سوگند یاد می کنم به آن خداوندی که تو به او سوگند یاد کردی که من نیز از برای این کار از خانه بیرون آمده ام و یک دینار قرض به هم رسانیده ام، تو را ایثار می کنم بر نفس خود. پس دینار را به مقدار داد و از شرم به خانه نرفت و به مسجد آمد نماز ظهر و عصر و مغرب را با رسول خدا ﷺ ادا کرد.

چون حضرت رسول ﷺ از نماز مغرب فارغ شد، به امیرالمؤمنین علیه السلام گذشت که در صف اول نشسته بود، پس به پای مبارک خود اشاره کرد که برخیز! پس حضرت برخاست و از پی حضرت رسول خدا ﷺ روان شد، و در مسجد به آن حضرت رسید و سلام کرد به آن حضرت. حضرت رد سلام او کرد و فرمود: یا علی! آیا طعامی داری که ما امشب تناول کنیم؟

پس امیرالمؤمنین علیه السلام از شرم ساکت شد و جواب نفرمود.

حضرت رسول ﷺ به وحی الهی دانسته بود آنچه بر آن حضرت در آن روز گذشته بود، حق تعالی او را امر کرد در آن شب نزد علی بن ابی طالب علیه السلام افطار کند. چون رسول خدا ﷺ او را ساکت یافت فرمود: یا ابوالحسن! چرا جواب نمی گویی؟ یا بگو نه، تا من برگردم؛ یا بگو آری، تا بیایم.

علی علیه السلام گفت: یا رسول الله! از شرم جواب نمی توانم گفت.

رسول خدا ﷺ فرمود: بیا تا برویم. سپس دست او را گرفت و با یکدیگر روانه شدند تا به خانه فاطمه علیه السلام در آمدند.

فاطمه علیها السلام در جای نماز خود نشسته بود، از نماز فارغ شده در پشت سرش کاسه ای گذاشته بود که مملو از طعام بود و بخار از آن برمی خاست.

چون صدای حضرت رسول صلی الله علیه و آله را شنید، از جای نماز خود بیرون آمد و بر آن حضرت سلام کرد، و فاطمه عزیزترین مردم بود نزد آن حضرت. پس حضرت جواب سلام او گفت و دست مبارک خود را بر سر او کشید و گفت: ای دختر! بر چه حال شام کرده ای، خدا تو را رحمت کند؟

فاطمه علیها السلام گفت: به خیر و خوبی شام کرده ام.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: طعامی برای ما بیاور که تناول کنم تا خدا تو را رحمت کند و کرده است. پس فاطمه علیها السلام آن کاسه را برداشت و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام گذاشت.

چون امیر مؤمنان علی علیه السلام آن طعام را مشاهده نمود، از روی تعجب بر روی فاطمه علیها السلام نظر کرد، فاطمه علیها السلام گفت: سبحان الله! چه بسیاری از روی تعجب و شدت به سوی من نظر می کنی، آیا بدی کرده ام که مستوجب سخط و غضب تو گردیده ام؟

حضرت امیر علیه السلام فرمود: از آن تعجب می کنم که امروز سوگند یاد کردی که دو روز است که طعام تناول نکرده ام و هیچ طعام در خانه ندارم و اکنون چنین طعامی نزد من آورده ای.

پس حضرت فاطمه علیها السلام به سوی آسمان نظر کرد و گفت: پروردگار آسمان و زمین می داند سوگندی که یاد کردم حق بود.

حضرت امیر علیه السلام گفت: ای فاطمه! از کجا آورده ای این طعام را، که این نوع طعام ندایده ام در رنگ و در بو، و از این نیکوتر طعامی نخورده ام.

پس حضرت رسول اکرم ﷺ دست مبارک خود را در میان دو کتف علی علیه السلام گذاشت و از روی لطف فشرده و فرمود: یا علی! این بدل دینار تو است که به مقدار دادی و این طعام جزای دینار تو است از جانب خدا، و خدا روزی می دهد هر که را می خواهد بی حساب.

پس رسول خدا ﷺ گریان شد و گفت: حمد و سپاس مر خداوندی را که شما را از دنیا بیرون نبرد تا آن که تو را به منزله زکریا گردانید و فاطمه را به منزله مریم دختر عمران ⁽¹⁵²⁾.

134 - فاطمه، امانتی نزد توست

شبی که صدیقه طاهره، فاطمه زهرا علیها السلام را برای زفاف به جانب منزل علی علیه السلام می بردند، رسول اکرم ﷺ در پیش روی و جبرئیل در سمت راست و میکائیل در سمت چپ و هفتاد هزار فرشته در پشت سر حرکت می کردند و خدای بزرگ را تسبیح و تقدیس می نمودند.

رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم حضرت علی علیه السلام را فرا خواند و فاطمه زهرا علیها السلام را نیز فرمان داد تا پیش او برود. آن گاه دست فاطمه علیها السلام را گرفت و در دست علی علیه السلام نهاد و فرمود:

خدا دختر رسولش را بر تو مبارک فرماید. ای علی! این فاطمه امانت من نزد توست. ای علی! این فاطمه بهترین همسری است که می توانستی انتخاب کنی. و ای فاطمه! این علی برترین شوهری است که امکان داشت نصیب تو گردد. پروردگارا! نیکی های خود را در آن دو، و بر آن دو، برای آن دو، در دو فرزندشان قرار بده.

پروردگارا! این دو محبوب ترین مخلوق تو در نزد من می باشند، پس خدایا آن دو را دوست بدار و از سوی خود بر آنان نگهبانی بگمار و من آن دو را به

تو می سپارم و فرزندان آنان را نیز از شر شیطان رانده شده در پناه تو قرار می
دهم.

آن گاه رسول مکرم ﷺ آب خواست، جرعه ای بر گرفت و به دهان برد و
مضمضه کرد و بعد آن جرعه را از دهان به داخل کاسه ای بیرون ریخت و آن
گاه آن آب را بر سر و سینه و بین دو کتف فاطمه علیها السلام افکنده و علی علیه السلام را
نیز صدا کرد و همین عمل را با او هم انجام داد (153).

135 - خطاب به علی پس از ایراد خطبه

پس از ایراد خطبه فدکیه، دختر رسول خدا ﷺ روانه منزل خویش می
شود. امیرالمؤمنین علیه السلام در انتظار است. فاطمه علیها السلام وارد خانه می شود و
خطاب به همسرش می گوید: ای پسر ابی طالب! مانند جنینی که در شکم پرده
نشین است، پرده به خود پیچیده و خود را در آن نهان کرده ای و مانند شخص
متهم در کنج خانه نشسته و خانه نشین شده ای. تو همانی که از این پیش در
کارزار می تاختی و دلاوران و جنگاوران را به کام مرگ می انداختی، اکنون چه
شد که پره‌های مرغان بی بال و پر بر سرت ریخته و بیچاره ات کرده است.

اینک پسر «ابی قحافه» عطیه پدر را از کفم ربود و ذخیره اطفالم را گرفت،
آشکارا با من ستیز می کند، کار به جایی رسید که این مردم (فرزندان قبیله:
انصار) دست یاری از من برداشته اند و قبیله مهاجر رشته پیوند مرا بریدند،
جماعت از من چشم پوشیدند، کسی نیست که او را منع کرده و از من حمایت و
دفاع نماید، با خشم و غضب رفتم و با ذلت و خواری برگشتم. تو نیز خود را
در تنگنای خواری انداخته و نیرویت را به کار نمی ببری، گرگان را از هم می
دریدی، اینک مگسان تو را از هم می درند. من از گفتن، خودداری نکردم و از
در باطل بیرون نشدم، ولی نیروی اجرای حکم حق را نداشتم، ای کاش پیش از

این می مردم و این خواری و بی ارجی را نمی دیدم. عذر خواه من اینک از تو،
خدای من است، چه تقصیر کار در حق من باشی، و چه حامی من باشی.
آه! که من در هر طلوعی شیونی دارم و در هر غروبی شیونی دیگر از تو،
پناهگاه من مرد و آن که بازویم بود سست شد. شکایتم را به سوی پدرم و
دادخواهی را به پروردگارم وامی گذارم. بار خدایا! نیروی تو از همه افزون است
و شمشیر عذاب و کیفر تو تیزتر است.

امیرالمؤمنین علیه السلام لب به سخن گشود و آغاز به سخن کرد ⁽¹⁵⁴⁾:

ویل و وای از تو مباد، ویژه دشمنانت باشد، بر من خشم مگیر ای دختر
برگزیده موجودات و یادگار نبوت! در کار دین سستی نکردم و از حد توانایی
تخطی ننمودم. اگر تو نظر به روزی داری، رزق تو تضمین شده و کفیل تو
تضمین شده است، و آنچه از برای تو تهیه شده است بهتر از آنچه از تو قطع
شده است می باشد، پس بگو: «حسبی الله؛ خدا مرا بس است».

فاطمه فرمود: «حسبی الله» خدا مرا بسنده کرده است و سکوت فرمود ⁽¹⁵⁵⁾.

136 - فاطمه، دوشادوش همسر

امام علی علیه السلام همین که از جنگ احد بازگشت، شمشیر خون آلود خویش را
به دست فاطمه علیها السلام داد و شعری سرود که آغازش چنین است:

افاطم هاک السیف غیر ذمیم فلست بر عدید و لابلئیم
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

شمشیر علی را بگیر، فاطمه! شوهر تو مسئولیتی را که بر دوش می کشید، به
تمامی انجام داد. او اینک قهرمانان قریش را در زمین به خون خودشان
درغلتانده است!

زهرا ی گرامی ﷺ شمشیر همسرش را گرفت، آن را شست و پاک کرد و
برایش باز پس آورد (156).

137 - تقسیم امور خارجی و داخلی خانه

حضرت علی ﷺ و فاطمه ﷺ خدمت رسول خدا ﷺ آمدند و تقاضا
کردند که خدمات خانه و زندگی را برای هر یک مقرر فرماید. حضرت رسول
اکرم ﷺ فاطمه ﷺ را به خدمات درون خانه گماشت و بیرون خانه را به
علی ﷺ واگذاشت.

حضرت فاطمه ﷺ فرمود: فقط خدا می داند که من چه قدر مسرورم از این
که رسول خدا ﷺ مرا مأمور به اموری نساخت که فقط از عهده مردان برمی
آید (کنایه از این که زنان توانایی حمل بار گران زندگی را ندارند) (157).

138 - درخواست غذا از فاطمه

روزی علی ﷺ فرمود: فاطمه جان! آیا غذایی هست که بیاوری؟
پاسخ شنید: سوگند به آن که حق تو را بزرگ شمرده، سه روز است که غذای
کافی در منزل نداریم و سهم خود از همان مقدار ناچیز را هم به شما بخشیدم و
خود گرسنگی را تحمل نمودم.

علی ﷺ می گوید: چرا به من خبر ندادی؟

زهرا ﷺ می گوید: رسول خدا ﷺ مرا نهی نمود که چیزی از تو بخواهم،
و به من سفارش نمود:

دخترم چیزی از پسر عمویت درخواست مکن. اگر چیزی برای تو آورد،
بپذیر، والا تو درخواست چیزی نداشته باش (158).

و آن جا که رسول خدا ﷺ می دید علی ﷺ و فاطمه ﷺ جز پوستی
که شبها بر آن بخوابند و روزها با آن شتر خود را علف دهند، چیز دیگر ندارند،

به دخترش فرمود: دخترم! صبر و تحمل داشته باش، زیرا موسی بن عمران ده سال با همسرش زندگی کرد و فرشی جز یک قطعه عبای قطوانی نداشتند (159).

139 - محبت فاطمه به علی

شیخ مفید (ره) در ارشاد می گوید:

چون پیامبر گرامی اسلام ﷺ حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را به غزوه ذات السلاسل فرستاد، او را عصابه ای بود که در روز بسیار سختی (مثل جهاد) به سر می بست. علی علیه السلام به منزل آمد و آن را از فاطمه طلبید.

فاطمه علیها السلام گفت: قصد کجا دارید؟ پدرم شما را به کجا روانه کرده؟

علی علیه السلام فرمود: پدرت مرا به وادی رمل ماءمور نمود (چون لشکر کفر هم سوگند شده بودند که پیغمبر و علی را از بین بردارند).

فاطمه علیها السلام غمگین شد و از محبت بر علی علیه السلام گریست.

در خلال این حال رسول خدا ﷺ رسید، چون فاطمه علیها السلام را به آن حال دید، گفت: ای فاطمه! می ترسی که شوهرت کشته شود، لذا گریه می کنی، نه والله! تا خدا نخواهد، کشته نگردد.

علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله! راضی نباش (دریغ مدار) که من به بهشت نروم (160).

140 - کمک در کار خانه

زید بن حسن گوید که شنید امام صادق علیه السلام می فرمود:

علی علیه السلام در خوراک و روش از همه مردم به رسول خدا ﷺ همانندتر بود و شیوه او چنان بود که خود نان و زیت می خورد و به مردم نان و گوشت می خوراند. فرمود: رسم این بود که علی علیه السلام آب و هیزم را به خانه می آورد و فاطمه علیها السلام آرد آسیا می کرد و آن را خمیر می نمود و نان می پخت و جامه

وصله می زد. فاطمه علیها السلام از همه مردم زیباروتر بود و گویی بر دو گونه اش دو گل شکفته بود. صلی الله علیه و علی ابیها و بعلها و بنیها ⁽¹⁶¹⁾.

141 - بیماری فاطمه و انار خواستن او

روزی حضرت امیر علیه السلام به خانه آمد، دید زهرا علیها السلام بیمار افتاده. چون شدت بیماری و تب آن بانو را دید، سرش را به دامن گرفت و بر رخسارش نظر کرد و گریست و فرمود: یا فاطمه! چه میل داری؟ از من بخواه. آن معدن حیا و عفت عرض کرد: یا پسر عم! چیزی از شما نمی خواهم. پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از شوهرت علی هرگز خواهش مکن، مبادا خجالت بکشد.

حضرت فرمود: ای فاطمه! به جان من تو آنچه میل داری، بگو. عرض کرد: حال که قسم دادی، چنانچه در این حالت اناری باشد، خوب است.

علی علیه السلام بیرون شد و از اصحاب جوپای انار شده، عرض کردند: فصل آن گذشته، مگر آن که چند دانه انار برای شمعون آوردند. حضرت خود را به در خانه شمعون رسانید و دق الباب نمود. شمعون بیرون آمد، دید اسدالله الغالب بر در است. عرض کرد: چه باعث شد که خانه مرا روشن نمودی؟

حضرت فرمود: شنیدم از طائف برای تو اناری آوردند، اگر چیزی از آن باقی باشد یک دانه به من بفروشی که می خواهم به جهت بیمار عزیزی ببرم. عرض کرد: فدای تو شوم، آنچه بود مدتی است فروخته ام. آن حضرت به فراست علم امامت می دانست که یکی باقی مانده، فرمود: جوپا شو، شاید دانه ای باقی باشد و تو بی خبر باشی.

عرض کرد: از خانه خود باخبرم. زوجه اش پشت در ایستاده بود و گفت وگو را بشنید، صدا برآورد: ای شمعون! یک انار در زیر برگها ذخیره و پنهان کرده ام و آن را خدمت حضرت آورد. حضرت چهار درهم داد. حضرت فرمود: زوجه ات برای خود ذخیره کرده بود و زاید برای او باشد. آن را گرفت و به شتاب روانه خانه شد، اما در راه صدای ضعیف و ناله غریبی شنید. از پی آن رفت تا داخل خرابه شد، دید شخصی اعمی و بیمار غریب و تنها به خاک افتاده، از شدت ضعف و مرض می نالد. امام بر بالین او نشست و سر او را در کنار گرفت و پرسید: ای مرد! چند روز است بیمار شده ای؟ عرض کرد: ای جوان صالح! من از اهل مداین هستم، بسیار به قرض افتادم و مدتی است به کشتی سوار و به این دیار آمدم که شاید خدمت امیرالمؤمنان برسم تا علاجی در قرض من نماید، در این حال مریض شدم و ناچار گردیدم. آن جناب فرمود: یک انار در این شهر بود به جهت بیمار عزیزی داشتم که تحصیل نموده ام، لکن اکنون تو را نتوان محروم نمود. نصف آن را به تو می دهم و نصف دیگر آن را برای او نگه می دارم. آن گاه انار را دو نیم نمود و به دهان آن مریض می نمود تا نصف تمام شد، آن گاه فرمود: دیگر میل داری؟ عرض کرد: بسیار دلم بی قرار است، هر گاه نصف دیگر را احسان نمایی، کمال امتنان است.

آن جناب، سر خود را به زیر افکند به نفس خود خطاب نمود: یا علی! این مریض در این خرابه غریب افتاده از این جهت به رعایت سزاوار است. شاید برای فاطمه وسیله دیگر فراهم شود. پس نیم دیگر را به او دادند. چون تمام شد آن بیمار کور دعا کرد.

حضرت با دست تهی، متفکر و متحیر، که آیا چه جوابی به زهرا عَلَيْهَا بگوید، زیرا به او وعده انار داده بود، از خرابه بیرون آمد، اما آهسته آهسته عرق خجالت آمد تا به در خانه رسید و از داخل شدن خانه شرم داشت و سر مبارک را از خانه پیش برد تا بنگرد آن مخدره در خواب است یا بیدار. دید آن بانوی معظمه عرق کرده و نشسته، اما طبعی از انار نزد آن بانو است که از جنس انار دنیا نیست و تناول می فرماید. خوشحال شده و داخل خانه شد و از واقعه جویا شد.

فاطمه عَلَيْهَا عرض کرد: پسر عم! چون تشریف بردید، زمانی نگذشت که صحت بر من عارض و ناگاه دق الباب شد. فضا رفت و دید شخصی طبقی انار آورده که آن را جناب امیرالمؤمنین داده که برای سیده زنان، فاطمه بیاورم ⁽¹⁶²⁾.

142 - توصیف خانه علی و فاطمه

عبدالله بن عجلان سکونی گوید:

از حضرت باقر عَلَيْهِ شنیدم که می فرمود: خانه علی و فاطمه از حجرات رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و سقف خانه شان عرش پروردگار جهانیان می باشد و از درون خانه آنان پنجره ای گشاده به سوی عرش است که معراج وحی می باشد و فرشتگان صبح و شب و در هر ساعت و هر لحظه بر آنان وحی نازل می کنند. ورود و خروج گروههای فرشتگان از آنان نمی گسلد، گروهی فرود می آیند و گروهی بالا می روند ⁽¹⁶³⁾.

143 - استقبال فاطمه از شوهرش علی

از اسماء بنت عمیس روایت شده است که گوید:

پس از آن که حضرت علی علیه السلام مورد اصابت شمشیر ابن ملجم قرار گرفته بود، من خدمت حضرت بودم، ناله ای کرد و از هوش رفت و بعد از لحظه ای به هوش آمد و فرمود: خوش آمدی.

به آن حضرت گفته شد: چه می بینی؟

علی علیه السلام فرمود: اینان رسول خدا صلی الله علیه و آله و برادرم جعفر و عمویم حمزه هستند، درهای آسمان گشوده گشته و فرشتگان فرود آمده و بر من سلام و بشارت می دهند و این فاطمه علیها السلام است که فرشتگان خدمتکارانش اطرافش را گرفته اند ⁽¹⁶⁴⁾.

144 - تشبیه کردن علی علیه السلام به کعبه

محمود بن لبید در ضمن گفتاری طولانی گوید: عرض کردم: ای بانوی من! چه شد که علی علیه السلام نسبت به حق خود سکوت کرد و اقدامی ننمود؟ فرمود: ای ابو عمر، همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: امام علی علیه السلام چون کعبه است، به سوی او می روند و او به سوی کسی نمی رود ⁽¹⁶⁵⁾.

145 - خاموشی خشم خدا به وسیله اشک

فاطمه علیها السلام گفت: ای ابوالحسن! من از پدرم شنیدم که می فرمود: اشک، خشم خداوند را خاموش می کند و قبر باغی از باغهای بهشت نخواهد بود، مگر هنگامی که بنده از ترس خدا گریه کند و خداوند عزیز جبار می داند که من با این اشکها از خوف خدا می گریم.

علی علیه السلام گریست. فاطمه علیها السلام از اشکهای آن حضرت گرفته و بر چهره خود کشیده گفت: ای ابوالحسن! اگر غمگینی در بین امت گریه کند، خداوند آن امت را مورد بخشایش خود قرار می دهد. پسر عمویم! تو غمگین و محزون و من اشک چشم تو را به صورت می کشم تا مشمول رحمت خدا شوم ⁽¹⁶⁶⁾.

146 - با تو هستم، در هر شرایطی!

حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: ای سلمان! وای بر آنان! می خواهند فرزندانم حسن و حسین را یتیم کنند. به خدا سوگند، ای سلمان از درب مسجد به جایی نمی روم تا این که پسر عمویم را با چشمان سالم ببینم.

سلمان نزد حضرت علی علیه السلام برگشته و فرمایش حضرت زهرا علیها السلام را بازگو کرد. علی علیه السلام از جا حرکت کرده و از مسجد بیرون آمد.

هنگامی که چشم حضرت به امیرالمؤمنین علیه السلام افتاد، خود را بر شانه های آن حضرت آویخت و فرمود: روحم فدای روح تو و جانم سپر بلای تو باد ای ابوالحسن! اگر در شرایط خوب باشی من با تو هستم و اگر در شرایط بدی باشی من نیز با تو هستم. هر دو با هم گریستند. درود و رحمت خداوند بر آنان باد ⁽¹⁶⁷⁾.

147 - ذخیره غذا برای سفر علی

رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم حضرت علی علیه السلام را به یکی از مسافرت های دور اعزام فرمود، زهرا علیها السلام که بار سفر و وسایل رفت و آمد را آماده می ساخت، مقداری از گوشت قربانی را برای شوهرش ذخیره نمود، از او پرسیدند: مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از مصرف گوشت قربانی نهی نفرموده است؟ پاسخ داد: انه قد رخص فیها؛ مصرف گوشت عید قربان اجازه داده شد ⁽¹⁶⁸⁾.

148 - تهدید به نفرین

ابو جعفر طوسی در «اختیار الرجال» از امام صادق علیه السلام به نقل از سلمان فارسی (ره) روایت می کند که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در مورد کسانی که به حقوق شوهر و پسر عمش علی علیه السلام تجاوز کرده بودند، چنین فرمود:

خلوا عن ابن عمی! فوالذی بعث محمدا بالحق لئن لم تخلوا عنه لانشرن شعری و لاضعن قمیص رسول الله علی راءسی و لاصرخن الی الله تبارک و تعالی فماناقة صالح باکرم علی الله منی و لا الفصیل باکرم علی الله من ولدی؛

رها کنید پسر عموی مرا! سوگند به آن خدایی که محمد ﷺ را به حق برانگیخت، اگر از وی دست بردارید، گیسوان خود را پریشان کرده و پیراهن رسول خدا ﷺ را بر سر افکنده و در برابر خدا فریاد خواهیم زد. یقین بدانید که ناقه صالح، در نزد خدا از من گرامی تر نبود، و بچه آن ناقه نیز از فرزندان من قدر و قیمتش زیادتر نبود (169)».

149 - فاطمه تنها همسر علی در زمان حیاتش

در کتاب امالی شیخ صدوق از ابوبصیر نقل شده که می گوید:

امام صادق علیه السلام فرمود: خدای تعالی بر حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام تا وقتی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام زنده بود، تمامی زنان را حرام کرد. ابوبصیر گفت: این برای چه بود؟ امام فرمود: چون حضرت فاطمه علیها السلام هیچ گاه حیض نمی شد و همیشه پاک بوده است (170).

150 - رفتار فاطمه از زبان علی

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: تا فاطمه زنده بود، کاری نکردم که او را به خشم آورد و بر هیچ کاری او را مجبور ننمودم و او نیز هیچ گاه مرا به خشم نیاورد و در هیچ کاری نافرمانی مرا نکرد و به راستی هر وقت به او نظر می کردم غم و اندوه هایم برطرف می شد (171).

151 - سخن فاطمه درباره علی

حضرت فاطمه علیها السلام در برابر یکی از افراد نادان مدینه فرمود:

می دانید علی کیست؟ علی، امامی ربانی و الهی، و اندامی نورانی و مرکز توجه همه عارفان و خداپرستان و فرزندی از خاندان پاکان، گوینده به حق و روا، جایگاه اصلی محور امامت و پدر حسن و حسین دو دسته گل پیامبر صلی الله علیه و آله و دو بزرگ و سرور جوانان اهل بهشت است ⁽¹⁷²⁾.

152 - خستگی فاطمه

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد خانه علی علیه السلام گردید. ملاحظه نمود که آن حضرت به همراه فاطمه علیها السلام مشغول آسیا کردن می باشند، پرسید: کدام یک از شما بیشتر خسته می باشید؟

علی علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا! فاطمه خسته تر است.

به فاطمه علیها السلام فرمود: بلند شو دخترم!

فاطمه علیها السلام حرکت کرد و حضرت جای او نشست، با علی علیه السلام مشغول به آرد کردن دانه ها شد ⁽¹⁷³⁾.

ح: فاطمه زهرا علیها السلام و تربیت فرزندان

153 - توجه به حضور فرزندان در خانه

روایت شده است که حضرت فاطمه علیها السلام به خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید و در حالی که گریه می کرد، گفت: حسن و حسین از خانه خارج شده اند و نمی دانم به کجا رفته اند؟

حضرت فرمود: مطمئن باش که آنها در پناه خدا هستند.

در این هنگام جبرئیل شتابان آمد و گفت: آنها در باغ بنی نجار، در کنار هم خوابیده اند و خداوند فرشته ای را فرستاده که یک بالش را زیر آنها و یک بالش را روی آنها گسترده است.

رسول خدا ﷺ با اصحابشان بیرون آمدند و آن دو را همان جا دیدند، در حالی که ماری دور آنها حلقه زده بود. حضرت آنها را بر دوش خود گرفت. اصحاب گفتند: بگذار ما آنها را بیاوریم. رسول خدا ﷺ فرمود: چه خوب مرکوب است مرکوب آنها! و چه سواران خوبی! و پدرشان بهتر از آنهاست. (174)

154 - گرسنگی حسنین

سلمان فارسی می گوید:

فاطمه علیها السلام گفت: ای رسول خدا! حسن و حسین گرسنه هستند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به آن دو فرمود: ای حبیان من! چه می خواهید؟

گفتند: میل به غذا داریم.

حضرت فرمود: خدایا! به اینها غذا بخوران.

سلمان می گوید: دیدم که در دست پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم «بهی» شبیه سبوس می باشد که از شیر سفیدتر است. آن را با انگشت ابهامش مالید و دو نیم نمود و نصفش را به حسن و نیم دیگرش را به حسین داد. من همچنان نظاره می کردم که به خوردن آن «به» میل پیدا نمودم.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این غذای بهشت است و غیر ما کسی از آن نمی خورد مگر این که از حساب نجات پیدا کند و تو نیز بر طریق نیکی هستی (175).

155 - تشویق به عبادت در فرزندان

بسیار می شد که با مناجاتها و گریه های شبانه مادر، بچه ها از خواب بیدار

می شدند. امام حسین علیه السلام می گوید:

در یک شب جمعه دیدم مادر در محراب عبادت ایستاده و تا طلوع صبح در رکوع و سجده بود و همه را دعا می کرد. گفتم: مادرم! چرا برای خود چیزی نخواستی؟ گفت: پسرانم! اول همسایه، بعد خودت (176).

زهرای علیها السلام در هنگام غروب نمی گذاشت بچه ها بخوابند و اگر در خواب بودند، آنها را بیدار می کرد که آن وقت، وقت استجاب دعاست. و همچنین در شبهای قدر آنها را با غذای سبک دادن بیدار نگاه می داشت (177).

او بچه ها را زیاد به یاد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم می انداخت (178) و به سفارش پدرش بچه ها را دسته گل می دانست و آنها را برای یاد گرفتن قرآن و دعا به نزد او می فرستاد (179).

156 - لباس بهشتی برای حسنین

عید نزدیک بود و حسنین علیهما السلام جامه نو نداشتند. به مادرشان حضرت زهرا علیها السلام گفتند: که برای پسران فلانی لباسهای نو دوخته شده، ای مادر! آیا برای ما لباس نو نمی دوزی؟

فرمود: ان شاء الله برایتان دوخته خواهد شد.

عید که فرا رسید، جبرئیل علیه السلام دو جامه از جامه های بهشتی نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آورد، حضرت به جبرئیل فرمود: برادر، جبرئیل! این چیست؟

جبرئیل سخنان حسنین علیهما السلام را به مادرشان و پاسخ حضرت زهرا علیها السلام را که فرموده بود: ان شاء الله برایتان دوخته خواهد شد، به آن حضرت گفت (180).

157 - درخواست ارث برای فرزندان

هنگامی که فاطمه زهرا علیها السلام حسنین علیهما السلام را خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورد و عرض کرد: هذان ابناک فورثهما شیئا؛ این دو پسران تویند، آن دو را چیزی از خود ارث بده.

فرمود: اما الحسن فله هبیتی و سوددی و اما الحسین فان له جراتی و جودی؛ اما برای حسن، هبیت و سیادت من باشد و اما برای حسین، جرات (شجاعت) و جود من باشد».

عرض کرد: راضی شدم.

و از این رو حسن حلیم و باحشمت بود و حسین جواد و شجاع بود (181).

158 - استفاده از جاذبه شعر در تربیت کودکان

حضرت زهرا علیها السلام آن گاه که کودکان خود را به بازی می گرفت، و به تربیت روحی و پرورش جسمی عزیزان خود می پرداخت، در قالب زیبایی اشعار ادیبانه می فرمود:

اشبه اباک یا حسن واخلع عن الحق الرسن
و اعبدالها ذالمنن و لا توال ذالاحسن

حسن جان! مانند پدرت علی علیه السلام باش و ریسمان را از گردن حق بردار.

خدای احسان کننده را پرستش کن و با افراد دشمن کینه توز دوستی مکن.

و آن گاه که امام حسین علیه السلام را بر روی دست نوازش می داد، می فرمود:

انت شبيه بابی لسنت شبيهها بعلی

حسین جان! تو به پدرم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شباهت داری و به پدرت علی علیه السلام

شبيه نیستی. امام علی علیه السلام سخنان فاطمه علیها السلام را می شنید و تبسم می کرد (182).

159 - درجات اهل بیت پیامبر در قیامت

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به خانه فاطمه علیها السلام آمد. همین که خواست لحظه ای در گوشه ای بیارآمد، حسن آب خواست. حضرت برخاست و به نزد گوسفندی که داشتیم رفته، با دست خویش شیر دوشید و در ظرفی نزد حسن آورد. در این

حال حسین نیز آب خواست. او سعی می کرد آب را از حسن بگیرد، اما رسول خدا ﷺ نمی گذاشت.

حضرت فاطمه علیها السلام که از صدای بچه ها متوجه آنها شده بود، پیش آمد و دید که پیامبر سعی دارد آب را اول به حسن بدهد. گفت: گویا حسن را بیشتر از حسین دوست می دارید؟

فرمود: نه، چون اول حسن آب خواست، می خواهم نخست او بیاشامد. و گرنه من، تو، این نور دیده و این (علی) که خوابیده است، در روز قیامت همه مان در یک درجه خواهیم بود ⁽¹⁸³⁾.

160 - بازگویی سخنان پیامبر نزد فاطمه

حسین در دوران کودکی پای منبر رسول خدا ﷺ می نشست و هر آنچه را که پیامبر می فرمود، حفظ کرده، در خانه به مادرش فاطمه زهرا علیها السلام باز می گفت. روزی مادرش برای حسین صدلی آورد و او را بر آن نشانید و فرمود: خوب پسر جان! حالا مثل پدر موعظه کن.

او هم آنچه را رسول خدا ﷺ در مسجد فرموده بود، با لحن و حالت بازگو کرد.

فاطمه علیها السلام روزی شیرین زبانی حسین علیه السلام را برای پدر تعریف کرد و پیامبر را علاقه مند ساخت تا صدای حسین علیه السلام را که مانند پدر بزرگ سخن می گوید، بشنود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: فکر می کنم با دیدن من خجالت بکشید. قرار شد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در جایی مخفی شود و آن وقت از حسین بخواهند، مثل بابا سخن بگویند و موعظه کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را پشت پرده پنهان کردند و حسین شروع به سخنرانی کرد.

اما بر خلاف همیشه دچار لکنت زبان شد، او که متوجه تعجب مادر شده بود، گفت: «مادر! تعجب نکن که زبانم خوب نمی چرخد، علتش این است که در پشت پرده شخصی پنهان شده است که اگر تمام سخنوران عالم جمع شوند، در پیش او زبانشان بند می آید.»

پیامبر ﷺ با شنیدن این سخن از پس پرده بیرون آمد و حسین علیه السلام را در آغوش کشید و دستش را زیر چانه اش برد و سه مرتبه بر لبان فرزند شیرین زبانش بوسه زد و فرمود: بابا به قربان شیرین زبانی ات برود ⁽¹⁸⁴⁾!

161 - مشاهده تشنگی کودکان

پیامبر ﷺ به همراه عده ای از یاران عزم سفر به منطقه ای دور از مدینه کرد. پس اسباب مسافرت را جمع کرده، به راه افتادند. ساعتها پشت سر هم گذشت، ولی از بدی حادثه به آب و آبادی نرسیدند.

حضرت فاطمه علیها السلام که مشاهده تشنگی کودکان آزارش می داد، حسن و حسین علیهما السلام را به پیش رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آورد و گفت: اینها کودک هستند و تاب تشنگی ندارند.

پیامبر نگاهی به آن دو کرد و متوجه شد تشنگی آنها شد. حسن را در بغل گرفت و زبان در کامش نهاد آن گاه حسین را خواست و چنین کرد و به این ترتیب هر دو سیراب شدند. ⁽¹⁸⁵⁾

162 - رعایت عدالت بین فرزندان

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با حسنین علیهما السلام به فاطمه علیها السلام آمدند و او چند دانه خرما بر ایشان ذخیره کرده بود، نزد آنها آورد، خوردند و شاد شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اکنون بر خیزید و کشتی بگیرید!

آنها بر خاستند کشتی گرفتند و فاطمه زهرا عَلَيْهَا برای کاری بیرون رفت. وقتی وارد شد، شنید که پیغمبر می فرماید: ای حسن! بر حسین سخت بگیر و او را به زمین بزن.

عرض کرد: پدر جان! و اعجابا! او را بر این تشجیع می کنی؟ بزرگ را به کوچک تشجیع می کنی؟

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: دختر جان! نمی پسندی بگویم حسن بر حسین سخت بگیر و او را به زمین بزن، با این حبیبم جبرئیل است که می گوید: ای حسین

|(186)|

163 - بیماری حسنین

ابن عباس گوید: حسنین عَلَيْهِمَا بیمار شدند. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با جمعی از مردم به عیادت آنان آمدند. بعضی از افراد پیشنهاد کردند: یا ابا الحسین! چه خوب است برای شفای فرزندان نذری بنمایی، آن گاه علی و فاطمه و فضا - که جاریه آنان بود - نذر کردند که اگر حسنین شفا یافتند سه روز روزه بگیرند.

هنگامی که حسنین عَلَيْهِمَا سلامتی خود را باز یافتند، در خانه علی عَلَيْهِ چیزی برای افطار موجود نبود، لذا امیرالمؤمنین عَلَيْهِ از شمعون یهودی خیبری سه صاع جو وام گرفت و فاطمه عَلَيْهَا از یک صاع آن سنج قرص نان پخت و در سفره افطار نهاد.

هنگامی که آماده افطار شدند، ندای سائلی برخاست: سلام بر شما ای خاندان محمد! مسکینی از مساکین مسلمین بر در خانه شما آمده است، اطعام کنید، خدا از مائده های بهشتی شما را روزی فرماید. خاندان وحی نان غذا صبح کردند و جز آب چیز دیگری به کامشان نرسید...

فردای آن شب را نیز روزه گرفتند و چون شب فرارسید و نان افطار شان در سفره نهاده شد، یتیمی بر در خانه آمد و باز به همان ترتیب همگی غذای خود را به یتیم ایثار کردند.

روز سوم اسیری از راه رسید و مطالبه طعام کرد، بار سوم نیز آنچه در سفره بود قبل از افطار از طرف خاندان پیامبر ﷺ ایثار شد.

صبح روز چهارم علی علیه السلام دست حسین علیه السلام را گرفت و به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روان گردید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هنگامی که چشمش به حسین علیه السلام افتاد - که همانند مرغکان از شدت گرسنگی می لرزیدند - فرمود: چه سخت است برای من که شما را به این حال می بینم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فوراً از جای برخاست و همراه آنان به خانه حضرت زهرا علیه السلام آمد و او را در محراب عبادتش مشاهده فرمود، (اما چه مشاهده ای از شدت گرسنگی بطن مبارکش به پشت چسبیده و چشمهایش در گودی نشسته بود. از این منظره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بسیار افسرده خاطر گردید. در آن هنگام جبرئیل فرود آمد و چنین گفت: بگیر یا محمد، مبارک باد بر تو این خاندان تو، و سپس سوره «هل اتی» را قرائت نمود ⁽¹⁸⁷⁾».

164 - عدم تبعیض بین فرزندان

در روایات مرسل آمده است:

حضرت امام حسن و امام حسین علیه السلام هر کدام به طور جداگانه چیزی را بر صفحه ای نوشتند. آن گاه حسن به حسین می گفت: خط من از خط تو بهتر است؛ و حسین به حسن می گفت: خط من بهتر است! به ناچار نزد حضرت فاطمه علیه السلام رفتند و درخواست داوری کردند.

حضرت فاطمه علیه السلام که دوست نداشت یکی از آنها را برنجانند، لذا فرمود: بروید از پدرتان داوری بخواهید.

رفتند و خطهایشان را نشان دادند و داوری خواستند. حضرت علی علیه السلام هم دوست نداشت که یکی از آنها رنجیده خاطر شود، لذا فرمود: بروید از جدتان پرسید.

رسول خدا ﷺ هم فرمود: من در میان شما قضاوت نمی کنم تا آن که اسرافیل قضاوت نماید.

اسرافیل هم گفت: از خدا می خواهم.

وقتی که از خداوند خواستند، خدای متعال داوری بین آن دو برادر را به مادرشان فاطمه علیها السلام ارجاع داد.

حضرت فاطمه علیها السلام گفت: خدایا، اینک داوری می کنم. آن حضرت گردن بندی داشت، فرمود: ای فرزندان من! توجه کنید، من دانه های این گردن بند را نثار می کنم، هر کس بیشترین دانه ها را جمع کند، خط او بهتر است.

گردن بند را در آورد و دانه های آن را نثار کرد. در این هنگام جبرئیل کنار قائمه عرش خدا بود، مأمور شد به زمین بیاید و جواهر را نصف کند تا خاطر هیچ کدام رنجیده نشود. جبرئیل امر خدا را اطاعت کرد و از حضرت امام حسن و امام حسین علیهم السلام احترام به عمل آورد ⁽¹⁸⁸⁾.

ط: اخلاق فاطمه زهرا علیها السلام

165 - گردن بند با برکت

در کتاب «بشارة المصطفى» به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام چنین روایت کرده است:

روزی حضرت رسالت ﷺ نماز عصر را ادا کرد، چون از نماز فارغ شد در محراب نشست و مردم بر دور آن حضرت نشسته بودند. ناگاه مرد پیری پیدا شد از مهاجران عرب و جامه های کهنه پوشیده بود، از نهایت پیری خود را نگاه نمی توانست داشت. پس حضرت متوجه او گردید و احوال از او پرسید.

مرد پیر گفت: یا رسول الله! من گرسنه ام مرا طعام ده، و برهنه ام مرا جامعه ده، و فقیرم مرا بی نیاز گردان.

حضرت فرمود: از برای تو چیزی نزد خود نمی یابم، لیکن دلالت کننده بر خیر، مثل کننده آن است، برو به سوی خانه کسی که خدا و رسول او را دوست می دارند و او خدا و رسول را دوست می دارد و رضای خدا را بر جان خود اختیار می کند، برو به سوی حجره فاطمه. و خانه آن حضرت متصل بود به حجره ای که حضرت رسول ﷺ برای خود مقرر فرموده بود، هرگاه می خواست که از زنان تنها شود به آن حجره می آمد.

پس حضرت بلال را فرمود: این مرد را ببر به خانه فاطمه.

چون آن مرد پیر به در خانه فاطمه عَلَيْهَا رسید، به آواز بلند ندا در داد: السلام عليك يا اهل بيت النبوة و مختلف الملائكة و مهبط جبرئيل الروح الامين بالتنزيل من عند رب العالمين؛ سلام بر شما باد ای اهل خانه پیامبر، و محل آمدن و رفتن ملائکه، و محل نزول جبرئیل روح الامین با قرآن مجید از جانب پروردگار عالمیان.

پس حضرت فاطمه عَلَيْهَا گفت: بر تو باد سلام، کیستی تو؟ گفت: من مرد پیری از عرب، آمده ام به سوی پدر تو و هجرت کرده ام از مکان دوری. ای دختر محمد! گرسنه و برهنه ام، پس مواسات کن با من از مال خود، تا خدا تو را رحمت کند.

حضرت فاطمه زهرا لَهَا و حضرت امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ و رسول گرامی اسلام ﷺ سه روز بود که طعام تناول نکرده بودند، حضرت رسول ﷺ آن حالت را از ایشان می دانست.

پس حضرت فاطمه عَلَيْهَا پوست گوسفندی در خانه داشت که حضرت امام حسن و امام حسین عَلَيْهِمَا بر روی آن می خوابیدند، آن را به سائل بخشید و فرمود: بگیری این را شاید حق تعالی از این بهتر از برای تو میسر گرداند.

اعرابی گفت: ای دختر محمد! من به سوی تو از گرسنگی شکایت کردم و تو پوست گوسفندی به من دادی، من چه کنم با آن با گرسنگی که دارم؟
چون حضرت فاطمه عَلَيْهَا این سخن را از سائل شنید، دست دراز کرد به سوی گردن بندی که فاطمه دختر حمزه برای آن حضرت هدیه فرستاده بود، آن را از گردن خود گسیخت، به سوی اعرابی افکند و فرمود: بگیر این گردن بند را بردار و بفروش، شاید که حق تعالی بهتر از این تو را عوض دهد.
پس اعرابی آن گردن بند را برداشت و به سوی مسجد رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آمد، هنوز حضرت با اصحاب خود نشسته بود، گفت: یا رسول الله! فاطمه این گردن بند را به من داد و گفت: بفروش شاید حق تعالی برای تو بهتر از این میسر گرداند.

آن حضرت چون این سخن را شنید، گریست و فرمود: چگونه حق تعالی از برای تو از این بهتر میسر گرداند و حال آن که فاطمه دختر محمد به تو داده است، بهترین دختران فرزند آدم.

پس در آن حال عمار برخاست و گفت: یا رسول الله! آیا رخصت می دهی مرا که این گردن بند را بخرم؟

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: بخر ای عمار! اگر شریک شوند در این گردن بند تمام جن و انس، هر آینه حق تعالی ایشان را معذب نسازد به آتش جهنم.

عمار گفت: به چند می فروشی آن را ای اعرابی؟ گفت: به آن قدر که از گوشت و نان سیر شوم و یک برد یمانی که عورت خود را به آن بیوشانم، و در آن برد برای پروردگار خود نماز کنم، و یک دینار طلا که مرا به اهل خود برساند. در آن وقت عمار حصه خود را از غنیمت خبیر فروخته بود و چیزی از برای او مانده بود.

پس عمار گفت: این گردن بند را از تو می خرم به بیست دینار و دویست درهم هجری و یک برد یمانی و شتری که خود دارم که تو را به اهل خود برساند و آن قدر چیزی که سیر شوی از نان گندم و گوشت.

اعرابی گفت: چه بسیار جوانمردی به مال خود ای مرد!

عمار او را با خود برد و آنچه را گفته بود تسلیم او نمود. اعرابی خدمت پیامبر برگشت. حضرت فرمود: ای اعرابی آیا سیر شدی و پوشیده شدی؟

اعرابی گفت: بلی، مستغنی و بی نیاز شدم، پدر و مادرم فدای تو باد.

حضرت فرمود: پس جزا ده فاطمه را به آنچه کرد نسبت به تو ای اعرابی.

گفت: خداوندا، تویی پروردگاری که تو را حادث نیافته ام، همیشه بوده ای و خدایی که عبادت کنم به جز تو نداریم، و تویی روزی دهنده ما بر همه حال. خداوندا، اعطا کن به فاطمه آنچه دیده ندیده باشد، و گوشی نشنیده باشد.

پس رسول خدا ﷺ آمین گفت بر دعای او و رو به اصحاب خود کرد و فرمود: حق تعالی به فاطمه اعطا کرده است در دنیا آنچه اعرابی برای او سؤال کرد، زیرا که منم پدر او، و احدی از عالمیان مثل من نیست، و علی شوهر حسن اوست که اگر علی نمی بود، فاطمه را جفتی و مانند نبود، حق تعالی به او حسن و حسین را عطا کرده، و به هیچ کس از عالمیان چنین فرزند نداده است، بهترین فرزند زادگان پیغمبران هستند، و بهترین جوانان بهشت اند.

در آن وقت در برابر آن حضرت سلمان و مقداد و عمار نشسته بودند، پس فرمود: می خواهید زیاده بگویم؟

گفتند: بلی، یا رسول الله!

فرمود: جبرئیل علیه السلام به نزد من آمد و گفت: چون فاطمه از دنیا رحلت کند و او را دفن کنند، دو ملک در قبر او آیند و از او سؤال کنند: کیست پروردگار

تو؟ او در جواب گوید: خداوند عالمیان پرودگار من است. پس گویند: کیست پیغمبر تو؟ گوید: پدر من. گویند: کیست ولی و امام تو؟ گوید: این که در کنار من ایستاده است علی بن ابی طالب.

پس فرمود: دیگر بگویم از فضایل او... به درستی که حق تعالی موکل گردانیده است به فاطمه گروه بسیاری از ملائکه را که محافظت می نمایند او را از پیش رو و از پشت سر و از جانب راست و از جانب چپ، و آن ملائکه با اویند در حیات او، و بعد از وفات او نزد قبر او خواهند بود، و صلوات بسیار می فرستند بر او و بر پدرش و بر شوهرش و فرزندانش. پس هر که او را زیارت کند بعد از وفات من، چنان است که مرا زیارت کرده در حیات من؛ و هر که علی را زیارت کند، چنان است که فاطمه را زیارت کرده باشد؛ و کسی که امامان از فرزندان ایشان را زیارت کند، چنان است که ایشان را زیارت کرده است.

پس عمار آن گردن بند را با مشک خوشبو کرد. و در برد یمانی پیچید آن را، و غلامی داشت که او را «سهم» نام کرده بود، و از حصه غنیمت خیر او را خریده بود. پس آن گردن بند را به غلام داد و گفت: این را به خدمت حضرت رسول ﷺ ببر و تو را نیز به او بخشیدم.

چون غلام آن را خدمت پیغمبر ﷺ آورد، آنچه عمار گفته بود، عرض کرد. فرمود: برو به نزد فاطمه و گردن بند را به او بده و تو را به او بخشیدم. چون غلام به خدمت جناب فاطمه علیها السلام رفت و پیغام حضرت را رسانید، جناب فاطمه علیها السلام گردن بند را گرفت و غلام را آزاد کرد. پس غلام خندید. حضرت فرمود: چرا می خندی؟ گفت: تعجب می کنم از بسیاری برکت این

گردن بند، گرسنه را سیر کرد، و برهنه را پوشیده کرد، و فقیر را غنی کرد، و بنده را آزاد کرد، باز به صاحبش برگشت (189).

166- ایثار فاطمه

شب فرا رسید، هنگام نماز عشاء بود، مسلمین در مسجد مدینه برای ادای نماز با پیامبر ﷺ جمع شده بودند، نماز عشاء به جماعت خوانده شد، پس از نماز، هنوز صفهای نماز برقرار بود که مردی از میان صف برخاست و به حضار گفت: من مردی غریب و گرسنه هستم، از شما تقاضای غذا دارم.

پیامبر ﷺ فرمود: از غربت و غریبی، سخن مگو، که با یاد آن، رگهای قلبم بریده می شود. بدان که افراد غریب، چهار عدد هستند:

- 1- مسجدی که در میان قبیله و قومی باشد، ولی در آن نماز نخواند.
- 2- قرآنی که در دست مردم باشد و آن را نخوانند.
- 3- دانشمندی که میان جمعیتی قرار گیرد، ولی مردم به او بی اعتنا باشند و او را تنها بگذارند.
- 4- اسیری که در میان کافران خدانشناس باشد.

سپس پیامبر گرامی اسلام ﷺ رو به جمعیت کرد و فرمود: کیست در میان شما، که عهده دار مخارج زندگی این مستمند شود، تا شایسته بهره مندی از فردوس بهشت گردد؟

در میان جمعیت، امام علی علیه السلام برخاست و اعلام آمادگی برای رسیدگی به امور آن فقیر کرد، دست فقیر را گرفت و به خانه اش برد، و جریان را به فاطمه علیها السلام گفت. در خانه غذایی جز به اندازه یک نفر نبود، با این که حضرت علی علیه السلام و فاطمه علیهما السلام و فرزندانشان، گرسنه بودند، و علی علیه السلام در آن روز، روزه بود و هنگام افطار، نیاز به غذا داشت.

فاطمه علیها السلام جریان را به عرض علی علیه السلام رساند، در عین حال، علی علیه السلام فرمود: آن طعام را حاضر کن.

فاطمه علیها السلام غذا را حاضر کرد. حضرت علی علیه السلام به آن غذا نگاه کرد، دید اندک است. با خویش گفت: اگر از آن غذا بخورم، مهمان سیر نمی شود، و چنانچه از آن نخورم، مهمان از آن غذا نخواهد خورد (و یا غذای برای مهمان، ناگوار خواهد شد).

طرحی به نظر علی علیه السلام رسید و آن این بود که به فاطمه علیها السلام آهسته فرمود: چراغ را روشن کن، ولی در روشن کردن چراغ، دست به دست کن و طول بده، تا مهمان از غذا بخورد و سیر شود.

علی علیه السلام خود نیز دهانش را می جنبانید، و چنین وانمود می کرد که غذا می خورد، و فقیر بی آن که متوجه شود، به طور کامل غذا خورد و سیر شد و به کنار نشست، و باز از غذا ماند، خداوند به آن غذا برکت داد. همه افراد خانواده از آن غذا خوردند و سیر شدند.

صبح وقتی که علی علیه السلام برای ادای نماز به مسجد رفت، پیامبر صلی الله علیه و آله از او پرسید: با مهمان چه کردی؟ آیا غذایش دادی؟

علی علیه السلام فرمود: آری، سپاس خداوند را که کار به نیکویی انجام شد. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی به خاطر مهمان نوازی تو و اشتغال به چراغ و نخوردن غذا تعجب کرد و جبرئیل این آیه را در شائن شما خواند:

و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة⁽¹⁹⁰⁾؛ آنها تهیدستان را بر خودشان مقدم می دارند، اگر چه نیاز سخت به آن (غذا) داشته باشند⁽¹⁹¹⁾.

167 - بخشیدن گوشواره و پرده در راه خدا

برنامه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این بود که وقتی از سفر بر می گشت، اول به خانه حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام می رفت و زیاد هم می نشست. ولی در یکی از مسافرتها حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام به مناسبت ورود و مقدم پدر و شوهر خویش، یک جفت خلخال از جنس نقره، یک گردن بند، یک جفت گوشواره و یک پرده برای در اتاق تهیه فرموده بود و به این وسیله مقدم آنها را گرمی داشت.

وقتی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد خانه فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام شد و اصحاب جلو در خانه منتظر مراجعت آن حضرت بودند، دیدند پیامبر زود برگشت و آثار ناخشنودی هم از چهره اش ظاهر است و یکسره به مسجد رفت و کنار منبر نشست.

فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام دانست که پیامبر اکرم به خاطر این تغییر در وضع خانه، یعنی داشتن پرده و خلخال و گردن بند و گوشواره متغیر شده است، لذا بدون فوت وقت، اول پرده را باز کرد و در وسط اتاق پهن نمود و سپس خلخال و گوشواره و گردن بند را باز کرد و در میان پرده گذاشت و پیچید و به دست یک نفر داد و گفت: به پدرم سلام برسان و بگو دخترم گوید: اینها را در راه خدا انفاق کن.

وقتی که فرستاده حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام خدمت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسید و آن بسته را تحویل داد، پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سه مرتبه فرمود: انجام داد... (یعنی آنچه من می خواستم، انجام داد). پدرش به قربانش، پدرش به قربانش، پدرش به قربانش. دنیا برای محمد و آل محمد نیست و اگر دنیا به مقدار بال پشه ای ارزش می داشت، خدا به قدر جرعه آبی از آن را نصیب کافر نمی کرد.

سپس حرکت کرد و به خانه حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام رفت ⁽¹⁹²⁾.

168 - فروختن گردن بند و آزاد کردن بنده

حضرت امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَام می فرماید:

اسماء بنت عمیس برای من نقل کرد که روزی خدمت فاطمه زهرا علیها السلام بودم، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد و دید آن حضرت گردن بندی از طلا که علی ابن ابی طالب علیه السلام برای او خریده بود، به گردن دارد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: مبادا مردم بگویند که فاطمه، دختر محمد، لباس جباران را می پوشد!

حضرت فاطمه علیها السلام بدون آن که سخن بگوید، گردن بند را باز کرد و آن را فروخت و یک بنده از پول آن خرید و او را در راه خدا آزاد کرد و با این کار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را خوشحال نمود ⁽¹⁹³⁾.

169 - خلوص در نیت فاطمه

بزل هروی از جناب حسین بن روح (ره) سؤال کرد: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم چند دختر داشت؟
جواب دادند: چهار دختر.
سؤال کرد: کدام یک از آنان برتر بودند؟
پاسخ داد: فاطمه.

سؤال کرد: چرا در حالی که او از همه دختران پیامبر کم سن و سال تر بود و از نظر مصاحبت به پیامبر، کمترین زمان و بهره از آن وی بود، چگونه و به چه علت از همه دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم افضل بود؟
جواب داد: به خاطر دو خصلتی که پروردگار عالم وی را به آن دو خصلت مخصص گردانیده بود:

- 1- از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم میراث ها برده بود.
- 2- نسل پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از او بود، و پیامبر این ویژگی را به وی نبخشید، مگر به لحاظ فزونی خلوصی که در نیت صدیقه طاهره علیها السلام سراغ یافت ⁽¹⁹⁴⁾.

حضرت زهرا علیها السلام به این درجه والا، فقط به خاطر آن که دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود، نرسید، زیرا غیر از او چهار دختر و همسران متعدد دیگری نیز داشت؛ بلکه به خاطر اخلاص، زهد، پارسایی، عبادت، انفاق، جهاد در راه خدا و تحمل و بردباری در مقابل رنجهایی بود که در راه خدا کشید. او راه خود را با اراده و خواست خود انتخاب کرد و چنین مقرر شده بود که بانوی زنان جهان باشد؛ بلکه شایستگی آن را داشت که به عنوان الگوی زنان در جامعه اسلامی شناخته شود و خداوند متعال فضیلت مادری اوصیا و شرافت رابط بودن بین نبوت و امامت را به او بخشید ⁽¹⁹⁵⁾.

170 - فاطمه دروغ نمی گوید

عاشیه گوید: به تحقیق کسی را راستگوتر از فاطمه - جز پدرش - ندیدم. روایت شده است که هرگاه بین فاطمه علیها السلام و عاشیه مطلبی رخ می داد، عاشیه می گفت: ای رسول خدا! از فاطمه سؤال کن، او دروغ نمی گوید ⁽¹⁹⁶⁾.

171 - زهد فاطمه

سلمان می گوید: روزی دیدم حضرت زهرا علیها السلام برای خروج از خانه به خود پارچه ای کشیده، پشمی و کهنه، که دوازده جای آن وصله شده بود. من از شدت ناراحتی گریستم و گفتم: دختر کسری و قیصر در حریرند و دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در چادر شبی پشمینه و کهنه، آن هم با این همه وصله. آن گاه فاطمه زهرا علیها السلام به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفت و عرضه داشت: «پدر جان! سلمان از چادر وصله خورده من در شگفت است، در حالی که به خدا سوگند پنج سال است من در خانه علی به سر می برم و از مال دنیا تنها پوست گوسفندی داریم که روزها شترمان را بر آن علوفه می خورانیم و شبها

خود به روی آن می خوابیم و بالش ما پوستی است که از لیف خرما پر شده است.»

روزی رسول خدا ﷺ بر زهرا ع وارد شد و حالش را پرسید. جواب داد: حالم این گونه است که می نگرید؛ با عبایی زندگی می کنیم که نصف آن زیر انداز ماست و بر روی آن می نشینیم و نصف دیگر آن روانداز ماست که بر روی خود می کشیم ⁽¹⁹⁷⁾.

172 - اخلاص فاطمه

زهرا ع در اوج قله اخلاص بود. او در جواب پدرش که می فرمود: دخترم! هم اکنون جبرئیل در نزد من است و از جانب خدا پیام آورده که هر چه بخواهی تحقق می یابد، می گوید: مرا جز خود او هیچ تمنایی نیست ⁽¹⁹⁸⁾. او با این که سه روز بود خود و فرزندانش هیچ نخورده بودند، پیراهنش را نزد یک یهودی گرو می گذارد تا سائلی را از خانه خود نراند. وقتی که سلمان اصرار می کند، کمی از نان و خرما را خود بر دارد، می فرماید: سلمان! این کار را فقط برای خدا انجام دادم، از این هیچ از آن بر نخواهم داشت ⁽¹⁹⁹⁾.

173 - شهادت و حریت حسین از پاکدامنی فاطمه

حسین ع در صحرای تفتیده کربلا، آن گاه که بر نیزه ها تکیه داده، فریاد می زند: هیئات! که زیر بار ذلت بروم. من شهادت، حریت و کرامت خویش را مرهون پاکدامنی و طهارت مادرم زهرا ع می دانم ⁽²⁰⁰⁾.

174 - کار فقط برای رضای خدا

عرب تازه مسلمانی در مسجد مدینه از مردم کمک خواست. پیامبر ص به اصحاب خود نگریست، سلمان فارسی برخاست تا نیاز آن بیچاره را بر طرف سازد، هر جا رفت با دست خالی برگشت، با ناامیدی به طرف مسجد

می آمد که چشمش به منزل حضرت زهرا علیها السلام افتاد، با خود گفت: فاطمه علیها السلام و منزل فاطمه علیها السلام سر چشمه نیکوکاری است، درب خانه را کوبید و داستان عرب مستمند را شرح داد.

حضرت زهرا علیها السلام فرمود: ای سلمان! سوگند به خداوندی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به پیامبری برگزید، سه روز است که غذا نخورده ایم، و فرزندانم حسن و حسین علیهم السلام از شدت گرسنگی بی قراری می کردند، و خسته و مانده به خواب رفته اند، اما من، نیکی و نیکوکاری را که درب منزل مرا کوبیده است هرگز رد نمی کنم.

آن گاه پیراهن خود را به سلمان داد تا در مغازه شمعون یهودی گرو گذاشته مقداری خرما و جو قرض بگیرد.
سلمان فارسی می گوید:

پس از دریافت جو و خرما به طرف منزل فاطمه علیها السلام آمدم و گفتم: ای دختر رسول خدا! مقداری از این غذاها را برای فرزندان گرسنه ات بردار.
پاسخ داد: ای سلمان! این کار را فقط برای خدای بزرگ انجام دادیم و هرگز از آن استفاده نخواهیم کرد.

175 - ساده پوشی

سلمان فارسی می گوید: روزی حضرت فاطمه علیها السلام را دیدم که چادری وصله دار و ساده بر سر دارد.

در شگفت ماندم و گفتم: عجبا! دختران پادشاه ایران و قیصر روم به کرسی های طلایی می نشینند و پارچه های زربفت به تن می کنند، وه این دختر رسول خداست که نه چادرهای گران قیمت بر سر دارد و نه لباسهای زیبا.

فاطمه علیها السلام پاسخ داد: ای سلمان! خداوند بزرگ، لباسهای زینتی و تختهای طلایی را برای ما در روز قیامت ذخیره کرده است ⁽²⁰¹⁾.

ی: نماز و عبادت فاطمه زهرا علیها السلام

176 - ملائکه ماء مور حرکت گهواره

ثعلبی و دیگران از مفسران عامه روایت کرده اند:

بسیار اتفاق می افتاد که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام مشغول عبادت بود و یکی از فرزندان مطهر او، در گهواره می گریستند. حق تعالی ملائکه را ماء مور می کرد که گهواره را حرکت می دادند تا آن حضرت از عبادت فارغ می شد ⁽²⁰²⁾.

177 - زمان استجاب دعا

صدیقه کبری حضرت فاطمه زهرا علیها السلام فرمود: از پدرم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود: در روز جمعه، ساعتی است که هر کس در آن ساعت دعا کند و از خداوند حاجت و نیاز خود را مسئلت نماید، شک نیست که حاجتش بر آورده خواهد شد.

فاطمه علیها السلام فرمود: به پدرم عرض کردم: آن ساعت چه ساعتی است؟ فرمود: آن گاه که نصف خورشید وقت غروب در دامنه افق مشخص شد، لحظه استجاب دعاست.

فاطمه زهرا علیها السلام پس از آن به غلام خود دستور می داد تا بر فراز بام قرار گیرد، و همین که وقت غروب آفتاب فرا رسید، حضرتش را با خبر نماسد تا دعا کند. ⁽²⁰³⁾

178 - نوری در محراب عبادت

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ... دخترم فاطمه سیده زنان جهان از اولین و آخرین است، و او پاره تن من و نور چشم من و میوه دل من و روح من در بدن من

است، و او حوریه ای انسانی (و به وجود آمده) از من است، در محرابش به نماز و عبادت در پیشگاه پروردگار خویش می ایستد، نور او برای فرشتگان آسمان می درخشد، همچنان که نور ستارگان برای اهل زمین می درخشد، و خدای عزیز و جلیل به فرشتگانش می فرماید: «فرشتگان من، کنیز من فاطمه، سیده کنیزان مرا بنگرید که در پیشگاه من ایستاده و اندامش از خوف و خشیت من لرزان است، و با قلب خود به عبادت من روی آورده است، گواه باشید که من پیروان او را از آتش دوزخ امان بخشیدم»⁽²⁰⁴⁾ ...»

179- خوف و خشیت فاطمه

زمانی که این آیه شریفه بر پیامبر ﷺ نازل شد:

و ان جهنم لمو عدهم اجمعین لها سبعة ابواب لكل باب منهم جزء مقسوم؛ و دوزخ، میعادگاه همه آنهاست! هفت در دارد، و برای هر دری، گروه معینی از آنها تقسیم شده اند⁽²⁰⁵⁾!«.

رسول خدا ﷺ با شنیدن این آیه به شدت گریه کرد؛ به گونه ای که از گریه آن حضرت، اصحاب نیز گریستند، هر چند کسی نمی دانست جبرئیل چه چیز بر او نازل کرده است و کسی نیز نمی توانست در آن حال با رسول خدا ﷺ سخن بگوید. چون پیامبر ﷺ از دیدن فاطمه عليها السلام خوشحال می شد، برخی از اصحاب به سراغ آن حضرت رفتند (تا با آمدنش گریه رسول خدا ﷺ تمام شود) آنها فاطمه عليها السلام را در حال آسیاب کردن جو یافتند که می فرمود: آنچه نزد خداست برتر و ماندگارتر است؛ بر او سلام دادند و جریان گریه پیامبر اسلام ﷺ را به عرض او رساندند.

حضرت زهرا عليها السلام به خدمت رسول خدا ﷺ رسید و گفت: پدر جان!

فدایت شوم، چه چیز باعث گریه تو شده است؟

رسول گرامی اسلام ﷺ آیاتی را که جبرئیل علیه السلام بر وی نازل کرده بود، قرائت فرمود.

صدیقه طاهره علیه السلام چون آیات عذاب را شنید، با رو به زمین افتاد، در حالی که زیر لب زمزمه می کرد: وای! وای بر کسی که داخل آتش جهنم گردد (206).

180 - وجود لبریز از یقین و ایمان

فاطمه زهرا علیه السلام در اوج قله ایمان است و بهترین گواه بر وجود سراسر ایمان او، یکی تامل در زندگی و رفتار و حالات خود وی است و دیگری هم شهادت رسول خدا ﷺ.

- ای سلمان! دخترم فاطمه آن چنان ایمان در اعماق دل و تمامی وجودش نفوذ کرده که برای عبادت خدا، خود را از همه چیز فارغ می سازد.

- خدا تمامی وجود فاطمه را لبریز از ایمان و یقین نموده است (207).

181 - آموزش مسائل نماز

روزی زنی به نزد زهرا علیه السلام آمد و گفت: مادر پیری دارم که در مسائل نماز سؤالاتی دارد و مرا فرستاده تا مسائل شرعی نماز را از شما بیروم. زهرا علیه السلام گفت: بیروم.

آن گاه مسائل فراوانی را مطرح کرد و یک یک پاسخ شنید. همین که سؤالات به ده رسید، خجالت کشید و آثار شرم و خجلت در چهره اش نمایان شد و گفت: ای دختر رسول خدا! بیش از این نباید شما را به زحمت اندازم.

زهرا علیه السلام گفت: باز هم بیا و آنچه سؤال داری، بیروم. آیا اگر کسی را اجیر نمایند که بار سنگینی را به بالای بام ببرد و در مقابل صد هزار دینار طلا مزد بگیرد، چنین کاری برای او دشوار است؟»

زن جواب داد: نه، هرگز! چه کسی است که در مقابل این مبلغ گزاف احساس خستگی کند.

آن گاه زهرا عَلَيْهَا افزود: من هر مسئله ای را که پاسخ می دهم، بیش از فاصله بین زمین و عرش، گوهر و لؤلؤ پاداش و مزد می گیرم، پس سزاوار است که بر من سنگین نیاید.

سپس حدیثی بسیار شنیدنی از پدر خود در منزلت عالم و علم بیان می کند و بدین وسیله زن را غرق در سرور و ابتهاج می نماید ⁽²⁰⁸⁾.

182 - آموزش دعای نور به سلمان

حضرت فاطمه عَلَيْهَا خطاب به سلمان فارسی (ره) فرمود: اگر می خواهی خدا را ملاقات کنی در حالی که از تو راضی باشد و اگر می خواهی تا زنده هستی درد تب تو را فرا نگیرد، بر این دعا مداومت کن:

بسم الله النور، بسم الله نور النور بسم الله نور علی نور، بسم الله الذی هو مدبر الامور، بسم الله الذی خلق النور من النور، الحمد لله الذی خلق النور من النور، و انزل النور علی الطور فی کتاب مسطور فی رق منشور، بقدر مقدور، علی نبی محبوب، الحمد لله الذی هو بالعزمذکور، و بالفخر مشهور، و علی السراء و الضراء مشکور، و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين.

سلمان می گوید: از روزی که این دعا را تعلیم گرفتم، بیشتر از هزار کس از اهل مدینه و مکه را تعلیم دادم و هر کس که تب او را فرا می گرفت، چون این دعا را می خواند، به امر خدای سبحان تب از او دور می گشت ⁽²⁰⁹⁾.

183 - ساختن تسبیح با تربت حمزه

ابراهیم بن محمد ثقفی روایت کرده است:

تسبیح حضرت زهرا، دختر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از یک رشته نخ پشمی به هم بافته شده ای بود که به تعداد تکبیرات بر آن گره خورده بود و حضرت آن را با دست حرکت می داد و تکبیر می گفت تا این که حمزه بن عبدالمطلب شهید شد. پس از شهادت وی، از تربت او استفاده کرده تسبیح هایی از آن ساخت و مردم نیز از او تبعیت کرده و از تربت حضرت حمزه تسبیح درست کردند، تا این که حضرت حسین بن علی عَلَيْهِ السَّلَام به شهادت رسید، این عمل را با تربت آن حضرت انجام دادند، چون فضیلت و برتری بیشتری داشت ⁽²¹⁰⁾.

184 - تعویذ فاطمه برای امام حسن

روزی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نزد فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام آمد دید که امام حسن عَلَيْهِ السَّلَام بیمار است، بسیار ناراحت شد. جبرئیل نازل شده گفت: ای محمد! آیا حرز و دعایی به تو بیاموزم که آن را بخوانی تا بیماری اش بهبود یابد؟ فرمود: آری. گفت: بگو: «اللهم لا اله الا انت العلی العظیم، ذو السلطان القدیم و المن العظیم و الوجه الکریم، لا اله الا انت العلی العظیم، ولی الکلمات التامات و الدعوات المستجابات، حل ما اصبح بفلان». حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این دعا را خواند و بعد دست مبارکش را بر پیشانی امام حسن عَلَيْهِ السَّلَام گذاشت، که به یاری خداوند بهبود یافت ⁽²¹¹⁾.

185 - شب زنده داری فاطمه

حسن مثنی، فرزند حضرت امام حسن عَلَيْهِ السَّلَام، نزد عموی خویش، حضرت امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام برای خواستگاری یکی از دخترانش (فاطمه یا سکینه) آمد. امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام به او فرمودند: فاطمه را برای تو اختیار می کنم، زیرا شباهت بیشتری به مادرم فاطمه، دختر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دارد. او در دیانت، تمام شب را بیدار بوده و روز را روزه می گیرد و در شکل و جمال شبیه

حورالعین است. و اما سکینه، استغراق با خدا بر او غلبه داشته و شایسته نیست که با مردی ازدواج کند (212).

186 - دعا برای گنهکاران امت

اسماء، همسر جعفر طیار، نقل می کند:

در لحظه های پایان عمر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، متوجه آن بزرگ زنان عالم بودم. ابتدا غسل کرد و لباسها را عوض کرد و در خانه مشغول راز و نیاز با خدا شد.

جلو رفتم، فاطمه علیها السلام را دیدم که رو به قبله نشسته، و دستها را به سوی آسمان بر آورده، چنین دعا می کند:

پروردگارا! بزرگا! به حق پیامبرانی که آنها را برگزیدی، و به گریه های حسن و حسین در فراق من، از تو می خواهم گناهکاران شیعیان من و شیعیان فرزندان مرا بیخشایی (213).

187 - ساعت دعای فاطمه

زید بن علی از پدرانش از فاطمه زهرا علیها السلام روایت کرد که فرمود: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: همانا در جمعه ساعتی است که در آن ساعت هر مسلمانی از خداوند در خواست خیری کند، پروردگار به او عطا نماید.

پرسیدم: آن کدام ساعت است؟

فرمود: هنگامی که نیمی از خورشید در معرض غروب قرار گیرد.

راوی گوید: فاطمه علیها السلام به غلامش می گفت: برو بالای بام! اگر دیدی که

نصف خورشید در حال غروب کردن است، مرا خبر کن تا دعا کنم (214)!

188 - قرآن خواندن فاطمه

زهرا علیها السلام با قرآن مائونس بود. سلمان می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا برای کاری به خانه فاطمه زهرا علیها السلام فرستاد. به در خانه که رسیدم، صدای زهرا علیها السلام را که در درون خانه قرآن می خواند، شنیدم ⁽²¹⁵⁾.

و باز سلمان روایت می کند که داخل خانه زهرا علیها السلام شدم، دیدم در همان حالی که مشغول کار خود بود و جوها را آسیاب می کرد، قرآن می خواند ⁽²¹⁶⁾. او حتی وصیت می کند که در شب اول قبر، علی علیه السلام بر سر مزارش زیاد قرآن بخواند و دعا کند ⁽²¹⁷⁾.

و از همین انس او با قرآن بود که فضا خادمه او تا بیست سال به غیر از قرآن لب نگشود و جز با قرآن پاسخ نداد ⁽²¹⁸⁾.

189 - سفارش به اهل بیت و قرآن

از حضرت فاطمه علیها السلام روایت شده که فرمود: از پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله در مرضی که منجر به رحلتش گردید، در حالی که حجره او مملو از اصحاب بود شنیدم که فرمود:

ای مردم! نزدیک است که به زودی از میان شما رخت بر بندم. آگاه باشید که در میان شما کتاب پروردگار عزوجل و اهل بیتم را به یادگار می گذارم.

آن گاه دست علی علیه السلام را گرفته فرمودند:

این علی با قرآن است و قرآن با علی است. این دو از هم جدا نمی گردند تا در کنار حوض بر من وارد شوند، آن گاه است که از شما سؤال می کنم چرا از آن دو سرپیچی کردید ⁽²¹⁹⁾؟

190 - خداگرایی فاطمه

پیامبر اسلام ﷺ روزی از دخترش پرسید: فاطمه! چه در خواستی و حاجتی داری؟ هم اکنون فرشته وحی در کنار من است و از طرف خدا پیام آورده است تا هر چه بخواهی تحقق پذیرد.

فاطمه عليها السلام پاسخ داد: شغلی عن مسئلته لذة خدمته، لا حاجة لي غير النظر الي وجهه الكريم؛ لذتی که از خدمت حضرت حق می برم، من را از هر خواهشی بازداشته است. حاجتی به جز این ندارم که پیوسته ناظر جمال زیبا و والای خداوند باشم ⁽²²⁰⁾».

191 - نظاره به وجه کریم الهی

روزی رسول خدا ﷺ به فاطمه عليها السلام فرمودند: دخترم! از خدا چیزی بخواه که جبرئیل از جانب خدا وعده اجابت داده است. فاطمه عليها السلام عرض کرد: حاجتی جز توفیق در بندگی خدا ندارم. آرزویم این است ناظر جمال او باشم و به وجه کریمش نظاره کنم. و خود در مناجاتش می فرمود: اسئلك لذة النظر الي وجهك ⁽²²¹⁾.

192 - تسبیح خداوند قبل از خلقت آدم

ابو سعید خدری گوید: در خدمت رسول خدا ﷺ نشسته بودیم، مردی از راه رسید و از حضرت درخواست کرد که درباره بیان خداوند که فرموده است: استکبرت ام كنت من العالین توضیح دهد که اینان چه کسانی هستند که از ملائکه مقربین برتر و والاترند؟

رسول خدا ﷺ فرمود: منظور از آنان، من، علی، فاطمه، حسن و حسین می باشیم که در سرادق عرش بودیم و دو هزار سال پیش از آن که خدا آدم

ﷺ را بیافریند، خداوند را تسبیح می کردیم و ملایکه با تسبیح ما تسبیح می کردند.

هنگامی که خداوند آدم را آفرید، به ملای که دستور داد که بر او سجده کنند و مأمور به سجود نشده بودند، مگر به خاطر وجود ما. جز ابلیس همه فرشتگان سجده کردند. خداوند متعال به او فرمود: «ای ابلیس! چه چیز تو را باز داشت از این که بر آنچه که من با دست قدرت خود آفریده ام، سجده کنی؟ آیا استکبار ورزیدی؟ آنان در سراق عرش نوشته شده بود. پس ما هستیم آن باب خدایی که از آن در وارد می شوند و هدایت یافتگان به وسیله ما هدایت می کردند. هر کس ما را دوست داشته باشد، خداوند او را دوست داشته به بهشت خود واردش می سازد و هر کس با ما دشمنی کند، خداوند او را دشمن داشته به آتش داخلش می کند. و دوست ندارد ما را، مگر کسی که از دامان پاک و پاکیزه زاده شده باشد (222).

193 - قرائت قرآن و کار منزل

سلمان (ره) گوید: داخل خانه حضرت فاطمه علیها السلام شدم، دیدم در همان حالی که مشغول کار خود بود و جوها را آسیاب می کرد، قرآن نیز می خواند (223).

194 - آثار تسبیح فاطمه

مردی به خدمت امام صادق علیه السلام رفت. حضرت با او سخن گفت. آن مرد کلام حضرت را نشنید و از سنگینی گوشش به حضرت شکوه نمود.

حضرت به او فرمود: چرا از تسبیح فاطمه علیها السلام غافل؟!!

آن مرد گفت: فدایت گردم، تسبیح فاطمه چیست؟

حضرت فرمود: سی و چهار مرتبه مرتبه الله اکبر و سی و سه مرتبه الحمد لله و سی و سه مرتبه سبحان الله می گویی تا این که به صد عدد برسد و کامل گردد.

آن مرد می گوید: پس از مدت کوتاهی که به این تسبیحات مداومت کردم، سنگینی گوشم بر طرف شد ⁽²²⁴⁾.

195 - توصیه امام زمان به تسبیحات فاطمه

حضرت آیه الله مرعشی نجفی - اعلی الله مقامه - می گوید:
در راه زیارت عسکریین علیهم السلام (امام هادی و عسکری) و در جاده ای که به امامزاده سید محمد علیه السلام منتهی می شود، راه را گم کردم و در اثر شدت تشنگی و گرسنگی از زندگی مأیوس شده، به حالت بی هوشی روی زمین افتادم. ناگهان چشم باز کردم، دیدم سرم در دامن شخص بزرگواری است. آن شخص به من آب گوارایی داد که مانندش را در عمر خود نچشیده بودم. بعد از آن، سفره اش را باز کرد، و در میان آن دو یا سه عدد قرص نان بود که از آنها نیز خوردم. آن گاه به من فرمود: ای سید، قصد کجا را داری؟ گفتم: حرم مطهر سید محمد. فرمود: این حرم سید محمد است. نگاه کردم، دیدم در زیر بقعه سید محمد قرار داریم، در حالی که من در قادیسه گم شده بودم و مسافت زیادی بین آن جا و حرم امامزاده سید محمد وجود دارد. در مدتی که با آن شخص بزرگوار بودم، بهره های فراوانی نصیب شد و مرا به انجام چندین عمل سفارش کرد؛ از جمله: تلاوت قرآن کریم... و تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام و... ولی به ذهنم خطور نکرد این آقا کیست! مگر زمانی که از نظرم غایب شد ⁽²²⁵⁾.

196- پرسش از پیامبر در مورد نماز

فاطمه زهرا علیها السلام از پدر بزرگوارش پرسید: پدر جان، یا رسول الله! زنان و مردانی که نسبت به نماز بی اعتنا هستند و نماز را سبک می شمارند، چه عواقبی را در پیش دارند؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای فاطمه جان! هر کسی از مردان و زنان نمازش را سبک بشمارد، خداوند او را به پانزده بلا مبتلا می سازد: شش مورد در دنیا: سه مورد در وقت مرگ، و سه مورد آنها در قبر و سه مورد در قیامت زمانی که از قبر خارج شود.

الف) اما آن شش بلایی که در دنیا دامنگیرش می شود:

- 1- خداوند برکت را از عمرش می برد.
- 2- خداوند برکت را از رزقش می برد.
- 3- خداوند عزوجل سیمای صالحین را از چهره اش محو می کند.
- 4- هر عملی که انجام می دهد پاداش داده نمی شود.
- 5- دعایش به آسمان نمی رود.
- 6- بهره ای از صالحین برای او نیست.

ب) اما آن سه بلایی که هنگام مرگ گرفتارش خواهد شد:

- 1- ذلیل از دنیا می رود.
- 2- هنگام مرگ در حال گرسنگی خواهد بود.
- 3- تشنه از دنیا خواهد رفت، اگر چه آب نهرهای دنیا را به او بدهند.

ج) اما آن سه بلایی که در قبر دامنگیرش می شود:

- 1- خداوند ملکی در قبر برای او می گمارد تا او را زجر دهد.
- 2- قبرش برای او تنگ خواهد شد.

3- گرفتار ظلمت و تاریکی قبر خواهد شد.

(د) اما آن سه بلایی که در روز قیامت گرفتارش خواهد شد:

1- خداوند ملکی را موکل می سازد تا او را با صورت بر زمین بکشد، در حالی که خلائق تماشا می کنند.

2- محاسبه اعمالش به سختی انجام می شود.

3- خدا به نظر لطف به او نمی نگرد و برای اوست عذاب همیشگی (226).

197- حجه عبادت

امیر مؤمنان علی علیه السلام در شب ازدواج، همسرش فاطمه زهرا علیها السلام نگران دید و علت آن را پرسید.

حضرت زهرا علیها السلام فرمود: در پیرامون حال و وضع خود اندیشیدم و پایان عمر و منزلگاه قبر را به یاد آوردم و انتقال - از خانه پدر - به منزل خودم، مرا به یاد ورود به قبرم انداخت! تو را به خدا بیا تا در آغاز زندگی مشترک به نماز برخیزم و امشب را به عبادت خدا پردازیم (227).

198- مفاهیم بلند تسبیحات فاطمه

امام صادق علیه السلام فرمود:

تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام عبارت است از: منزّه است صاحب جلالی که متکبر و بزرگ است، منزّه است صاحب عزتی که بلند مرتبه و رفیع الشان می باشد، منزّه است صاحب سلطنتی که دارای فخر و قدمت می باشد، منزّه است صاحب حسن و جمال، منزّه است کسی که به نور و سنگینی و وقار آراسته است، منزّه است کسی که اثر و نشانه های پای مورچه را روی سنگ صاف و شفاف دیده و افتادن طیور و پرندگان را روی درختان و لاله ها می نگرد (228).

199 - تسبیحی بهتر از هر خدمتکار

از علی علیه السلام نقل شده است که فرمود:

فاطمه زهرا علیها السلام عزیزترین عزیزان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خانه من بود.

این بانو آن قدر با آسیاب آرد کرد تا دستهایش پینه بست و آن قدر از چاه آب کشید که اثر آن بر سینه اش باقی مانده بود و به اندازه ای خانه را روید تا این که لباسهایش غبار آلود شد. و آن قدر زیر دیگ آتش برافروخت تا لباسش کثیف و گردآلود گردید و به همین علت به سختی و زحمت افتاد.

روزی شنیدیم غلام چندی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آوردند، به فاطمه گفتیم: وقتی خدمت پدر خود رفتی از وی خادمی را بخواه تا در کارها مددکار باشد و از این همه رنج و محنت آسوده شوی.

پس فاطمه زهرا علیها السلام خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفت، ملاحظه کرد که گروهی با ایشان مشغول بحث و گفت و گو هستند. لذا بدون این که با پدر سخنی بگوید، به خاطر شرم و حیا بازگشت.

علی علیه السلام فرمود: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می دانست که فاطمه زهرا علیها السلام برای حاجت نیازی مراجعه کرده است، لذا خود به منزل ما آمد. ما در بستر استراحت بودیم، وی بالای سر فاطمه زهرا علیها السلام نشست و فاطمه از جهت شرم و حیا سر خود را بر لحاف کرد.

حضرت فرمود: فاطمه جان! برای چه منظوری به سوی من آمدی؟ و دو مرتبه سؤال فرمود و فاطمه ساکت بود.

علی علیه السلام می گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! من علت را برای شما ذکر می نمایم. فاطمه آن قدر سنگ آسیاب را چرخانده که دستش پینه بسته و آن قدر آب کشیده که بر سینه اش اثر آن باقی مانده و آنقدر خانه را جاروب کرده

که لباسش خاک آلود شده و آن قدر آتش در زیر دیگ افروخته که پیراهن او کثیف شده و بوی دود گرفته. شنیدیم که غلامان و خادمان چندی را خدمت شما آوردند، به وی گفتم: به سراغ پدر خود رفته از ایشان خدمتکاری بخواه تا تو را مساعدت نماید.

رسول خدا ﷺ فرمود: شما را از مطلبی آگاه کنم که بهتر است برای شما از خادمی که سؤال کردید. وقتی از خواب برخاستید (در بعضی روایات وقتی به رختخواب رفتید) سی و چهار بار «الله اکبر» و سی و سه بار «سبحان الله» و سی و سه بار «الحمد لله» بگویید، آن بهتر است برای شما از خادم که خدمت شما را بکند (229).

200 - جنس تسبیح فاطمه

در مکارم الاخلاق نقل شده است: در دست فاطمه زهرا علیها السلام تسبیحی از نخ پشمینی که صد گره خورده بود، وجود داشت که تعداد تکبیرها در آن با گره موجود بود که در دست می گردانند و تکبیر گفته و تسبیح می کردند تا این که حمزه سیدالشهداء علیه السلام عموی پیامبر شهید شد. پس از شهادت حمزه برای ساختن دانه های تسبیح از تربت او استفاده شد. وقتی موضوع شهادت حضرت اباعبدالله الحسین سالار شهیدان علیه السلام واقع شد، مردم از تربت آن بزرگوار برای ساختن دانه های تسبیح استفاده نمودند؛ زیرا در خاک و تربت سرور جانبازان عالم فضیلتی عظیم وجود دارد.

امام صادق علیه السلام فرمود: تسبیح از نخهای آبی درست شده و سی و چهار دانه داشت و آن تسبیح مادر ما فاطمه علیها السلام بود. وقتی حمزه شهید شد، از خاک قبر او دانه های تسبیح ساخته شد که با آن بعد از هر نماز تسبیح گفته می شد (230).

201- عابدترین مردم

حسن بصری گوید: در دنیا عابدتر از فاطمه نیست. او آن قدر برای نماز سرپا می ایستاد که پاهایش ورم می کرد⁽²³¹⁾.
رسول خدا ﷺ می فرمود: وقتی که زهرا در محراب عبادت می ایستاد، همچون ستاره ای برای ملائکه آسمان می درخشید. خدا به ملائکه می گوید: ای ملائکه! بنگرید به بهترین بنده من فاطمه، او در مقابل من ایستاده و از خوف من تمامی وجودش می لرزد و با تمامی حضور قلب خویش، به عبادت من روی آورده است⁽²³²⁾.

به هنگام عبادت آن چنان غرق در عظمت حق می گشت و از خود بی خود می شد که از فکر عزیزان و فرزندان خود نیز، با تمامی علاقه ای که به آنها داشت، بیرون می رفت؛ و از همین رو، خداوند هم ملائکه ای را می فرستاد که گهواره فرزندان او را حرکت دهند⁽²³³⁾.

او حتی در شب ازدواج از علی ع می خواهد که با هم به نماز بایستند و در این شب خدا را عبادت کنند⁽²³⁴⁾.

و آن گاه که رسول خدا ﷺ از او پرسید: دخترم! چه در خواستی کردی؟ اکنون فرشته وحی در کنار من است و از جانب خدا پیام آورده و هر چه بخواهی تحقق می پذیرد، او در جواب گفت:

«لذتی که از خدمت به خدا می برم، مرا از هر خواهشی باز داشته است؛ مرا حاجتی جز این نیست که پیوسته ناظر جمال زیبا و والای خداوند باشم⁽²³⁵⁾».

صدیقه کبری حضرت فاطمه زهرا ع با دعا و مناجات مائونس بود و دعاهای وارده از او، گواه بر این معنا است. و آن جا که رسول خدا ﷺ

دعایی را به او می آموزد، می فرماید: «این دعا از دنیا و آنچه در آن است، در نزد من محبوب تر است»⁽²³⁶⁾.

202- دعا برای همسایه

زیباترین شیوه با همسایه در عمل فاطمه زهرا علیها السلام تجلی داشت. ایشان همیشه همسایگان را بر خود مقدم می دانست و در مناجاتهای شبانه برای آنان دعا می کرد و خیرشان را از خدا طلب می نمود.

امام حسن مجتبی علیه السلام در این زمینه چنین فرمود:

مادرم شب جمعه یکسره در حال قیام بوده و تا صبح به رکوع و سجده نرفت و مدام برای مردم دعا می کرد و نام آنان را به زبان می آورد. صبح به ایشان گفتم در دعای دیشب برای خودتان چیزی طلب نکردید؟

آن حضرت جواب داد: اول برای دیگران، پس از آن برای خود⁽²³⁷⁾.

203- نور افشانی فاطمه در سه نوبت

ابان بن تغلب می گوید:

به امام صادق علیه السلام عرض کردم: یابن رسول الله! چرا حضرت فاطمه علیها السلام «زهراء» نامیده شدند؟

حضرت فرمود: به این دلیل که روزی سه بار برای امیرالمؤمنین علیه السلام نورافشانی می کرد:

1- وقت نماز صبح، در حالی که مردم در خواب بودند، جمالش نورافشانی کرده و سفیدی نورش به خانه های مردم مدینه می تابید و دیوارها سپید می گشت و آنان تعجب کرده، خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می رسیدند و درباره آنچه دیده بودند می پرسیدند. حضرتش ایشان را روانه منزل فاطمه علیها السلام می کرد و آنها به منزل حضرتش آمده و می دیدند حضرت در محراب عبادتش نشسته و

نماز می گزارد و نور جمالش از محراب ساطع است. آن گاه می دانستند که آن نور، نور حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بوده است.

2- هنگام نیمه روز، که آن حضرت برای نماز آماده می شد، جمالش نور زردی می افشاند و در خانه های مردم می تابید و لباس ها و رنگشان زرد می شد. آنها خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسیده و از آنچه دیده بودند، سؤال می کردند. حضرتش آنها را به منزل فاطمه علیها السلام روانه می کرد و آنان می دیدند که حضرت در محراب عبادتش ایستاده و از چهره او - صلوات و رحمت خداوند بر او و پدر بزرگوار و شوهر و پسرانش باد - نور زردی می درخشد. آن گاه در می یافتند که آنچه دیده بودند، از نور جمالش بوده است.

3- هنگام آخر روز که آفتاب غروب می کرد، صورت حضرت فاطمه علیها السلام سرخ شده و جمالش از شادی و به جهت شکر خداوند عزوجل به سرخی می درخشید و نور جمالش و خانه های مردم می تابید و دیوارها سرخ می شد. آنان خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسیده و از آنچه دیده بودند، سؤال می کردند. حضرتش باز آنان را روانه منزل فاطمه علیها السلام می کرد. آنان به منزل فاطمه علیها السلام می رفتند و می دیدند که حضرتش نشسته، مشغول تسبیح و تمجید الهی است و از جمالش نور سرخی می درخشید. آن گاه آنان در می یافتند که آنچه دیده بودند، از نور جمال فاطمه علیها السلام بوده است. (238)

فصل دوم: مصائب فاطمه زهرا سلام الله علیها

الف: سوگواری فاطمه علیها السلام برای امام حسین علیه السلام

قبل از واقعه عاشورا

204- حزن و اندوه از هنگام حاملگی

از لحظه ای که فاطمه زهرا علیها السلام به حسین علیه السلام حامله شد، حزن و اندوه او را فرا گرفت و در روز ولادت با نزول جبرئیل و بیان داشتن داستان شهادت آن امام معصوم، فاطمه علیها السلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی مرتضی علیه السلام به سوگواری و عزاداری سالار شهیدان پرداختند ⁽²³⁹⁾.

205- بشارت تولد حسین

محمد بن جعفر رزاز می گوید: محمد بن الحسین بن الخطاب از محمد بن عمرو بن سعید زیات نقل کرده که گفت: شخصی از اصحاب برایم نقل نمود که امام صادق علیه السلام فرمودند:

جبرئیل علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد، پس عرض کرد: یا محمد! خداوند سلام می رساند و بشارت می دهد شما را به فرزندی که از حضرت فاطمه متولد شده و امت پس از شما او را می کشند.

حضرت فرمودند: ای جبرئیل! به پروردگار سلام من را برسان و عرض کن: احتیاجی به چنین فرزندی که از فاطمه علیها السلام متولد شود و بعد از من امتم او را بکشند، ندارم.

امام صادق علیه السلام فرمودند: جبرئیل به آسمان بالا رفت و سپس به زمین فرود آمد و محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شد و همان گفتار را تکرار کرد.

رسول خدا ﷺ فرمودند: ای جبرئیل! به پروردگام سلام من را برسان و عرض کن: احتیاجی به چنین فرزندی که از فاطمه علیها السلام متولد شود و بعد از من امتم او را بکشند، ندارم.

پس جبرئیل علیها السلام به آسمان بالا رفت و سپس به زمین فرود آمد و محضر رسول خدا ﷺ مشرف شد و عرض کرد: ای محمد! پروردگار به تو سلام می رساند و بشارت می دهد که امامت و ولایت و وصایت را در نسل این مولود قرار می دهد.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: راضی و خشنود شدم.

سپس برای فاطمه علیها السلام خبر فرستاد... و اظهار نمودند که: خداوند به من بشارت داده که فرزندی از شما متولد گشته و پس از من امتم او را می کشند.

حضرت فاطمه علیها السلام برای پیامبر اکرم ﷺ خبر فرستاده و اظهار کردند: به فرزندی که امت بعد از شما او را بکشند، نیازی ندارم.

پیامبر اکرم ﷺ خبر فرستادند: خداوند امامت و ولایت و وصایت را در نسل این فرزند قرار داده.

فاطمه علیها السلام برای رسول خدا ﷺ خبر فرستادند که راضی شدم.

پس در حالی که از مقتول واقع شدن آن فرزند کراهت داشت، به او باردار گردید، و سپس در حالی که از اخبار جبرئیل به مقتول واقع شدن آن مولود کراهت داشت، بار حمل را بر زمین نهاد و مجموع دوران حمل و شیر خوراگی آن طفل سی ماه بود تا آن که به سن بلوغ و سپس به چهل سالگی رسید و به درگاه الهی عرضه داشت: بار خدایا! مرا بر نعمتی که به من و پدر و مادرم عطا فرمودی شکر، بیامرز، و به کار شایسته ای که خشنودی تو در آن است، موفق نما و فرزندان من را صالح گردان.

قابل توجه آن که: اگر جناب سیدالشهداء به جای اصلح فی ذریتی عبارت اصلح لی ذریتی را ایراد می کردند، به طور قطع و حتم تمام ذریه آن جناب از پیشوایان می شدند.

لازم به تذکر است که آن حضرت نه از حضرت فاطمه علیها السلام شیر خوردند و نه از خانم دیگری، بلکه حضرتش را نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله می آوردند و آن جناب انگشت ابهامشان را در دهان او می گذاردند و سیدالشهداء علیه السلام به مقدار غذای دو و سه روزشان را از انگشت حضرت می مکیدند. پس گوشت حضرت امام حسین علیه السلام از گوشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و خونشان از خون حضرت تکوین یافت و هیچ مولودی در شش ماهگی متولد نگشته، مگر حضرت عیسی بن مریم و حضرت امام حسین علیه السلام (240).

206- خبر دادن جبرئیل از شهادت امام حسین

پدرم و محمد بن الحسن جملگی از محمد بن الحسن الصفار، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضال، از عبدالله بن کبیر از بعضی اصحاب حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که ایشان فرمودند:

حضرت فاطمه علیها السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل شده، در حالی که چشمان آن جناب اشک بار بود.

حضرت فاطمه علیها السلام از آن جناب پرسیدند: شما را چه می شود؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: جبرئیل علیه السلام به من خبر داده که امتم عنقریب حسین را می کشند.

پس فاطمه علیها السلام به جزع آمده و جامه خود را پاره کرده.

رسول خدا صلی الله علیه و آله که حال را مشاهده نمودند، به آن حضرت خبر دادند که یکی از فرزندان این مولود مالک امور گشته و انتقام از قاتلین خواهد گرفت.

پس از این خبر حضرت فاطمه علیها السلام خشنود گردید و نفس مبارکش آرام گشت ⁽²⁴¹⁾.

207- سبب گریه پیامبر

محمد بن حسن بن احمد بن ولید گوید: محمد بن ابی القاسم ماجیلویه، از محمد بن علی القرشی، از عبید بن یحیی ثوری، از محمد بن حسین بن علی بن الحسین از پدر بزرگوارشان، از جدشان، از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روزی به زیارت ما آمدند، پس طعامی نزد آن، جناب نهادیم و کاسه خرما و ظرف شیر و سر شیری را که ام ایمن برایمان هدیه آورده بود نیز در مقابل حضرت نهادیم. آن جناب تناول فرموده و پس از فراغت ایشان از طعام ایستادم و آب روی دستان مبارک ایشان ریخته و پس از آن که دستان خود را شستند، مرطوبی آنها را به صورت و محاسن شریف کشیده، سپس ایستادند و به مسجدی که در یک خانه بود تشریف برده و نماز گزارده و در آخر به سجده رفته و گریه طولانی نمودند، سپس سر از آن برداشتند و از ما اهل بیت احدی جرات نکرد سبب گریه آن حضرت را بپرسد. پس امام حسن علیه السلام ایستاده و آهسته جلو رفت تا خود را به آن جناب رساند و از حضرتش بالا رفت تا به روی رانهای حضرت قرار گرفت. پس سر به سینه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، چانه را روی سر آن جناب نهاد، سپس عرضه داشت: ای پدر! چرا گریستی؟

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: امروز به شما نگریستم، بسیار مسرور و خوشحال شدم، به طوری که پیش از آن چنین سرور و نشاطی در من پیدا نشده بود. پس جبرئیل بر من نازل شد و خبر داد که شما کشته شده و قبورتان پراکنده خواهد بود. پس خدا را حمد و ستایش کرده و از خدا خیر شما را درخواست نمودم.

حضرت سید الشهداء علیه السلام عرض کرد: ای پدر! چه کسی قبور ما را زیارت می کند و با این که از هم جدا و متفرق اند، به سر آنها خواهد آمد؟
حضرت فرمودند: جماعتی از امتم، و قصدشان از زیارت این قبور احسان به من می باشد و من نیز در قیامت به نزدشان حاضر شده و بازوهایشان را گرفته و آنها را از هول و وحشت و گرفتاری آن روز می رهانم ⁽²⁴²⁾.

208- شرح مصایب امام حسین به فاطمه

محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری از پدرش، از علی بن محمد بن سالم، از محمد بن خالد از عبدالله بن حماد بصری از عبد الله بن عبد الرحمن اصم از مسمع بن عبدالملک از ابی عبدالله نقل کرده که آن جناب فرمودند:
امام حسین علیه السلام را مادر گرامی شان حمل می کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله او را گرفته و فرمودند: خدای متعال کشندگان تو را لعنت کند، حق تعالی کسانی که جامه از تن تو بیرون می آورند را لعنت نماید، خدا بکشد آنان را که یکدیگر را علیه تو کمک می کنند، و بین من و آنان حکم بنماید.

حضرت فاطمه علیه السلام عرض کردند: ای پدر! چه می فرمایید؟
حضرت فرمودند: دخترم! مصیبت هایی که بعد از من و تو به او می رسد و اذیت ها و ظلم ها و مکرها و تعدی هایی که متوجه اش می گردد، به یاد می آورم، او در آن روز در میان جمعی از مردان، که جملگی همچون ستارگان درخشاننده بوده و به طرف مرگ و کشتن حرکت می کنند، گویا اکنون لشکرگاه آنها را دیده و به جایگاه و محل دفن ایشان می نگرم.

حضرت فاطمه علیه السلام عرض کردند: ای پدر! جایی که توصیف می فرمایید در کجا واقع است؟

حضرت فرمودند: مکانی است که به آن «کربلا» می گویند و آن زمین برای ما و امت موجب اندوه و بلاست. بدترین افراد امت من بر ایشان خروج می کنند. اگر تمام اهل آسمانها و زمین شفیع یک نفر از این گروه شرور باشند شفاعتشان پذیرفته نشود و به طور قطع تمام آنها در جهنم جاوید خواهند بود.

حضرت فاطمه علیها السلام عرض کردند: پدر! این طفل کشته خواهد شد؟

حضرت فرمودند: بلی، دخترم! پیش از او کسی این طور کشته نشده که آسمانها و زمین و فرشتگان و حیوانات وحشی و ماهی های دریا و کوهها برایش گریه کنند. اگر این موجودات ماءذون بودند، پس از شهادت این طفل هیچ نفس کشی روی زمین باقی نمی ماند و گروهی از دوستان ما خواهند آمد که در روی زمین کسی از آنها اعلم به خداوند نبوده، و کوشاتر در اقامه حق ما از آنان نمی توان یافت و روی زمین احدی غیر از ایشان نیست که مورد التفات و توجه باشد، ایشان چراغ های فروزانی بوده که در ظلمات جور و ستم می درخشند ایشان شفعی دیگران بوده و در فردای قیامت بر حوض من وارد خواهند شد، هنگامی که بر من وارد شوند، به وسیله سیما و چهره شان می شناسمشان و اهل هر دینی پیشوایان خود را طلب نموده و ایشان ما را طالب بوده و غیر ما را طلب نمی کنند. ایشان باعث قوام و استوار بودن زمین می باشند، به برکت آنها باران بر زمین می بارد (243).

209 - سؤال فاطمه در مورد عزاداران حسینی

روایت شده هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به دخترش فاطمه زهرا علیها السلام از کشته شدن فرزندش امام حسین علیها السلام و غم و غصه هایی که بر آن حضرت وارد می شود خبر داد، فاطمه علیها السلام بسیار گریست و گفت: پدر جان! این حادثه در چه وقت اتفاق خواهد افتاد؟

رسول خدا ﷺ فرمود: به هنگامی که من و تو و علی نباشیم،
گریه فاطمه علیها السلام شدت یافت، گفت: پدر جان! پس چه کسی بر او گریه می
کند و چه کسی عزای او را برپای می دارد؟

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای فاطمه! زنان امت من بر زنان اهل بیتم و مردانشان
بر مردان اهل بیتم گریه خواهند کرد و نسلی پس از نسل دیگر هر سال
عزاداری را تجدید می کنند. روز قیامت که برپا شود، تو شفیع زنان می شوی و
من شفیع مردان و هر یک از آنان که بر مصیبت حسین گریه کنند، دستش را می
گیریم و او را به بهشت وارد می نمایم.

ای فاطمه! در روز قیامت همه چشمها گریانند به جز چشمی که بر مصیبت
حسین گریه کرده باشد که آن از نعمتهای بهشت خندان و شادان است ⁽²⁴⁴⁾.

210- خبر پیامبر به فاطمه از شهادت امام حسین

پدرم... (زه) از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از احمد بن محمد بن ابی
نصر، از عبدالکریم بن عمرو، از معلی بن خنیس نقل کرده که وی گفت:
در صبح روزی حضرت فاطمه علیها السلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را گریان دیده، پس
عرضه داشت: ای رسول خدا! شما را چه می شود؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از خبر دادن به ایشان امتناع نمودند. حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام عرض کردند: نه غذا خورده و نه آب می آشامم تا به من خبر دهید.
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: جبرئیل خاکی برایم آورده که بر روی آن جوانی که
هنوز مادرش به او باردار نشده کشته می شود و این همان تربت و خاک است.
این واقعه زمانی بوده است که هنوز حضرت فاطمه علیها السلام به حسین علیه السلام
باردار نشده بود ⁽²⁴⁵⁾.

211- فریاد فاطمه در روز قیامت

از امام صادق علیه السلام روایت شده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: وقتی که روز قیامت می شود، برای فاطمه علیها السلام قبه ای از نور برپا می کنند، آن گاه امام حسین علیه السلام می آید، در حالی که سر مبارک خود را در دست گرفته است، چشم فاطمه که به او می افتد، فریادی از دل پر درد بر می آورد که از سوز آن هر فرشته مقرب و پیغمبر مرسل و هر بنده با ایمان گریان می شود.

و در روایت دیگر به سند و هر بنده با ایمان گریان می شود.

و در روایت دیگر به سند معتبر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است:

هنگامی که قیامت می شود، فاطمه علیها السلام با جمعی از زنان شیعه خود به محشر می آید، به او می گویند: داخل بهشت شو، می گوید: نمی روم، تا ببینم بعد از من با فرزندانم چه کرده اند؟ به او می گویند: در میان محشر نگاه کن.

وقتی نگاه می کند می بیند، امام حسین علیه السلام با بدن بی سر ایستاده، فریاد بر می آورد و من از فریاد او فریاد می زنم و تمام فرشتگان نیز فریاد می کشند، در این وقت حق تعالی به خاطر ما عقاب خود را لازم می دارد و فرمان می دهد به آتش که آن راهب می گویند و هزار سال آن را افروخته اند تا سیاه شود و هیچ وقت نسیمی به آن نوزیده و غمی از آن بیرون نرفته که قاتلان حسین و کسانی را که به عترت پشت کرده و قرآن را برای ظلم کردن و تجاوز وسیله قرار داده اند برآید. وقتی کشندگان امام حسین علیه السلام و متمسکین به قرآن تنها داخل آتش می شوند و آتش خروش بر می آورد، آنها فریاد می زنند: خدایا، چرا ما را از بت پرستان زودتر داخل جهنم کردی؟ از طرف خدا جواب می آید: برای این که هر کس ندانسته بدی کند، مثل آن که می داند نیست. من یعلم لیس

کمن لا یعلم ⁽²⁴⁶⁾.

212- فاطمه در محشر با لباس خونین

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود: پدرم موسی بن جعفر از امام صادق، از امام باقر، از حضرت سجاد، از امام حسین، از امام علی بن ابی طالب از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرد که آن حضرت فرمود: دخترم فاطمه در روز قیامت با لباسی خونین وارد محشر می شود و به یکی از ستونهای عرش در آویخته می گوید: ای دادگر! ای جبران کننده! بین من و قاتل فرزندم حکم فرما! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در آن هنگام، به خدای کعبه قسم، که خداوند به نفع دخترم حکم خواهد کرد (247).

بعد از واقعه عاشورا

213- نوحه سرایی برای امام حسین

محدث قمی (ره) می فرماید: من در دیوان سید اجل شهید خودمان سید نصرالله حایری (قدس الله روحه) دیدم که از بعضی موثقین اهل بحرین حماها الله من طوارق الزمان حکایت کرده که یکی از اخیار، فاطمه زهرا علیها السلام را در خواب دیده است که آن حضرت با جمعی از بانوان انجمن کرده و بر حسین مظلوم علیه السلام نوحه سرایی دارند و این بیت شعر را می خوانند:
وا حسیناه! ذبیحاً من قفاه وا حسیناه! قتیلاً بالدماء (248)

214 - سوگواری در کنار نهر

جوانی که پدرش اهل منبر بود، در عالم خواب می بیند وارد باغ باصفایی شد که دارای چهار نهر آب است. بانوی سیاه پوشی را مشاهده کرد که کنار یکی از آن نهرها نشسته و جامه خون آلودی در دست دارد؛ هر وقت آن جامه را در آب فرو می برد و از دل پر درد ناله بر می آورد، آن چهار نهر رنگین می شود.

به آن بانو نزدیک می شود، که آن بانوی مجلله می گوید: ای مظلوم مادر، ای غریب مادر، خدا کشندگان تو را لعنت کند، مگر تو را نشناختند؟! آیا به هنگام شهید شدن نگفتی جدم خاتم الانبیا، پدرم علی مرتضی، مادرم فاطمه زهرا، برادرم حسن مجتبی و خودم گوشواره عرش خدایم.

در این لحظه می بینید، شخصی کنار آن بانو ایستاده، مثل این که سرش از بدن جدا بوده و مجدداً به بدن ملحق شده - چون خط قرمزی دور گردنش مشاهده می شود - می گوید: به خدا قسم، قدر و منزلتم را به آنها بیان داشتم، ولی آنها گوش ندادند و سر مرا از قفا بردند.

جوان عرضه می دارد: شما را به خدا سوگند، خودتان را معرفی بفرمایید.

می فرمایند: من فاطمه زهرا و ایشان نور دیده ام حسین است ⁽²⁴⁹⁾...

215- سوگواری فاطمه در اربعین

یحیی برمکی گفته است: من با جابر برای زیارت امام حسین علیه السلام به طرف کربلا حرکت کردیم. شب نوزدهم از ماه صفر به یک فرسخی کربلا فرود آمدیم. همسر من (خدیجه) در خیمه خود بود، من و جابر در گوشه ای با یک دیگر گفت و گو داشتیم که فردا به کربلا رفته و مراسم سوگواری برپا می کنیم. در این میان صدای همسر (خدیجه) به گریه و ناله بلند شد، رفتم بینم چه خبر شده، دیدم با موی پریشان و اشک ریزان و ناله و افغان است.

پرسیدم چه شده؟

گفت: اکنون فاطمه زهرا علیها السلام را در عالم رؤیا با جامه سیاه و چهار هزار حوریه و لوای عزا دیدم که وارد صحرای کربلا شدند، به محضی که نظر فاطمه زهرا به قبر مظلوم کربلا افتاد، چنان ناله از دل بر آورد که زمین و آسمان به لرزه در آمد و با صدای بلند می فرمود: ای شهید مادر، ای غریب مادر، ای

مظلوم مادر، و ای مقتول بی یار و یاور! یک یک مصایب فرزندش را می شمرد و ندبه می کرد و همه را به گریه در آورد. سپس به حوریه ای فرمود: برو به مدینه به پدرم بگو: فاطمه کنار قبر حسین آمده، چون فردا روز اربعین است می خواهد لوای عزا بر پا بدارد و منتظر شما است. به حوریه دیگر فرمود: برو به نجف، علی را خبر کن. سپس دوباره خود را روی قبر فرزندش انداخت و ناله سر داد. مرد محاسن سفیدی با مردی دیگر ظاهر شدند و از پی آن دو جوان سبزه پوش آمد، از حوریه ای پرسیدم: ایشان کیستند؟ گفت: اولی رسول خدا، دومی علی مرتضی، سومی امام مجتبی.

رسول خدا ﷺ نزدیک فاطمه زهرا علیها السلام آمد و تسلی می داد و می فرمود: ای نور دیده! این قدر ناله مکن که ساکنان آسمانها به خروش آمدند. فاطمه زهرا علیها السلام بر اثر حزن شدیدی که داشت جواب نداد، رسول خدا ﷺ به علی علیه السلام فرمودند: یا علی! شما دخترم را تسلی دهید و ایشان به امام حسن علیه السلام فرمودند که مادر را تسلی دهد. امام حسن محتبی علیه السلام نزد مادر آمد و گفت: السلام علیک یا امه! من فرزند دلبدت حسن هستم که جگرش از زهر جفا پاره پاره شده از تو می خواهم که ناله نکنی و سر از روی قبر برادرم برداری، چرا که خلق عالم را بی قرار کردی. آن گاه سر از قبر برداشت، شیشه ای پر آب در دست داشت، به او داد و فرمود: ای فرزند این شیشه را نگاه دار که اشک چشم عزاداران حسینم هست. سپس رسول خدا ﷺ با ارواح تمام انبیاء و اولیاء و زنان با ایمان به فاطمه زهرا علیها السلام سلام کردند و در برابر او صف کشیده و مشغول عزاداری شدند ⁽²⁵⁰⁾.

216- سوگواری مادر داغ‌دیده

در سال 1343 یکی از واعظین محترم می فرمود:

در بحرین زنی بوده که پسری به نام محمد داشته، پسر در اوان جوانی از دنیا رفته، مادر روزها می رفته سر قبرش و گریه می کرده، روزی به خاطرش می رسد که پسرش با احترام فراوان تشییع شده، ولی پسر فاطمه زهرا خیر! تصمیم گرفت آن روز بر حسین علیه السلام گریه کند.

لذا به یاد امام حسین علیه السلام نوحه سرایی کرده و گریه می کند و ابیاتی را که حاکی از شهادت آن بزرگوار با لب تشنه است، زمزمه می کند و می گوید: آه بر زینب و ام کلثوم و سکینه! که هر وقت می خواستند گریه کنند آنها را با تازیانه می زدند و...

بعد از آن که بر غریبی و مظلومی اباعبدالله و اهل بیت آن بزرگوار گریه زیاد کرده، کنار قبر فرزندش رفته، دید بانویی سیاه پوش روی قبر فرزندش نشسته و گریه می کند!

با خودش می گوید: این بانو هم احتمالاً داغ دیده و قبر فرزندش را به اشتباه گرفته و آمده سر قبر فرزند من می گرید! آن گاه پیش می رود و می گوید: شما داغ جوان دیدید و قبر فرزندتان را گم کردید؟ آن بانو می فرماید: نه، من قبر فرزندم را گم نکرده ام، آمدم سر قبر جوان تو گریه کنم، می گوید: چرا برای فرزند من؟ فرموده: چون تو برای فرزند من گریه کردی! می گوید: فرزند شما کیست؟ می فرماید: فرزند من حسین غریب است؛ چون تو امروز برای حسین من گریه کردی، من هم برای فرزند تو گریه می کنم ⁽²⁵¹⁾.

217- مجازات انکار فضیلت گریه بر امام حسین

از سید علی حسینی حکایت شده که گفته است:

من در مشهد مقدس، مجاور بارگاه علی بن موسی الرضا بودم. یکی از رفقا در روز عاشورا در مورد شهادت امام حسین علیه السلام سخن می گفت. رسید به این جا که امام باقر علیه السلام فرمودند: هر کس که در عزای امام حسین علیه السلام گریه کند، هر چند به قدر بال پشه ای باشد، خداوند گناهان او را می آمرزد؛ گر چه به اندازه کف دریاها باشد.

یکی از حضار منکر این مطلب شد و گفت: این حدیث صحیح نیست، عقل آن را نمی پسندد.

بحث زیادی بین ما و او شد، مجلس به هم خورد، همه متفرق شدند و او هم چنان بر انکار خود اصرار داشت!

روز بعد پیش ما آمد و از گفته خویش پشیمان شده بود و تعریف کرد که شب گذشته در عالم رؤیا دیدم، قیامت برپا شده، زمین هموار، نامه های اعمال باز، جهنم افروخته، بهشت زینت کرده شده و... تشنگی بر او غلبه کرده و او در طلب آب است.

به راست و چپ التفات نموده و حوض کوثر را دیده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی مرتضی علیه السلام و فاطمه زهرا علیه السلام با حزن و اندوه در کنار آن قرار دارند. جلو رفته، پس از سلام از فاطمه زهرا علیه السلام آب طلبیده، آن بزرگوار با نگرانی به او نگاه کرده و فرموده اند: تو فضیلت گریه کردن بر فرزندم حسین را انکار می کنی ⁽²⁵²⁾؟!...

218- خبر شهادت امام حسین به مادرش

مردی از اهالی بحرین می گوید: من خیلی راغب شنیدن مصایب و مراثی امام حسین علیه السلام بودم. شب و روز در مجالس سوگواری آن حضرت شرکت می

کردم و هیچ امری نمی توانست مرا از رفتن به مجالس عزای اباعبدالله علیه السلام باز دارد.

یک سال شب نهم محرم، آن قدر در مصیبت آن حضرت گریستم که خسته شده و در کناری نشستم. خواب چشمانم را فرا گرفت. در خواب دیدم در باغ بزرگی مثل باغهای بهشت قرار دارم، انواع و اقسام اشجار دیده می شود و مرغان بر سر شاخه ها مانند مادر بچه مرده نوحه می کنند! گفتم: سبحان الله این مرغان چرا این طور ناله می کنند؟! با خود گفتم: این ناله ها نیست مگر به خاطر مولایم حسین علیه السلام. به ناگاه صدای گریه ای شدید به گوشم رسید که نزدیک بود دلم شکافته شود. چند قدم به دنبال صدای گریه رفتم، کنار حوضی رسیدم، دیدم بانویی کنار حوض نشسته، پیراهن سفید پاره پاره ای در دست دارد و خون آن را می شوید! و به آثار جراحات نگاه می کند و می گرید؛ چنان که نزدیک است از گریه اش آسمان منس شود و بر زمین فرود آید! می گفتم: پدر جان! بین این امت با ما چه کردند؟ تا من به دنیا بودم حق مرا ضایع کردند و پهلویم را شکستند و ارث مرا گرفتند.

سپس مصایب ابن عمش را بیان داشت تا آن جا که گفت: اینها بس نبود که حسینم را کشتند و... بعد فرمود: فرزندم! چرا از نام خود خبر ندادی؟ شاید جد و پدر تو را نمی شناختند که با لب تشنه شهیدت کردند؟

ناگاه در طرف مشرق بدن بی سری را دیدم که می گفت: به حق خودت مادر جان! من جد و پدر خودم را معرفی کردم، مقام مرا ملاحظه نکردند، آب فرات را به رویم بستند، خود و اهل بیتم را تشنه گذاشتند!

من قدم پیش نهاده و سلام کرده و عرضه داشتم: این پیراهن پاره پاره و خونین و این بدن بی سر کیست؟! ناله ای جانسوز از دل برآورد و فرمود: من

مادر این شهید مظلوم، من دختر پیغمبر این امتم، من مادر حسینم که امت
جدش او را کشتند و...

ناگاه دیدم بانوان چندی سر از جانب اشجار، مانند آفتابی که طلوع کند، مویه
کنان آمدند و اطراف آن بدن بدون سر نشستند. من از پیراهنی که آن بانو می
شست سؤال کردم و ایشان فرمود: پیراهن پسر حسین است که در روز
عاشورا پوشیده بود. گفتم: با آن چه کار می کنی؟ فرمود: این پیراهن وسیله
گریه من است تا روزی که آن را در دست گرفته و در عرصه محشر بایستم و به
پروردگارم از ستم بنی امیه شکوه کنم. هیچ فرشته مقرب و پیغمبر مرسلی نماند،
مگر روی بر خاک نهند؛ چرا که در آن روز سرم برهنه و آلوده خونی است که
از گلوی این تن بی سر روان است و خدا از خشم من خشمگین شده و همه
ظالمان به ما خانواده را جمع خواهد کرد و زبانه آتش آنها را فرا گیرد.

عرض کردم: ای سیده من! پدرم نوحه خوان فرزندت حسین بود، خدا با او
چه کرد؟

فرمودند: کاخی در مقابل کاخهای ما دارد.

عرض کردم: کسی که در عزای شما بگرید و از مالش در عزای حسین
علیه السلام صرف کند و در غم او بی خوابی کشیده و در حاجت عزادارانش بکوشد و
در راه او تشنگان را آب دهد و به دشمنانش لعنت کند چیست؟

فرمودند: بهشت است. همه این کارها کمک به ماست و مژده و بشارت بده به
کسانی که به این امور مشغولند که در بهشت همسایه ما خواهند بود به حق پدرم
و شوهرم و فرزندم که روز قیامت تا کودکی از آنها بیرون باشد به بهشت نخواهم
رفت، این پیغام را به آنها برسان. الحمد لله رب العالمین (253).

219- عنایت فاطمه به مرثیه امام حسین

مرحوم حاج ملا اسماعیل سبزواری در کتاب عددالسنة کیفیت خواب مقبل را نقل کرده و گفته است: من در اصفهان در خانه مقبل، کیفیت خواب مقبل را به خط خودش دیده ام، مقبل نوشته است:

یکی از سالها افراد زیادی از اصفهان جهت زیارت امام حسین علیه السلام عازم کربلا شدند و من که دستم از مال دنیا تهی بود، به یکی از دوستان گفتم: می ترسم بمیرم و آرزوی زیارت کربلا در دلم بماند، دل آن دوست به حال سوخت و گفت: اگر مشکل تو تهی دستی است، بیا برویم، مهمان من باش.

من آماده شده با او بار سفر بسته و رهسپار کربلا شدیم. نزدیک گلپایگان نیمه شبی دزدها به زوار حمله آورده و تمام اموال آنها را غارت کردند، زوار با دست تهی و بدن برهنه وارد گلپایگان شدند. لذا بعضی برگشته و بعضی وام گرفته و... من در گلپایگان ماندم تا ماه محرم فرا رسید. حسینیه ای در آن جا بود که شبها شیعیان در آن مشغول عزاداری می شدند و من در آن مجلس شرکت می کردم، شب و روز از حسرتی که در دلم مانده بود می گریستم.

شبی در عالم رؤیا دیدم وارد کربلا شدم، به طرف حرم سید الشهداء علیه السلام رفتم که مشرف شوم، شخصی جلو مرا گرفت و گفت: برگرد که هم اکنون وقت زیارت تو نیست!

گفتم: چرا حرم مطهر بسته است؟

گفت: ای مقبل! اکنون فاطمه زهرا علیه السلام و مادرش خدیجه کبری علیه السلام و جمعی حورالعین و عده ای از پیغمبران به زیارت امام حسین علیه السلام آمده اند.

گفتم: تو کیستی؟

گفت: فرشته ای هستم که برای زایران امام حسین علیه السلام استغفار می کنم.

پس از این گفتار، دست مرا گرفت و در میان صحن گردش داد، عده ای را در آن جا دیدم که به اهل دنیا شباهتی نداشتند، جمعی با خشوع و خضوع نشسته بودند، آن فرشته گفت: اینان پیامبرانی هستند که به زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام آمده اند.

در این وقت شخص بزرگواری را دیدم که از حرم بیرون آمد، در حالی که دو نفر زیر بغلهای او را گرفته بودند، همه انبیاء پیش پای او برخاسته و تعظیم کردند و آن جناب در صدر مجلس نشسته و فرمودند: محتشم را بیاورید! پرسیدم این بزرگوار کیست؟

فرشته جواب داد: حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم جد امام حسین علیه السلام. محتشم را آوردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ای محتشم! امشب شب عاشورا است، این پیغمبران برای زیارت فرزندم حسین آمده اند، برو بالای منبر و از اشعار دلسوزت بخوان تا ما بگرییم...

محتشم رفت بالای پله اول، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اشاره کرد برو بالا، محتشم تا پله نهم منبر بالا رفت، من حواسم را جمع کردم بینم محتشم کدام مرثیه را به عنوان مرثیه دلسوزتر انتخاب می کند و می خواند، دیدم شروع کرد، به خواندن (بند دوم از دوازده بند معروفش):

کشتی شکست خورده توفان کربلا	در خاک و خون تپیده به میدان کربلا
گرچشم روزگار براو فاش میگریست	خون می گذشت از سر ایوان کربلا
نگرفت دست دهر گلابی به غیر اشک	زان گل که شد شکفته به بستان کربلا
از آب هم مضایقه کردند کوفیان	خوش داشتند حرمت مهمان کربلا
بودند دیو و دد همه سیراب و می مکید	خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا
زان تشنگان هنوز به عیوق می رسد	فریاد العطش ز بیابان کربلا

در این جا یک مرتبه صدای گریه پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بلند شد و رو به انبیاء کرده و فرمودند: امت من با فرزند عزیزم چه کردند؟ آبی را که خداوند بر وحش و طیر (و دیو و دد) حلال کرده، بر اولاد من حرام کردند، دوباره محتشم شروع کرد به خواندن (بند هفتم ترکیب بندش):

روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار خورشید سر برهنه بر آمد ز کوهسار
موجی به جنبش آمدوبرخاست کوه کوه ابری به بار آمد و، بگریست زار زار
با خواندن این ابیات پیغمبران همه دست بر سر زدند، سپس محتشم رو به پیغمبران کرد و گفت:

جمعی که پاس محملشان داشت جبرئیل گشتند بی عماری و محمل شتر سوار
رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: بله؛ این پاداش (رسالت) من است که دختران مرا اسیر کردند!
محتشم سکوت کرد.

رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: ای محتشم! هنوز دل ما از گریه خالی نشده، محتشم رو به قبر ابا عبدالله الحسین عَلَيْهِ السَّلَام کرد و گفت: (بند هشتم)

بر حربگاه، چون ره آن کاروان فتاد	شور و نشور، واهمه را در گمان فتاد
هم بانگ نوح، غلغله در شش جهت فکند	هم گریه، در ملایک هفت آسمان فتاد
هر جا که بود آهوپی، از دشت پا کشید	هر جا که بود، طایری، از آشیان فتاد
شد وحشتی، که شور قیامت زیاد، رفت	چون چشم اهل بیت، بر آن تشنگان فتاد
هر چند بر تن شهدا چشم، کار کرد	بر زخمهای کاری تیغ و سنان، فتاد
ناگاه چشم دختر زهرا، در آن میان	بر پیکر شریف امام زمان فتاد
بی اختیار نعره «هذا حسین» از او	سر زد، چنان که آتش از آن، در جهان افتاد
پس با زبان پرگله آن بعضعه بتول	رو در مدینه کرد که یا ایها الرسول
این کشته فتاده به هامون، حسین توست	وین صید دست و پازده درخون حسین توست
این نخل تر، کز آتش جانسوز تشنگی	دود از زمین رسانده به گردون حسین توست

این ماهی فتاده به دریای خون که هست
 این غرقه محیط شهادت، که روی دشت
 این خشک لب فتاده دور از لب فرات
 این شاه کم سپاه، که با خیل اشک و آه
 این قالب تیان، که چنین مانده بر زمین
 زخم از ستاره بر تنش افزون حسین توسست
 از موج خون او شده گلگون، حسین توسست
 کز خون او زمین شده جیحون حسین توسست
 خرگاه، زین جهان زده بیرون، حسین توسست
 شاه شهید تا شده مدفون، حسین توسست

در این جا رسول خدا ﷺ خلعتی به محتشم دادند و من در این خیال بودم
 که اشعار من قابل قبول سید ابرار نبوده که به من التفاتی نکردند و به خواندن امر
 نفرمودند. ناگاه حوریه سیاه پوشی به سید ابرار عرض کرد: انسیه حوراء فاطمه
 زهرا علیها السلام گوید: به مقبل هم بفرمایید واقعه ای در مرثیه سیدالشهدا بخواند.

رسول خدا ﷺ دستور فرمودند: بالای منبر بروم.

من رفتم بالای پله اول منبر ایستاده و خواندم:

روایت است که چون تنگ شد بر او میدان
 نه ذوالجناح دگر تاب استقامت داشت
 کشید پا ز رکاب آن خلاصه ایجاد
 هوا ز جور مخالف چو قیر گون گردید
 فتاد از حرکت ذوالجناح و از جولان
 نه سیدالشهداء بر جدال طاقت داشت
 اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد
 عزیز فاطمه از اسب سرنگون گردید
 ناگاه شخصی اشاره کرد پایین بیا، که دختر سید دو سرا، فاطمه زهرا علیها السلام
 بیهوش گشته است.

من از منبر فرود آمدم و منتظر عطایای خیرالبرایا بودم که دیدم ضریح منور
 سبط خیرالبشر باز شد و شخص جلیل القدری بیرون آمد، اما زخم سینه اش از
 ستاره افزون، و جراحات بدنش از حد و حصر بیرون بود، خلعت فاخری به من
 عطا نمود. من عرضه داشتم: شما که هستید؟ فرمودند:

حسینم که دوش نبی بوده جایم فرستاده خلعت خدا از برایم ⁽²⁵⁴⁾

220- خواب حضرت سکینه در شام

روایت کرده اند که روزی حضرت سکینه علیها السلام به یزید فرمودند: دیشب خوابی دیده ام اگر رخصت می دهی برای تو نقل کنم؟!
گفت: بگو.

فرمودند: وقتی که دوش از نماز فارغ شدم و بر احوال خویش و سایر اهل بیت گریه بسیار کردم، به خواب رفتم و در عالم رویا دیدم که درهای آسمان باز شد و نوری در میان آسمان و زمین ساطع گردید و حوریان زیادی از بهشت فرود آمدند، ناگاه باغی در نهایت سبزی و خرمی با انواع گلها و ریاحین زیادی از بهشت فرود آمدند، ناگاه باغی در نهایت سبزی و خرمی با انواع گلها و ریاحین آراسته و در میان باغ قصری رفیع مشاهده کردم، آن گاه پنج نفر پیرمرد نورانی داخل آن قصر شدند، از حوریه ای پرسیدم: این قصر از کیست؟ گفت: این قصر پدر تو حسین است، گفتم: آن کهنسالان که وارد قصر شدند که بودند؟ گفت: اولی حضرت آدم، دومی نوح، سومی ابراهیم، چهارمی موسی. گفتم: آن پنجمی که از نهایت اندوه دست بر محاسنش گرفته بود، چه کسی بود؟ گفت: ای سکینه او را نشناختی؟ او جدت رسول خدا بود! گفتم: کجا رفتند؟ گفت: نزد پدرت امام حسین. گفتم: به خدا قسم الان می روم نزد جدم و به او شکایت می کنم.

در این اندیشه بودم که ناگاه مرد خویش روی منوری را دیدم که در نهایت اندوه و حزن ایستاده شمشیری در دست دارد، جلو رفتم (به روایت دیگر نزد حضرت رسالت پناه رفتم) و گفتم: یا جداه! مردان ما را کشتند، حرمت ما را ضایع نموده و ما را بر شتران برهنه سوار کردند و نزد یزید بردند. رسول خدا

مرا در بر گرفت و گفت: ای پیغمبران خدا، می بینید که امت من با فرزندانم چه کرده اند؟!

حوریه گفت: ای سکینه! شکایت بس است، رسول خدا را گریان و نگران کردی و دست مرا گرفت و داخل قصر کرد. در آن قصر پنج نفر بانو در نهایت عظمت و خلقت و حسن و صفا و نور و بها دیدم، در میان ایشان بانویی از همه بزرگوارتر و نورانی تر، لباسهای سیاه پوشیده و گیسوهای خود را پریشان کرده بود و پیراهنی خون آلود در دست داشت و هرگاه از جا بر می خاست بانوان دیگر برخاسته و هرگاه می نشست آنها می نشستند و از هر جهت احترام می گذاشتند.

از آن حوریه پرسیدم: این بانوان گرامی چه کسانی هستند؟ حوریه گفت: ای سکینه! این بانوان، حوا، مریم مادر عیسی، خدیجه، ساره همسر ابراهیم خلیل (به روایتی هاجر مادر اسماعیل) و آن که پیراهن خون آلود در دست دارد و همه به او احترام می گذارند جده ات فاطمه زهرا است، پس به نزد ایشان رفته و گفتم: این جده بزرگوار، پدر نامدارم را کشتند و مرا یتیم کردند، آن حضرت مرا به سینه اش چسبانید و بسیار گریست، بانوان دیگر همه گریستند و گفتند: این فاطمه! خدا میان تو و یزید در روز قیامت حکم خواهد کرد.

ناگاه دیدم دری از آسمان باز شد و ملائیک فوج فوج فرود می آمدند، سر پدرم را زیارت می کردند و به آسمان می رفتند (در این جا یزید سیلی به صورت خود زد و گریست و گفت: مرا با قتل حسین چه کار بود؟!)

به روایتی دیگر به آن خواب اعتنایی نکرد و از جای برخاست ⁽²⁵⁵⁾!

خواب دیگری نیز از حضرت سکینه علیها السلام نقل شده که در عالم رؤیا دیده که پنج ناقه از نور پیدا شده و بر هر ناقه مرد کهنسال و نورانی سوار بود و ملایکه بسیار از هر سو آنها را احاطه کرده بودند و ⁽²⁵⁶⁾...

221- مسلمان شدن طیب یهودی

یزید پس از شهادت امام حسین علیه السلام پیش از آن که به عذاب آخرت مبتلا شود، در دنیا به درد بی درمانی معذب گردید. یکی از اطبای یهودی را برای معالجه طلب کرد، طیب نگاهی به یزید کرد و از روی تعجب انگشت حیرت به دندان گزید. سپس با تدبیر ویژه ای چند عقرب از گلوی او بیرون کشیده و گفت: ما در کتب آسمانی دیده ایم و از علما شنیده ایم که هیچ کس به این بیماری مبتلا نمی شود، مگر آن که قاتل پسر پیغمبر باشد، بگو چه گناهی کرده ای که به این مرض گرفتار شده ای؟!

یزید از خجالت سر را به زیر افکنده و پس از لحظاتی گفت: من حسین بن علی را کشته ام. یهودی انگشت سبابه خود را بلند کرد و گفت:

اشهد ان لا اله الا الله، و اشهد ان محمدا رسول الله.

طیب مسلمان شد و از جای برخاست و به منزل خود رفت، برادر خود را به دین اسلام دعوت کرد، قبول نکرد؛ ولی همسر او و خویشانش پذیرفتند. همسر برادرش نیز اسلام را قبول کرد و اسلامش را از شوهر مخفی داشت.

در همسایگی او یکی از شیعیان خالص بود که اکثر روزها مجلس تعزیه داری حضرت سیدالشهداء علیه السلام را بر پا می کرد، آن زن تازه مسلمان در آن مجلس شرکت می نمود و بر مصایب اهل بیت عصمت و طهارت می گریست. بعضی از یهودیان جریان را به شوهرش اطلاع دادند، یهودی گفت: امروز او را امتحان می کنم، لذا به خانه رفت و گفت: امشب هفتاد نفر یهودی مهمان ما

خواهند بود، شرایط میزبانی را آماده و انواع خوردنی ها را جهت پذیرایی مهیا کن!

بانوی تازه مسلمان خواست مشغول غذا پختن شود، صدای ذکر مصیبت حضرت سیدالشهداء علیه السلام را شنید، فوراً به مجلس عزاداری رفت و در عزای آن حضرت گریه زیادی کرد. وقتی که به خود آمد، سخن شوهر به یادش آمد، ولی وقت تنگ شده بود. متوسل به فاطمه زهرا علیها السلام شد و به سوی خانه آمد، وقتی به خانه رسید. دید بانوانی سیاه پوش جمع شده و هر یک با چشم گریان مشغول خدمت می باشند و لحظه ای استراحت ندارند! در میان بانوان، خانم بلند بالایی را دید که در مطبخ مشغول پختن غذاست و بانوی مجلله ای را دید که پیراهن خون آلود در کنارش گذاشته است!

زن تازه مسلمان عرض کرد: ای بانوی گرامی! شما کیستید که با قدم خود این کاشانه را مزین فرموده و لوازم مهمانی را مهیا کرده اید؟! آن بانوی مجلله فرمود: چون تو عزاداری فرزند غریب و شهیدم را بر کار خانه ات مقدم داشتی، بر فاطمه لازم شد که تو را یاری کند تا با نكوهش شوهر خود رو به رو نگردی و پس از این بیشتر به عزاخانه فرزندم بروی. بانوی تازه مسلمان عرض کرد: ای بانو! خانمی را در مطبخ می بینم که مشغول غذا پختن و بیش از همه بی قرار است، او کیست؟

فرمود: نزد او برو و از خودش بپرس.

بانوی تازه مسلمان رفت و پای او را بوسه داد و نامش را از او سؤال کرد.

فرمود: من زینب، خواهر امام حسینم.

در همین زمان، زنان یهودی با هفتاد مهمان وارد شدند، وقتی که یهودی ها خانه را در کمال آراستگی و نورافشانی دیدند و بوی خوش غذاها به مشام شان رسید و در جریان واقعه قرار گرفتند، همه مسلمان شدند (257).

222- گریه و ضجه فاطمه بر امام حسین

محمد بن عبدالله، از پدرش، از علی بن محمد بن سالم، از محمد بن خالد، از عبدالله بن حماد بصری، از عبدالله بن عبدالرحمن اصم، از عبدالله بن مسکان، از ابوبصیر نقل کرده که وی گفت:

محضر مبارک امام صادق علیه السلام بوده و برای آن جناب سخن می گفتم در این هنگام یکی از فرزندان حضرت داخل شد.

امام علیه السلام به او فرمودند: بارک الله! و او را به سینه خود چسبانده و وی را بوسیده و فرمودند:

خدا ذلیل کند کسانی را که شما را ذلیل کنند و انتقام کشد از آنان که به شما ظلم کنند، و خوار کند افرادی را که شما را خوار کنند، و لعنت کند اشخاصی را که شما را می کشند و خدا ولی و حافظ و ناصر شما باشد، زنان و انبیاء و صدیقین و شهداء و فرشتگان آسمان بسیار بر شما گریستند. سپس آن حضرت گریسته و فرمودند:

ای ابوبصیر! هر گاه به بچه های امام حسین علیه السلام می نگرم به واسطه مصیبت و ظلمی که به پدرشان و خودشان شده است، حالتی به من دست می دهد که قابل کنترل نیست.

ای ابوبصیر! فاطمه علیه السلام بر آن حضرت گریست و ضجه زده و به دنبال آن جهنم فریادی کشید و جیغی زد که فرشتگان حافظ و نگهبان بر آن، صدای گریه دوزخ را شنیدند و سریع آماده شدند آن را کنترل کنند، زیرا خوف آن بود که از

درون دوزخ آتش زبانه کشید یا دود آن بیرون رفته و اهل زمین را بسوزاند. لذا تا مادامی که دوزخ گریان و نالان است، فرشتگان حافظ آن را مهار کرده و به جهت خوف و هراسی که بر اهل زمین دارند آن را محافظت نموده و درب های آن را محکم بسته اند، ولی در عین حال دوزخ ساکت و آرام نمی شود، مگر صدای فاطمه علیها السلام آرام گردد.

ای ابوبصیر! دریاها نزدیک بود شکاف برداشته، در نتیجه برخی در بعضی دیگر داخل شوند و قطره ای از آب دریاها نیست، مگر آن که فرشته ای بر آن موکل است، لذا هر گاه فرشته موکل بانگ دریا و خروش آن را بشنود، با زدن بالش خروش و طغیان را خاموش و ساکت می کند و آنها را حبس و نگاه داشته تا بر یک دیگر داخل و وارد شوند و این نیست، مگر به خاطر خوف و هراس بر دنیا و آنچه در آن و کسانی که بر روی زمین می باشند و پیوسته فرشتگان از روی شفقت و ترحم به واسطه گریستن دریاها می گریند و خدا را خوانده و به جانبش تضرع و زاری نموده و اهل عرش و اطراف آن نیز جملگی در تضرع و ناله اند. صداهای فرشتگان بلند است که به خاطر خوف و هراس بر اهل زمین همواره حق تعالی را تقدیس و تنزیه می نمایند و اگر احیاناً صدای آنها به زمین برسد، اهل زمین به فریاد آمده و کوهها قطعه قطعه شده و زمین اهلس را می لرزاند.

ابوبصیر می گوید: محضر مبارک امام علیه السلام عرضه داشتم: فدایت شوم این امر بسیار عظیم و بزرگ است!

حضرت فرمودند: از این عظیم تر غیر آن، خبری که نشنیده ای، می باشد. سپس فرمودند: ابوبصیر! آیا دوست نداری در زمره کسانی باشی که حضرت فاطمه علیها السلام را کمک می کنند؟

ابوبصیر می گوید: وقتی امام علیه السلام این کلام را فرمودند، به طوری گریه به من دست داد که قادر بر سخن گفتن نبودم و چنان بغض گلویم را می فشرد که توانایی بر تکلم نداشتم. سپس حضرت به پا خاسته و به نمازخانه تشریف بردند و به خواندن دعا پرداختند.

پس از مجلس حضرت با چنین حالی برخاسته و بیرون آمدم پس نه طعام خوردم و نه خوابیدم و صبح روز بعد را با حالی ترسان روزه گرفته تا آن که محضر مبارکش دوباره مشرف شدم. پس وقتی آن جناب را ساکن و آرام دیدم، من نیز آرام گرفتم، از این که عقوبت و بلایی بر من نازل نشده، حق تعالی را حمد و ستایش نمودم ⁽²⁵⁸⁾.

223- مرثیه سرایی فاطمه بر امام حسین

سید جلیل و بزرگوار سید حسین رضوی نقل می نمود: بعضی از موثقین بحرین حضرت زهرا علیها السلام را در عالم رؤیا دیدند که حضرت بین جمعی از زنان گریه و زاری و نوحه بر امام حسین علیه السلام می نمودند و این بیت را می خواندند:
وای بر حسینم! وای بر کشته ای که از پشت، سر از بدنش جدا کردند.
وای بر حسینم! که غسلش با خون بود.
گوید: از خواب بیدار شدم، در حالی که می گریستم ⁽²⁵⁹⁾.

224- گریه فاطمه بر امام حسین

متقی ولایی و اهل دانش و دین، شمس المحدثین حسینی، می گوید: معاصر جلیل حاج شیخ محمد طاهر روضه خوان شوشتری، که از متدینین و موثقین در نجف اشرف است، برای ما نقل نمود:

من در طفولیت که به سن دوازده سالگی بودم در شب دوشنبه ای ساعت شش از شب گذشته بود به اتفاق پدرم به مجلسی از مجالس عزاداری امام

حسین علیه السلام رفتیم که پدرم روضه بخواند چون وارد آن مجلس شدیم، صاحب مجلس (که مشهدی رحیم نام داشت) اعتراض کرد به پدرم که چرا دیر آمدی مردم در این وقت نمی آیند و باید ابتدا مجلس را زودتر قرار دهیم. از اعتراض او پدرم دلش شکست و گفت: ای مشهدی رحیم! بدان که پیغمبر صلی الله علیه و آله علی و حسن و حسین علیهم السلام حاضرند و سوگند یاد می کنم که بی بی فاطمه زهرا علیها السلام و فرزندان معصومش علیهم السلام حاضرند. شما غم نخورید! ان شاء الله تا هفته آینده مجلس شما بهتر و مرتب تر از این خواهد شد.

پس پدرم با دل شکسته (از سخنان صاحب مجلس) منبر رفت و مشغول به خواندن مصیبت شد تا شروع به خواندن مصیبت کرد و رسید به خواندن اشعار دعبل ابن علی خزاعی. در آن وقت من در طرف راست منبر نشسته بودم که ناگاه پدرم رسید به این بیت:

افاطم لو خلت الحسین مجدلا و قد مات عطشانا بشط فرات
یک وقت ناله ضعیفی از طرف راست منبر بلند شد و به گوشم رسید که گویا زنی زمزمه می کند. چون گوش دادم، شنیدم که گریه می کرد و سخنانی می فرمود که از جمله سخنانش این بود: ای فرزندم ای حسین علیه السلام.

چون من متوجه سمت چپ و راست شدم کسی را ندیدم از این مسئله تعجب نمودم!! آن گاه یقین نمودم که این صدای بی بی عالم زهرا علیها السلام می باشد. پس بی اختیار شدم و بر سر و سینه خود و چنان زدم که پدرم از بالای منبر متوجه من شد و گفت چه رسیده است تو را؟

من ساکت شدم، ولی صدای ناله بی در پی می آمد، تا این که پدرم از منبر فرود آمد و آن ناله قطع شد. چون از آن مجلس خارج شدیم پدرم به من فرمود:

به تو چه رسیده بود که در وقت مصیبت خواندن من تو بی طاقت شدی و حال این که این نحو اشعار را تو می دانی؟

قصه را برای مرحوم پدرم نقل کردم آن مرحوم بی طاقت شده و مشغول به گریه کردن شد و مرا دعا نمود که با محمد و آل او صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ محشور شوم. آن گاه فرمود: من هم با او باشم.

هفته دیگر در همان وقت هفته گذشته به آن مجلس رفتیم. ناگاه دیدم مملو از جمعیتی است که من ایشان را نمی شناختم و نور از صورت‌هایشان متصاعد بود. پس تعجب نمودم!! با خود گفتم: اینها مردمان نجف نیستند و یقین نمودم که اینان انوار الله هستند که برای خوشنودی صاحب آن مجلس حاضر شده اند.

بعد از آن قضیه تمام هفته هایی که مشهدی رحیم روضه داشت، ازدحام کثیری می شد، تا این که وفات یافت و مجلس تعطیل شد. من این سرگذشت را می گویم، در حالی که شاهد می گیرم بر خود خدا را، که در گفتار خود صادق

(260)

225- شکایت از ظلم امت

حاج شیخ باقر ملبوبی (ره) از جناب ثقه لحسایی نقل می کند: در خواب دیدم حضرت بی بی عالم زهرا مرضیه عَلَيْهَا را پیراهنی از فرزندش به دست دارد و از ظلم امت شکایت می کند (261).

226- مجلسی، روضه وداع بخوان!

مرحوم حاج شیخ عباس قمی (ره) در کتاب «منتهی الامال» نوشته است: میرزا یحیی ابهریست در عالم رؤیا علامه مجلسی (ره) را در صحن مطهر حضرت سیدالشهدا عَلَيْهِ در طرف پایین پای حضرت در اطاق روضه الصفا نشسته و مشغول تدریس است، سپس مشغول موعظه شد و چون خواست

شروع به مصیبت کند، یک وقت کسی آمد و گفت: حضرت صدیقه طاهره علیها السلام فرمودند: اذکر المصائب المشتملة علی وداع ولدی الشهید، ذکر کن مصایبی را که مشتمل بر وداع فرزند شهیدم باشد». مرحوم مجلسی نیز مصیبت وداع را ذکر کرد و خلق زیادی جمع بودند و گریه شدیدی نمودند که مثل آن روز در عمرم ندیده بودم ⁽²⁶²⁾.

227- درخواست انتقام از قاتلان حسین

ابان بن عثمان گوید:

امام صادق علیه السلام فرمود: چون روز قیامت شود، خداوند تمامی اولین و آخرین را در سرزمین واحدی گرد آورد، سپس جارچی را فرمان دهد و او صدا زند: چشمانتان را فرو خوابانید و سرهای خود را به زیر اندازید تا فاطمه دخت محمد صلی الله علیه و آله و سلم از صراط عبور کند.

امام صادق علیه السلام فرمود: پس تمام آفریدگان چشمان خود را فرو خوابانند و فاطمه علیها السلام در حالی که بر مرکبی از مرکب های بهشتی سوار شده و هفتاد هزار فرشته وی را مشایعت می کنند، وارد صحنه محشر می شود. سپس در جایگاهی شریف از جایگاههای قیامت توقف کند و از مرکبش فرود آید و پیراهن خونین حسین بن علی علیه السلام را به دست گیرد و گوید: ای پروردگار من! این پیراهن فرزند من است و تو می دانی که با او چه ها شد!

از جانب خدای عزوجل ندا آید: ای فاطمه! من خرسندی تو را خواهانم. عرض می کند: ای پروردگار من! برای من از قاتلش انتقام بگیر.

خداوند به پاره ای از آتش فرمان می دهد تا از دوزخ بیرون آمده و تمام کشتندگان حسین بن علی علیه السلام را مانند پرنده ای که دانه از روی زمین بر می چیند می رباید. سپس همه را بسوی آتش برده و آنان در آتش به انواع عذاب

معذب شوند. آن گاه فاطمه علیها السلام بر مرکب خود سوار می شود، در حالی که فرشتگان مشایعت کننده با او هستند و فرزندان آن حضرت از جلو و دوستان فرزندان از طرف راست و چپ وی می باشند، داخل بهشت می گردد ⁽²⁶³⁾.

ب: فاطمه زهرا علیها السلام در سوگ مادر و پدر

228- در سوگ مادر

امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی که خدیجه علیها السلام وفات کرد، حضرت فاطمه خودش را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می چسباند و پیرامون او می چرخید و می گفت: بابا! مادرم کجاست؟ و پیامبر نیز پاسخی نمی داد. ولی پیوسته فاطمه علیها السلام می گفت: بابا! مادرم کجاست؟ و پیامبر نمی دانست در پاسخ او چه بگوید.

ناگاه جبرئیل فرود آمد و گفت: خدایت دستور می دهد که به فاطمه سلام برسانی و بگویی مادرت در قصبه ای است که گرهایش از طلا و ستونش از یاقوت سرخ می باشد و در کنار آسیه همسر فرعون و مریم دختر عمران قرار دارد.

حضرت فاطمه علیها السلام نیز در پاسخ گفت: ان الله هو السلام و منه السلام و الیه السلام ⁽²⁶⁴⁾.

229- خواب دیدن قرآنی که مفقود شد

در مراجعت از حجة الوداع پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به خانه فاطمه علیها السلام آمد و در آن لحظه همین سوره اذا جاء نصر الله والفتح را خواندند، آه و ناله از زهرای عزیز بلند شد. همسران پیامبر از علت آن پرسیدند. فرمود: پدرم مرا از رحلت خود باخبر کرد.

تا شبی از شبها فاطمه زهرا علیها السلام در عالم رؤیا دید، قرآنی در دست دارد و آن را می خواند. ناگهان قرآن از دستش افتاد و مفقود شد. حضرت وحشت زده از خواب بیدار شد. به محضر پدر آمد و خواب خود را برای ایشان تعریف کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: فاطمه جان! آن قرآن منم که به زودی از نظر تو مفقود خواهد شد ⁽²⁶⁵⁾.

230- گریستن ملائکه همراه با فاطمه

فاطمه زهرا علیها السلام در کنار بستر پدر نشسته بود و اشک می ریخت. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دست او را گرفت و به سینه خود چسباند و مدتی بی حال شد. فاطمه زهرا علیها السلام سرش را جلو برد و گفت: یا ابتاه! جوابی نیامد. عرض کرد: جان من به فدایت، سخنی بگو. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چشمش را باز کرد و فرمود: دخترم! گریه مکن، زیرا همه ملائکه با تو گریه می کنند.

سپس دست مبارکش را به صورت حضرت فاطمه علیها السلام کشید و اشکش را پاک کرد و به او بشارت داد و فرمود: اول کسی که از اهل بیت من به من ملحق شود، تو هستی. و عرض کرد: خدایا، فاطمه را در دوری از من صبر بده. و ای فاطمه! وقتی روح مرا قبض کردند، بگو: انا لله و انا الیه راجعون ⁽²⁶⁶⁾.

231- گریه فاطمه در کنار بستر پدر

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آخرین شب زندگی اش، علی، فاطمه و حسنین علیهم السلام را نزد خویش خواند و در گوش فاطمه علیها السلام رازها گفت. سپس علی علیه السلام را فرا خواند و در حالی که گریه می کرد، فرمود: علی جان! گریه ات برای چیست؟ اینک هنگام فراق و جدایی من و تو رسیده است، اما گریه و اندوهم برای تو و دخترم فاطمه است، چرا که پس از من حقوق شما را ضایع نمایند.

آن گاه به فاطمه علیها السلام فرمود: پدرت به قربانت! به خدا سوگند که خدایم انتقام تو را خواهد گرفت و با خشم تو خشم می گیرد.

علی علیه السلام می فرماید: فاطمه آن چنان می گریست که احساس کردم آسمان و زمین برایش می گریند. من صدای گریه ملایکه را می شنیدم و بدون تردید جبرئیل در آن موقعیت حساس پیامبر صلی الله علیه و آله را تنها نگذاشته بود.

آخرین لحظه های حیات پیامبر صلی الله علیه و آله فرا رسید، فرمود: یا علی! مرا در خانه ام به خاک بسپار و مراسم غسل و کفن و نماز را بر پای نما ⁽²⁶⁷⁾.

232- گریه پیامبر از سیلی خوردن بر گونه فاطمه

امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: من، فاطمه، حسن و حسین نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم. آن حضرت به ما رو کرد و گریست. من گفتم: چرا گریه می کنید یا رسول الله؟

فرمود: می گریم برای آنچه با شما عمل می شود.

گفتم: آن چه باشد یا رسول الله؟

فرمود: گریه کنم از ضربتی که بر فرق تو زند و از سیلی که بر گونه فاطمه زند و از نیزه ای که بر ران حسن زند و زهری که به او نوشاندند و از قتل حسین.

اهل بیت گریستند. گفتم: یا رسول الله! خدا ما را نیافریده جز برای بلا.

فرمود: مژده گیر ای علی! که خدای عزوجل با من عهد کرده که دوستت ندارد جز مؤمن و دشمنت ندارد جز منافق. ⁽²⁶⁸⁾

233- دلداری پیامبر به فاطمه

جابر انصاری می گوید: هنگام وفات رسول اکرم ﷺ فاطمه علیها السلام کنار بستر پیامبر ﷺ بود، و با اندوهی جانکاه می گفت: وا کرباه لکربک یا ابتاه! آه و فغان از رنج و مصیبت تو ای پدر جان!.

پیامبر ﷺ به فاطمه علیها السلام فرمود: پس از امروز، پیامبر دیگر غمی ندارد. ای فاطمه! نباید در وفات پیامبر گریبان چاک کرد و سیلی به صورت زد و واویلا گفت، ولی تو همان سخنی را بگو که پیامبر ﷺ در مرگ پسرش ابراهیم گفت: «دیدگان اشک می ریزند و دل به درد می آید، ولی سخنی نمی گویم که پروردگار را به خشم آورد، و ما در مصیبت تو ای ابراهیم اندوهناکیم» (269).

234- گریه بر بالین پدر

رسول اکرم ﷺ در بستر بیماری که موجب رحلت ایشان، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهما السلام را نزد خود خواند و به تمام کسانی که در اتاق بودند، فرمود: بیرون روید و به ام سلمه فرمود: جلوی در اتاق بایست و نگذار کسی داخل شود.

سپس به علی علیهما السلام فرمود: علی جان! نزدیک بیا. علی نزدیک آمد، آن گاه دست فاطمه علیها السلام را گرفته و بر سینه خود نهاد و مدتی طولانی بر همان حال بود. سپس دست علی علیهما السلام را به دست دیگر خود گرفته و خواست سخن بگوید که گریه به شدت بر وی هجوم آورد و مجال و مهلت سخن گفتن نداد. آن گاه فاطمه علیها السلام نیز به شدت گریه کرد و از گریه شدید رسول خدا ﷺ علی و حسن و حسین علیهما السلام گریه می کردند.

فاطمه علیها السلام عرض کرد: ای رسول خدا! گریه ات قلبم را تکه تکه کرد و جگرم را سوزاند. ای آقا و سالار انبیا، ای امین خدا، ای فرستاده حق، ای دوست خدا و پیامبر او! بعد از تو بر فرزندان تو چه خواهد آمد و چه لذتی بر من وارد خواهد شد و چه کسی برای علی برادر و ناصر دین تو خواهد بود و وحی خدا بعد از تو چه خواهد شد؟

فاطمه علیها السلام باز به شدت گریه کرد و خود را به روی پدر انداخته و شروع به بوسیدن وی کرد. به دنبال فاطمه زهرا علیها السلام علی و حسن و حسین علیهم السلام نیز خود را به روی پیامبر انداختند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سر خود را بلند کرد و دست فاطمه علیها السلام را که در دست خویش گرفته بود، به دست علی علیه السلام نهاد و فرمود: ای ابوالحسن! این ودیعه خدا و رسول اوست در دست تو، پس امانت پروردگار و پیامبر او را حفظ نما. ای علی! این دختر والله سیده زنان بهشت است از گذشته تا حال و آینده، اگر او را شبیه و مانندی باشد، مریم کبری است. علی جان! سوگند به خدا، من به این مقام و مرتبت نرسیدم مگر آنچه برای خود از خدا خواسته ام، برای او نیز خواستم و خدا آنچه را خواستم، به او عنایت فرمود. ای علی! فاطمه هر چه به تو بگوید انجام بده، زیرا هر چه او بگوید همان است که جبرئیل می گوید. ای علی! بدان آن کس که فاطمه از وی راضی باشد، من نیز از او راضی هستم و رضایت او رضایت خدا و ملائکه او نیز هست. برادرم علی! وای بر کسی که دخترم فاطمه را مورد ستم و ظلم قرار دهد، وای بر آن کس که حق وی به ناحق از او بگیرد. وای بر آن کس که حرمت او را هتک نماید.

آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه زهرا علیها السلام را به خود چسباند و سر او را بوسید و فرمود: پدرت فدای تو باد، فاطمه جان!

فاطمه زهرا عليها السلام در آن ساعت به شدت گریه می کرد، زیرا پدر مهربان و دلسوز خود و فرستاده پروردگار را در آستانه مرگ می دید. وی پدر خویش را با اشکهای ریزان مخاطب قرار داد و با ناله گفت: جانم فدای تو پدرم! و زندگی ام فدای تو باد پدر جان! آیا با من سخن نمی گویی؟ پدر جان! لشکریان مرگ تو را به سختی در خود گرفته اند.

رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: دختر جان! من از تو جدا می شوم، سلامم بر تو باد، بعد از من مظلوم واقع خواهی شد و بر تو ستم خواهند نمود. پاره تنم! هر کس تو را بیازارد مرا آزرده، و هر کس به تو جفا کند، بر من جفا کرده است. هر که به تو پیوندد با من پیوند و وصلت نموده، و هر که از تو ببرد و جدا شود از من جدا شده و بریده است. هر که با تو انصاف ورزد با من انصاف ورزیده، تو از منی و من از تو، تو پاره تن من و روح و روان من هستی.

لحظاتی نگذشت که علی عليه السلام برخاست و خطاب به فاطمه زهرا عليها السلام فرمود: خدای متعال اجر و پاداش شما را در مصیبت از دست دادن پدر و پیامبر زیاد گرداند. خداوند تبارک و تعالی او را به سوی خود برد.

در این هنگام صدای ضجه و گریه و ناله همه بلند شد. آن روز بزرگترین روز تاریخ و بزرگ ترین و تلخ ترین اوقات زندگانی فاطمه عليها السلام بود.

فاطمه زهرا عليها السلام در آن لحظه فرمود: پدر جان! چه زود به پروردگار خود نزدیک گردیدی. پدر جان! جنت فردوس ماءوای توست. پدر جان! جبرئیل را برای مصیبت از دست دادن تو آگاه می کنم ⁽²⁷⁰⁾.

235- اشک فراق، لبخند وصال

شیخ مفید نقل می کند: بیماری رسول خدا ﷺ سخت و وخیم شد، امیر مؤمنان علی علیه السلام در کنار بسترش بود، همین که نزدیک بود روح از بدنش مفارقت کند، به علی علیه السلام فرمود:

سرم را بر دامن خود بگیر، زیرا امر الهی فرا رسید، و چون جان من بیرون رود، آن را با دست خود بگیر و به روی خود بکش، آن گاه مرا رو به قبله بگذار، و کار (غسل و کفن) مرا خودت انجام بده و پیش از همه مردم بر جنازه ام نماز بخوان و از من جدا مشو، تا مرا به خاک بسپاری و از خداوند طلب کمک کن.

حضرت علی علیه السلام سر آن حضرت را به دامن گرفت. آن حضرت از حال رفت. فاطمه علیها السلام خود را بر آن حضرت افکند و به روی او نگاه می نمود و نوحه و گریه می کرد و این شعر (ابوطالب) را می خواند:

و ابيض يستسقى الغمام بوجهه ثمال اليتامى عصمة للارامل
«و سفیدرویی که مردم به برکت روی او طلب باران می کنند؛ او که فریادرس یتیمان و پناه بیوه زنان است».

رسول خدا ﷺ چشمش را باز کرد و با آواز ضعیف فرمود: دختر جانم! این گفتار عمویت ابوطالب است، آن را مگو، ولی این آیه را بخوان:

و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم؛ «و محمد ﷺ فقط فرستاده خدا بود؛ اگر او بمیرد و یا کشته شود، به عقب بر می گردید ⁽²⁷¹⁾؟».

در این هنگام فاطمه علیها السلام گریه طولانی کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به او اشاره کرد که نزدیک بیاید.

فاطمه زهرا علیها السلام نزدیک رفت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آهسته به او سخنی گفت که روی فاطمه علیها السلام از آن سخن شکوفا شد، سپس جان رسول خدا صلی الله علیه و آله ایلمعه لآوم لئو قبض گردید...

در حدیث آمده: به فاطمه علیها السلام گفته شد، آن سخنی که پیامبر صلی الله علیه و آله آهسته به تو گفت، چه بود که موجب خرسندی تو گردید؟

فاطمه علیها السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله به من خبر داد که من نخستین نفر از اهل بیت او هستم که به او ملحق می گردم، و بعد از او چندان نمی گذرد که به آن حضرت می پیوندم. این مژده موجب از بین رفتن اندوه من گردید ⁽²⁷²⁾.

236- اجازه گرفتن عزرائیل از فاطمه

از ابن عباس روایت شده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام بیماری لحظه ای بی هوش گردید، در آن هنگام در خانه کوبیده شد.

فاطمه علیها السلام فرمود: کیستی؟

کوبنده در گفت: مرد غریبی هستم، آمده ام از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسشی کنم. آیا اجازه می دهید به محضرش برسم؟

فاطمه علیها السلام فرمود: بازگرد که خداوند تو را بیمارزد، اکنون پیامبر صلی الله علیه و آله بیمار است.

آن شخص غریب رفت و پس از لحظه ای بازگشت و در خانه را کوبید و گفت: مرد غریبی است از پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه ورود می طلبد، آیا به غریبان اجازه ورود می دهید؟

در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله به هوش آمد و فرمود: فاطمه جانم! آیا می دانی که این شخص کیست؟ او کسی است که جمعیت ها را پراکنده می کند، لذات را درهم می شکند، این فرشته مرگ (عزرائیل) است. به خدا سوگند، قبل

از من از کسی اجازه نگرفته و پس از من از احدی اجازه نمی گیرد. به او اجازه ورود بده.

فاطمه علیها السلام به او فرمود: داخل شو، خدا تو را بیمارزد، عزرائیل مانند نسیم ملایمی وارد خانه پیامبر شد و گفت: السلام علی اهل بیت رسول الله؛ «سلام بر خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم» (273).

237- نخستین کسی که به پیامبر ملحق شد

در آن مرضی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دار دنیا رحلت کرد، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به حضور پدر آمد، و پیامبر مطلبی در گوش او فرمود که خندان شد! عایشه می گوید: من از علت تبسم فاطمه علیها السلام سؤال کردم؟ آن حضرت فرمود: الان صلاح نیست.

وقتی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رحلت کرد، من راجع به آن تبسم از او پرسیدم. حضرت زهرا علیها السلام فرمود: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خبر وفاتش را به من داد گریان شدم؛ چون فرمود: «تو اولین کسی هستی از اهل بیتم که به من ملحق می شوی، خندان شدم» (274).

و از ابن عباس روایت شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم زمان مرگ صدیقه طاهره علیها السلام را هم تعیین کرده و به دخترش فاطمه زهرا علیها السلام فرمود: «دخترم گریه نکن! بعد از من هفتاد و دو روز بیشتر عمر نمی کنی تا به من ملحق شوی» و از این خبر زهرا علیها السلام متبسم شد (275).

ج: فاطمه زهرا علیها السلام در سوگ پدر

238- پیراهنش را می بویید

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: پیکر مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در پیراهنش غسل دادم. فاطمه علیها السلام همان پیراهن را از من خواست تا آن را ببیند. چون مشاهده کرد، بی هوش شد، بدین جهت آن را از فاطمه پنهان کردم. چشמהا از این غم گریان و دلها نالان و قلمها لرزان. سرور زنان بهشت، رهبر و مقتدای مردم، اولین کسی که قدم به بهشت می گذارد، رضایش رضای خدا و قهرش خشم خدا، روح و جان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستش را می بوسید و سینه اش را می بویید و در برابرش از جا بر می خاست و خود را فدای او می دانست، این چنین در گرداب مصایب غرق شد و کسی درد او را درک نمی کرد ⁽²⁷⁶⁾.

239- غم و اندوه وفات پیامبر

پس از وفات رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه زهرا علیها السلام در اجتماع زنان مدینه با بیان غم آلودی فرمود: همه از خداییم و به سوی او باز می گردیم، آه که با وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رشته وحی و اخبار آسمانی قطع گردید ⁽²⁷⁷⁾.

240- گریه شدید برای پدر

از فضا، خدمتکار فاطمه زهرا علیها السلام نقل شده است که درباره اندوه آن حضرت گفت: در میان مردم جهان و یاران و نزدیکان و دوستان رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم هیچ کس در فراق آن حضرت اندوهگین تر و گریان تر و نالان تر از بانویم فاطمه زهرا علیها السلام نبود. اندوه او هر لحظه تازه تر و فزون تر می شد و گریه او شدت می یافت ⁽²⁷⁸⁾.

241- فاطمه یکی از پنج نفر گریه کنندگان

فاطمه زهرا علیها السلام با گریه خود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عبادت می کرد. چون گریه او یاد رسول را زنده می داشت، و این خود به مکتب و ارزشهای رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جان می بخشید. گریه زهرا علیها السلام بر پدرش به حدی رسیده بود که وی را در شمار پنج نفر از گریه کنان جهان، یعنی آدم و یعقوب و یوسف و علی ابن الحسین علیهم السلام جای داده اند ⁽²⁷⁹⁾.

242- دیدن پدر در حالت رؤیا

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام فرموده است:

پس از رحلت پدرم در حالی که بین خواب و بیداری بودم، مشاهده کردم که پدر بزرگوارم بر من وارد شده است و من بدون اختیار فریاد کشیدم: ای پدر! خبر آسمان از ما قطع شد. در این هنگام فرشتگانی آمدند که دو فرشته در پیش روی آنان بود و پدرم را به سوی آسمان بردند، من سر بلند کردم، ناگهان قصرهای محکم و استواری دیدم، بعد پدرم فرمود: این مکان تو و شوهرت و دو فرزند و دوستدارانت می باشد، خرسند باش که چند صباح دیگر بر من وارد خواهی شد. در این موقع از خواب بیدار شده، و رؤیایم را برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل کردم ⁽²⁸⁰⁾.

243- فریاد روز هشتم

زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وفات یافت، کوچک و بزرگ ضجه زدند و گریه ها کردند و این مصیبت بر نزدیکان و اصحاب و دوستان و یاران و خویشان بس شدید و تاءثر آورد بود و هیچ کس را در آن روز نمی توانستی ببینی، مگر آن که گریه می کرد و یا ندبه می نمود؛ ولی کسی از اهل زمین نمی تواند گریه

کننده ای گریان تر و ندبه زننده ای نالان تر از فاطمه زهرا عَلَيْهَا بیابد. دختری که هر آن حزن تجدید گردیده و زیادت‌تر می‌شد و گریه اش شدیدتر! مدت هفت روز از رحلت رسول گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌گذشت که او در منزل نشسته بود و آنی صدای گریه و ندبه اش آرام نگرفت، و هر روز گریه اش از روز قبل زیادت‌تر می‌گردید. شب روز هشتم که شد حزن و اندوه خود را آشکار نمود، چون دیگر صبری برای او نمانده بود، پس بیرون آمد و فریاد برآورد و ضجه زد و مردم نیز ضجه می‌زدند و زنها با شیون بیرون آمده و چراغها را خاموش کردند تا چهره آنان مشخص نباشد. صدیقه طاهره عَلَيْهَا این گونه پدر را صدا می‌زد و ناله می‌کرد:

وا ابتاه! وا صفياه! وا محمداه! وا ابا القاسماه! وا ربیع الاءرامل والیتامی!
چه کسی در قبله و نمازگاه پس از شما حاضر خواهد شد؟ و چه کس به فریاد دختر عزیز مرده ات خواهد رسید؟
آن گاه حرکت کرد، به گونه ای که دامن پیراهنش به پای او می‌پیچید؛ به طوری که بر زمین می‌افتاد. از شدت گریه و ریزش اشک راه خود را نمی‌یافت تا به قبر پدر نزدیک شد. وقتی نگاهش به جای اذان افتاد، بی‌هوش بر زمین افتاد. زنان به شتاب به سوی او دویدند و آب بر صورت و سینه و پیشانی او افشاندند تا به هوش آمد ⁽²⁸¹⁾.

244- اذان نگفتن بلال جز برای فاطمه

ابن بابویه روایت کرده است: چون حضرت رسالت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از دنیا مفارقت کرد، بلال مؤذن آن حضرت امتناع کرد از اذان گفتن و گفت: اذان نمی‌گوییم از برای کسی بعد از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

پس حضرت فاطمه علیها السلام روزی فرمود: من می خواهم صدای مؤذن پدر خود را بشنوم.

این خبر به بلال رسید، شروع کرد به اذان. چون بلال الله اکبر گفت، فاطمه علیها السلام پدر خود را و ایام معاشرت آن حضرت را به یاد آورد و خود را از گریه ضبط نتوانست کرد. چون به اشهد ان محمدا رسول الله رسید، فاطمه زهرا علیها السلام نعره زد و بر رو در افتاد و غش کرد. مردم گمان کردند آن حضرت از دنیا مفارقت کرد، به بلال گفتند: ترک کن اذان را، که دختر محمد صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت. پس اذان را قطع کرد و تمام نکرد.

پس حضرت فاطمه علیها السلام به هوش آمد و بلال را فرمود که اذان را تمام کن. او نکرد و گفت: ای بهترین زنان! بر تو می ترسم که چون صدای مرا بشنوی، به اذان هلاک شوی. پس حضرت فاطمه علیها السلام او را معاف داشت (282).

245- مصیبت رحلت پیامبر

محمود بن لبید گوید: پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دختر آن بزرگوار حضرت فاطمه زهرا علیها السلام همواره کنار قبر شهدای احد می رفت و در آن جا به مناجات و راز و نیاز و دعا می پرداخت و از فراق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گریه می کرد. گوید: من در یکی از روزها برای زیارت قبر حضرت حمزه علیها السلام کنار قبر آن حضرت رفتم، دیدم حضرت زهرا علیها السلام در آن جا با سوز و گداز مشغول راز و نیاز و گریه است. صبر کردم تا ساکت شد، عرض کردم: ای سرور زنان جهان! به خدا سوگند از گریه شما رگهای قلبم پاره شد.

فرمود: ای اباعمر و! سزاوار است گریه کنم، زیرا با مصیبت رحلت بهترین پدرها رو به رو شده ام، آه! چقدر مشتاق دیدار رسول خدا هستم!

سپس سئوالاتی از آن حضرت کردم، از جمله پرسیدم: آیا رسول خدا ﷺ بعد از خود کسی را برای خلافت و رهبری تعیین کرد؟ فرمود: عجباً! آیا روز غدیر را فراموش کردید؟!

عرض کردم: نه، فراموش نکردم، ولی می خواهم سخن خاصی در این باره از شما بشنوم. فرمود: خدا را گواه می گیرم که پیامبر ﷺ فرمود:

علی خیر من اخلفه فیکم و هو الامام بعدی و سبطای و تسعة من صلب الحسين ائمة...؛ علی بهترین انسانی است که من او را در میان شما جانشین خود کردم. او امام بعد از من است و دو سبط من (حسن و حسین) و نه نفر از صلب حسین، امامان به حق هستند. اگر از آنها پیروی کردید، به راه هدایت رفته اید، و اگر مخالفت کردید، تا روز قیامت بین شما اختلاف خواهد افتاد».

امام صادق علیه السلام فرمود: فاطمه زهرا علیها السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در هر هفته، روزهای دوشنبه و پنج شنبه، دوبار کنار قبر شهدای احد می رفت و آنها را زیارت می کرد و در آن جا به دعا و راز و نیاز می پرداخت ⁽²⁸³⁾.

246- بیت الاحزان، خانه غم و اندوه فاطمه

علی علیه السلام در خارج مدینه در بقیع خانه ای برای فاطمه زهرا علیها السلام ساخت که «بیت الاحزان» نامیده می شد. صبحگاهان حسنین علیهما السلام را پیش روی خود حرکت داده و با چشم گریان به بقیع رفته و در بین قبرها تا غروب گریه می کرد، شبانگاه امیرالمؤمنین علیه السلام نزد آن حضرت آمده، ایشان را به منزل می برد ⁽²⁸⁴⁾.

247- اشعار جگر سوز فاطمه در کنار قبر پدر

فاطمه علیها السلام همواره بعد از رحلت پدر، دستمال عزا بر سر می بست. از نظر جسمی روز به روز تحلیل می رفت، از فراق پدر چشمش گریان و قلبش

سوزان بود، ساعتی بی هوش و ساعتی به هوش می آمد و به پسرانش حسن و حسین علیهم السلام مکرر می فرمود:

پدر شما (رسول خدا) که شما را گرامی می داشت چه شد؟ آن که ساعت به ساعت شما را به دوش خود سوار می کرد، و از همه کس به شما مهربان تر بود، کجا رفت؟

چه شد پدر شما، که نمی گذاشت بر روی زمین راه بروید؟ (و همواره شما را به آغوش گرم خود می گرفت) دیگر نمی بینم که در این خانه را باز کند و بیابد و شما را بر دوش خود سوار کند، آن گونه که همواره شما را بر دوش خود سوار می کرد.

آن بانوی بزرگوار چنان که پدرش به او خبر داده بود، همواره غمگین و گریان بود، یک بار به یاد قطع وحی از خانه اش می افتاد، بار دیگر فراق پدر را به یاد می آورد. وقتی شب فرا می رسید و می دید که صدای دلنشین قرائت قرآن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را که همواره نیمه های شب می شنید، دیگر نمی شنود و وحشت می کرد و خود را بسیار پریشان و بینوا می یافت، پس از آن که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از عزت و شکوه بهره مند بود.

کنار قبر پدر می آمد و در سوگ او این اشعار را می خواند:

«آن کس که بوی خوش تربت (خاک قبر) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را می بوید، اگر در زمان طولانی، بوی خوش دیگری نبوید، چه خواهد شد؟ (یعنی تا آخر عمر، همین بوی خوش او را کافی است، و نیازی به بوی خوش دیگر ندارد).

آن چنان باران غم و اندوه بر جانم ریخته است، که اگر در روزهای روشن می ریخت، آن روزها مانند شب، تیره و تاریک می گردید:

به جانم ریخته چندان غم و درد و مصیبتها که گر بر روزها ریزند، گردد تیره چون شبها

و نیز می فرمود: هر گاه روزی شخصی مرد، یاد او کم می شود، ولی سوگند به خدا، از آن وقتی که پدرم رحلت کرده، یاد او زیادتر شده است.

وقتی مرگ بین من و پیامبر جدایی افکند، خودم را از فراق پیامبر حضرت محمد ﷺ تسلی می دهم و به خودم می گویم، سرانجام راه ما به سوی مرگ است، اگر کسی امروز نمیرد، فردا خواهد مرد.

و نیز می فرمود: هر وقت اشتیاقم به دیدار تو زیاد می شود، گریان به کنار قبر تو می آیم، ناله و زاری می کنم و شکوه می نمایم، ولی جواب مرا نمی دهی. گرچه در دل خاک، از من پنهان شده ای، ولی از قلب پراندوه من پنهان نیستی (و در قلبم جا گرفته ای) ⁽²⁸⁵⁾.

248- شکوه از جفای امت

یا رسول الله! پدر جان، دریغ و آه از فراق تو! ای پدر، چه بسیار بزرگ است تاریکی و ظلمتی که در مجالس پس از تو مشاهده می گردد، و من دور مانده از جناب تو دریغ و افسوس می خورم که هر چه زودتر نزد تو آیم.

پدر جان! در عزای تو ابوالحسن امیرالمؤمنین سوگوار است، پدر دو فرزندت حسن و حسین، برادر و امام برگزیده و دوست بی مانند تو، هم او که تو او را در کودکی بزرگ و تربیت کردی، سپس برادرت خواندی و از بزرگ ترین دوستان تو و محبوب ترین اصحاب تو در پیشگاه تو بود، او که در پذیرش اسلام از همه پیشی گرفته و هجرت کرد.

ای پدر بزرگوار و ای بهترین انسانها! اکنون بیا و بنگر که امام برگزیده تو را اسیر گونه به طرف بیعت تحمیلی می کشند و می برند.

پدر جان! غم سوگواری تو ما را فرا گرفته و در هم کوبیده است و گریه های مداوم، قصد جان ما را دارد، و بد روزگاری دامنگیرمان شده است.

آن گاه فریاد سختی برآورد و فرمود: فریاد یا محمد! فریاد ای دوست، فریاد ای پدر، فریاد ای ابالقاسم، فریاد ای احمد، فریاد از کمی یاران و یاوران، فریاد از ناله بسیار، فریاد از مشکلات فراوان، فریاد از مصیبت و اندوه زیاد، فریاد از مصیبت جانکاه (286).

پس از آن سخنان دردآلود و غمبار صیحه ای زد و بی هوش بر زمین افتاد (287).

249- مرثیه سرایی فاطمه پس از وفات پدر

از معاذ بن جبل نقل شده است که فاطمه زهرا عَلَيْهَا پس از وفات رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فراوان می گریست و می فرمود: آه ای پدر! پس از تو باید شکوه های دل را به حضرت جبرئیل گفت... آه! که با وفات تو خبرهای آسمانی قطع شد و دیگر برای همیشه از طرف خدا وحی فرو فرستاده نخواهد شد (288).

از انس بن مالک روایت شده است که حضرت زهرا عَلَيْهَا پس از وفات پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با غم و اندوه می گریست و می فرمود: آه ای پدر!... پدرم دعوت پروردگار را لبیک گفت و در فردوس برین منزل کرد.

ای پدر! پس از تو با جبرئیل باید درد دل نمود.

پس از مراسم تدفین خطاب به انس فرمود: ای انس! آیا دلتان آمد که خاک بر روی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بریزند (289)؟

250- زبان حال فاطمه

صَبَّتْ عَلَيَّ مَصَائِبٌ وَلَوْ صَبَّتْ عَلَيَّ الْإِيَّامُ لَصَرْنَ لِيَالِيَا
آن قدر مصیبتها و غمها و رنجها بر من وارد شد، که اگر بر روزگار وارد می شد، هر آینه شب تار می گردید (290).

د: مصایب فاطمه زهرا علیها السلام پس از رحلت پدر

251- هجوم به خانه فاطمه

پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله جریاناتی پیش آمد که منجر به بیعت با ابوبکر گردید. امام علی علیه السلام که جانشین بر حق پیامبر بود، از خانه بیرون نیامد و طبق وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه به تنظیم و جمع آوری قرآن پرداخت. عمر به ابوبکر گفت: همه مردم با تو بیعت کرده اند جز این مرد (علی و اهل بیت او)، شخصی را نزد او بفرست که بیاید و بیعت کند.

ابوبکر پسر عموی عمر را که «قنفذ» نام داشت، برای این کار انتخاب کرد و به او گفت: نزد علی علیه السلام برو و بگو: دعوت خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله را اجابت کن. قنفذ چند بار از طرف ابوبکر نزد علی علیه السلام رفت و پیام ابوبکر را ابلاغ کرد، ولی علی علیه السلام از آمدن نزد ابوبکر امتناع ورزید.

عمر خشمگین برخاست و خالد بن ولید و قنفذ را طلبید و به آنها امر کرد تا هیزم و آتش بردارند، آنها اطاعت کردند و هیزم و آتش برداشته و همراه عمر کنار در خانه فاطمه علیها السلام رهسپار شدند. فاطمه علیها السلام پشت در بود، هنوز شال عزا از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله بر سرش بود و از فراق پیامبر صلی الله علیه و آله سخت نحیف و ناتوان شده بود. عمر سر رسید و در را زد، و فریاد بر آورد: ای پسر ابوطالب! در را باز کن.

فاطمه زهرا علیها السلام فرمود: ای عمر! ما را با تو چه کار؟ چرا دست از ما برنمی داری، با این که ما عزادار هستیم؟

عمر گفت: در را باز کن، وگرنه آن را به روی شما می سوزانم.

هر چه فاطمه علیها السلام نصیحت کرد، عمر از تصمیم خویش منصرف نشد. سپس آتش طلبید و در خانه را به آتش کشید، آن گاه در نیم سوخته را فشار داد و بدن نازنین فاطمه علیها السلام بین فشار در و دیوار قرار گرفت ⁽²⁹¹⁾.
عمر در ضمن نامه ای برای معاویه، چگونگی برخورد خود با فاطمه علیها السلام را چنین بیان می کند:

«... به فاطمه که پشت در بود، گفتم: اگر علی از خانه برای بیعت بیرون نیاید، هیزم فراوانی به این جا می آورم و آتشی برافروزم و خانه و اهلش را بسوزانم، و یا این که علی را برای بیعت به سوی مسجد می کشانم، آن گاه تازیانه قنقد را گرفتم و فاطمه را با آن زدم، و به خالد بن ولید گفتم: تو و مردان دیگر هیزم بیاورید، و به فاطمه گفتم: خانه را به آتش می کشم... همان دم دستش را از در بیرون آورد تا مرا از ورود به خانه باز دارد، من او را دور نموده و با شدت، در را فشار دادم و با تازیانه بر دستهای او زدم، تا در را رها کند، از شدت درد تازیانه ناله کرد و گریست. ناله او به قدری جانکاه و جگر سوز بود که نزدیک بود دلم نرم شود و از آن جا منصرف گردم، ولی به یاد کینه های علی و حرص او برای کشتن قریشیان (مشرک) افتادم... با پای خودم لگد بر در زدم، ولی او هم چنان در را محکم نگاه داشته بود که باز نشود. وقتی که لگد بر در زدم، صدای ناله ای از فاطمه را شنیدم که گمان کردم این ناله، مدینه را زیر و رو کرد. در آن حال فاطمه علیها السلام می گفت:

یا ابتاه! یا رسول الله! هکذا بحیبیتک و ابتک، آه! یا فضاة الیک فخذینی فقد والله قتل ما فی احشائی من حمل؛ ای پدر جان! ای رسول خدا! بنگر که این گونه با حبیبه و دختر تو رفتار می شود، آه! ای فضاة بیا و مرا دریاب که سوگند به خدا فرزندم که در رحم من بود کشته شد».

در عین حال در را فشار دادم. در باز شد. وقتی وارد خانه شدم، فاطمه با همان حال رو به روی من ایستاد، ولی شدت خشم من مرا به گونه ای کرده بود که گویی پرده ای در برابر چشمم افتاده است؛ چنان سیلی روی روپوش به صورت فاطمه زدم که گوشواره اش به زمین افتاد...».

حضرت زهرا علیها السلام فرمود: از شدت ضرب در، بر زمین افتادم و آتش زبانه می کشید و صورت مرا می سوزانید ⁽²⁹²⁾.

252- فاطمه، حامی ولایت

عمر عده ای از طلقات و منافقین را جمع کرده و به سوی خانه امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمدند و با در بسته مواجه شدند و فریاد کشیدند: یا علی! از خانه بیرون بیا، که خلیفه رسول خدا، تو را می خواند، ولی آنان در را به روی آنها باز نکردند. پس آنان هیزم آوردند و در پای در خانه نهادند و آتش تهیه کردند تا در خانه را بسوزانند.

عمر فریاد کشید: به خدا قسم اگر در را باز نکنید، آن را آتش می زنم. فاطمه علیها السلام دانست که آنها تصمیم دارند خانه را بسوزانند، حرکت کرد و در را گشود. همین که در را گشود، جمعیت او را به عقب راندند و فاطمه علیها السلام بین در و دیوار واقع شد، و سپس بر سر امام ریختند و گریبان وی را گرفتند و در حالی که او را به زمین می کشاندند به سوی مسجد بردند.

فاطمه علیها السلام بین آنها و همسرش حایل شد و گفت: به خدا قسم نمی گذارم که پسر عمویم را به زور به مسجد ببرید...

جمعیت که چنین دیدند امام را رها کردند. عمر به قنفذ دستور داد که با تازیانه فاطمه علیها السلام را بزند. قنفذ پشت و پهلو فاطمه علیها السلام را به تازیانه گرفت

تا اثر آن در جسم شریفش پیدا شد، و این ضربت بیشترین تاءثیر را در افتادن جنین او، که پیامبر او را «محسن» نام نهاده بود، داشته است (293).

253- هجوم به خانه علی

مرحوم فیض کاشانی درباره چگونگی هجوم به خانه علی علیه السلام در کتاب «علم الیقین» می نویسد:

هنگامی که فاطمه زهرا علیها السلام فهمید آنها می خواهند خانه اش را به آتش بکشند، برخاست و در را گشود، جمعیت بی آن که مهلت بدهند تا فاطمه علیها السلام خود را بپوشاند در را فشار دادند. زهرا علیها السلام برای این که در برابر نگاه نامحرمان نباشد، به پشت در رفت. عمر در را فشار داد، فاطمه علیها السلام بین فشار در و دیوار قرار گرفت، سپس عمر و همراهان به خانه هجوم بردند (294).

254- آتش زدن منزل وحی

مدائنی از سلمة بن محارب، و او از سلیمان تیمی، و او از ابن عون، چنین روایت کرده است:

ابوبکر برای بیعت گرفتن از علی علیه السلام، به دنبال وی فرستاد، پس علی علیه السلام بیعت نکرد. در این هنگام عمر با شعله ای آتش روانه خانه علی علیه السلام شد. فاطمه زهرا علیها السلام در پشت درب با او مواجه شده و گفت: ای پسر خطاب! آیا تو را در حال آتش زدن خانه ام می بینم؟!

255- حمله به خانه فاطمه

سلیم گوید: گفتم: ای سلمان! آیا حمله کنندگان به خانه فاطمه بدون اجازه داخل شدند؟

گفت: آری سوگند به عزت خدا که بر زهرا اطهر، سرپوش و چادری نبود، لیکن وی پشت در پناه گرفت، زیرا می خواست که مراعات پوشش و حجاب را

بنماید. وقتی که او را دیدند، به شدت او را در میان در و دیوار فشردند که به جانم سوگند نزدیک بود که با حسرت از دنیا برود. فریاد زد: ای فضا! مرا بگیر، قسم به خدا که جنینم را کشتند.

پس محزون و غمناکیم که دختر رسول خدا ﷺ جنینش را که «محسن» نامیده اند، سقط نمود⁽²⁹⁵⁾.

256- دفاع از حریم اهل بیت

مروان بن عثمان گوید: چون مردم با ابی بکر بیعت کردند، علی علیه السلام و زبیر و مقداد داخل منزل حضرت فاطمه علیها السلام شدند و از بیرون آمدن خودداری نمودند. عمر بن خطاب گفت: خانه را به روی آنان آتش زنید. در این هنگام زبیر شمشیر به دست بیرون شد، ابوبکر گفت: این سگ را بگیرید، مهاجمان به او حمله آوردند، پای زبیر لغزید و به زمین خورد و شمشیر از دستش افتاد، ابوبکر گفت: شمشیر او را به سنگ بزنید، و آن را به سنگ کوبیدند تا شکست.

علی بن ابی طالب علیه السلام از منزل به سوی دهات نجد بیرون شد و در راه با ثابت بن قیس بن شماس بر خورد کرد. ثابت گفت: یا اباالحسن چه شده؟ فرمود: می خواهند خانه ام را بر من آتش بزنند و ابوبکر بر فراز منبر نشسته و مشغول بیعت گرفتن از مردم است، و نه از این حمله ها جلوگیری می کند و نه محکوم می نماید. ثابت گفت: هرگز دست از تو برندارم تا در راه دفاع از تو کشته شوم.

پس با هم به مدینه بازگشتند. چون به منزل رسیدند، دیدند فاطمه ع کنار درب خانه ایستاده و خانه از مهاجمان خالی شده است و آن حضرت صدامی زند: هرگز قومی را زشت بر خوردتر از شما سراغ ندارم، شما پیکر رسول خدا ص را نزد ما رها ساخته و میان خود مصمم شدید که حکومت را تنها از آن خود بدارید و ما را به امارت نگمارید، و هیچ از ما در این باره نظر خواهی نکردید و به سر ما آوردید آنچه آوردید و هیچ حقی برای ما در نظر نگرفتید!

(296)

257- بیان مصیبت از زبان فاطمه

در کتاب «ارشاد القلوب» نقل شده که فاطمه ع فرمود:

هیزم بسیار به در خانه ما آوردند، تا خانه و اهلش را بسوزانند، من پشت «در» ایستاده بودم، و آن قوم مهاجم را به خدا و رسولش، سوگند می دادم که دست از ما بردارند و ما را یاری نمایند. عمر، تازیانه را از دست قنغد غلام آزاد شده ابوبکر گرفت و با آن بر بازویم زد و اثر آن چون رگه های بازوبند در بازویم باقی ماند. آن گاه لگدی به در زد و در را به طرف من فشار داد. در این هنگام به صورت بر زمین افتادم، در حالی که فرزند در رحم داشتم. آتش زبانه می کشید و صورتم را می سوزانید، او با دستش مرا می زد، گوشواره ام قطع و پراکنده شد، درد مخاض مرا فرا گرفت، محسنم بی گناه، سقط و کشته شد ⁽²⁹⁷⁾.

258- تهدید به قتل علی

پس از حمله عمر به خانه فاطمه ع، جمعیت از ناله حضرت زهرا ع و استغاثه اش به رسول خدا ص از مظالم دستگاه خلافت، در حالی که سخت می گریستند و نزدیک بود دلهایشان پاره شود... پراکنده شدند، و فقط عمر با

گروهی باقی ماند. پس علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را از خانه خارج کردند و او را پیش ابوبکر بردند و به او گفتند: بیعت کن.

گفت: من بیعت نمی کنم.

گفتند: قسم به خدایی که جز او خدایی نیست، گردنت را می زنیم.

گفت: بنده خدا و برادر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را می کشید؟

گفت: بنده خدا درست، و اما برادر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خیر.

ابوبکر ساکت بود و چیزی نمی گفت. عمر به ابوبکر گفت: آیا فرمانت را در

موردش صادر نمی کنی؟

ابوبکر گفت: تا هنگامی که فاطمه در کنارش است، او را به چیزی وادار نمی

کنم.

پس علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به طرف قبر رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رفت، در حالی که با صدا گریه

می کرد و می گفت: پسر مادرم! این قوم مرا خوار کردند و در فشار قرار دادند

و نزدیک بود مرا به قتل برسانند و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بیعت نکرد، تا آن که فاطمه زهرا

عَلَيْهَا السَّلَامُ رحلت نمود ⁽²⁹⁸⁾.

259- نفرین حضرت زهرا

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: وقتی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را از خانه اش بیرون آوردند، تمام

بانوان بنی هاشم از خانه ها بیرون آمدند تا نزدیک قبر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رفتند.

حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ صدا زد: پسر عمویم را آزاد کنید، قسم به خداوندی که

محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به حق مبعوث نمود، اگر او را رها نکنید، مویم را پریشان می

کنم، و پیراهن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بر سرم می افکنم، و در درگاه خدا ناله می کنم.

ناقه صالح پیغمبر در پیشگاه خدا، گرامی تر از فرزندان من نیست.

سلمان می گوید: نزدیک فاطمه علیها السلام بودم، سوگند به خدا دیدم که پایه دیوارهای مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از زمین جدا و گشوده می شود، که اگر کسی خواسته باشد می تواند از زیر آن عبور نماید. نزدیک رفتم و عرض کردم: ای بانوی بزرگوار و ای سرور من! خداوند پدرت را مایه رحمت جهان قرار داد، شما سبب عذاب مردم نشوید.

فاطمه علیها السلام به خانه خود مراجعت نمود، و شکاف مسجد به هم پیوست، به طوری که غبار از پایه مسجد برخاست و در بینی ما رفت ⁽²⁹⁹⁾.

260- دفاع فاطمه از علی

حضرت زهرا علیها السلام در ضمن حدیثی طولانی فرمودند: به خدا سوگند اگر می گذاشتند حق در جای خود استقرار یابد و از خاندان پیامبرش پیروی می کردند، هیچ گاه دو نفر درباره خدا اختلاف پیدا نمی کردند، گذشتگان از گذشتگان و آیندگان یکی پس از دیگری به ارث می بردند، تا این که قائم ما، که نهمین نفر از فرزندان حسین است، قیام کند. اینان آن کس را که خداوند مؤخر داشته، مقدم دانسته و آن کس را که خداوند مقدم دانسته، مؤخر نموده اند ⁽³⁰⁰⁾.

البته موارد دفاعی که از آن حضرت نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده، نه از آن جهت بوده که می خواسته از شوهرش دفاع کند، بلکه به خاطر دفاع از امامت و پیشوایی امت بوده است. آن حضرت نقش بزرگی در دفاع از امیر مؤمنان علی علیه السلام در گفتار و رفتارش نسبت به حوادثی داشت که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اتفاق افتاد. حوادثی همچون هجوم بر خانه وحی، مورد ضرب و جرح قرار گرفتن و سقط جنین، و دیگر رویدادهایی که دل هر انسانی را که از فطرت انسانیت منحرف نشده باشد. اعم از مسلمان و غیر مسلمان، به درد آورده، می سوزاند! ⁽³⁰¹⁾.

261- استمداد فاطمه از انصار

حضرت علی علیه السلام شبها فاطمه علیها السلام را سوار بر چهارپایی می کرد و در مجالس انصار می گردانید و از آنها می خواست که از او پشتیبانی کنند. آنها در پاسخ می گفتند: ای دختر پیامبر! بیعت ما با این مرد (ابوبکر) انجام شد و کار از کار گذشت. اگر شوهر و پسر عمومی تو قبل از ابوبکر به سوی ما سبقت می گرفت، ما به او مراجعه می کردیم و رهبری او را می پذیرفتیم. علی علیه السلام در پاسخ آنها می فرمود: آیا من جنازه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خانه اش رها کنم و آن را دفن نکرده بگذارم و به سوی شما بیایم و با مردم درباره حاکمیت به جای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایلعلاوم لئو منازعه کنم؟! حضرت فاطمه زهرا علیها السلام فرمود: ابوالحسن علیه السلام لازم و سزاوار بود که تجهیزات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را انجام دهد، ولی مهاجر و انصار کاری کردند که خداوند آنها را باز خواست و مجازات خواهد کرد ⁽³⁰²⁾.

262- داغی که کهنه نگرید

از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به بعد، فاطمه زهرا علیها السلام را کسی خندان و گشاده رو ندید و به همین حالت تا زمانی که در قید حیات بود، از غم پدر گریان بود. رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن قدر بر دختر گرامی اش گران تمام شد، که وقتی نگاه مبارکش بر محراب و منبر و جای اذان پیامبر افتاد، بی هوش بر زمین افتاد.

زنان به سرعت به سوی وی دویدند و آب به صورت مبارکش پاشیدند تا به هوش آمد. آن گاه بر خاست و فرمود: پدرجان! بعد از تو از دنیا نفرت دارم، تا زمانی که نفس دارم، برای تو گریه خواهم نمود. پدرجان! شوق من نسبت به تو پایانی ندارد و حزن و غم من بعد از تو به آخر نمی رسد ⁽³⁰³⁾.

263- ابلاغ پیام فاطمه توسط زنان مهاجر و انصار

سوید بن غفله می گوید: پس از عیادت زنان مهاجر و انصار از حضرت زهرا علیها السلام، زنان عیادت کننده سخنان فاطمه علیها السلام را به شوهران و مردان خود رساندند. جمعی از بزرگان مهاجر و انصار برای عذر خواهی به حضور آن بزرگوار آمده گفتند: ای سرور زنان جهان! اگر علی علیه السلام زودتر خود را برای مقام خلافت در معرض قرار می داد، ما با او بیعت نموده و به سوی هیچ کس عدول نمی کردیم ولی ابوبکر پیش دستی کرد و ما با او بیعت کردیم (و کار از کار گذشت).

فاطمه علیها السلام به آن عذر تراشان فرمود: از من دور شوید! دیگر بر شما عذری باقی نمانده و بعد از تقصیر و کوتاهی جایی برای عذر نمی ماند. (چرا از آغاز گول خوردید؟ آیا با آن همه حجت و دلیل، باز بیراهه رفتن قابل عذر است؟!)

264- دریده شدن حجاب خداوند

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به نقل از پدر بزرگوارش امام صادق علیه السلام در ضمن حدیثی طولانی چنین فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به هنگام رحلت از این دنیا فرمود: «آگاه باشید که در خانه فاطمه، در خانه من و خانه اش خانه من است. هر کس هتک حرمت او را کند، حجاب خداوند را دریده و هتک حرمت خدا را کرده است».

عیسی که راوی این حدیث است می گوید: حضرت موسی بن جعفر علیه السلام مدتی طولانی گریست و بقیه سخن حضرت رسول را قطع کرده فرمود: به خدا سوگند که حجاب خداوند هتک شد، به خدا سوگند حجاب خدا هتک شد، به خدا سوگند حجاب خداوند هتک شد، ای مادر! درود خداوند بر او باد ⁽³⁰⁴⁾.

265- چه کسی دختر پیامبر خدا را زد؟

امام حسن مجتبی علیه السلام، در مجلس معاویه به مغیره بن شعبه خطاب کرده و می فرماید:

تو بودی که فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را زدی تا خون از بدن او جاری شد و آنچه که در شکم داشت سقط نمود، و تو چیزی به جز خار نمودن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، مخالفت با دستورات وی و هتک حرمت او در نظر نداشتی. مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به وی نفرموده بود که «تو سرور زنان اهل بهشتی» به خدا سوگند که سرنوشت تو در آتش جهنم است ⁽³⁰⁵⁾.

266- عضو ولایت

ام سلمه بر حضرت زهرا علیها السلام وارد شده، عرض کرد: ای دختر رسول خدا! چگونه صبح کردی؟ فرمود: صبح کردم بین غم از دست دادن پیامبر و غصه جانشین او که مورد ستم قرار گرفته است. به خدا سوگند، پرده احترام او دریده شده و امامت و پیشوایی اش ربوده گشته است ⁽³⁰⁶⁾.

267- تاءسف ابوبکر بر آتش زدن خانه فاطمه

زمانی که ابوبکر پسر ابی قحافة مریض بود، همان مرضی که در آن مرد، به عیادت او رفته، به او سلام کردم و از او جویای حال شدم. وی با سختی نشست، من گفتم: الحمد لله حالت خوب است...

ابوبکر گفت: ... همانا من بر چیزی از دنیا تاءسف نمی خورم، مگر بر سه کار که انجام داده ام و ای کاش انجام نداده بودم و سه کار که انجام ندادم و ای کاش انجام داده بودم، و سه چیز که ای کاش از رسول خدا پرسیده بودم.

اما آن سه کار که انجام دادم و ای کاش انجام نداده بودم: پس ای کاش به خانه فاطمه عَلَيْهَا حمله ور نشده بودم و آن جا را ترک می کردم اگر چه علیه من پیمان جنگ بسته می شد ⁽³⁰⁷⁾.

268- فاطمه در خواب یکی از عالمان

حضرت آیت الله سید مرتضی فیروز آبادی، یکی از استوانه های علم در حوزه علمیه نجف بود و قبل از انقلاب به دست عوامل بیگانه از حوزه علمیه نجف اخراج شد و در حوزه علمیه قم درس خارج می فرمود.

در کشکول زاهدی می گوید: من بارها از خود آیت الله فیروزآبادی شنیدم که می فرمود: زمانی که در نجف اشرف بودم، یک شب در عالم رؤیا دیدم در منزل شخصی خود، مجلسی اقامه شده و در آن مجلس حضرت فاطمه عَلَيْهَا با چادر نشسته است. افرادی از مؤمنین به صف ایستاده، یکی یکی آمده عرض ادب می کنند و می روند. چون همه رفتند، حضرت چادر را کنار زد. از این عمل بی بی متوجه شدم که چون من به آن حضرت محرمم، لذا این عمل را انجام داد.

چه جمالی! در عالم خواب گفتم: صورتش شبیه به صورت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است.

سپس جلوتر رفته و عرض کردم: مادر! آیا این که قریب به هزار و چهار صد سال است خطبا می گویند، شوهرت علی عَلَيْهِ را با سر بی عمامه و دوش بی ردا و ریسمان به گردن به مسجد بردند، صحت دارد؟

بی بی فرمود: استحقروا ابا الحسن بعد رسول الله؛ علی را بعد از رسول خدا تحقیر کردند! من به فارسی می گفتم و حضرت عربی جواب می داد.

عرض کردم: مادر! قریب هزار و چهارصد سال است مورخین نوشته اند و خطبا گفته اند که آن نانجیب به بازوی شما تازیانه زد و سیاه شد، و فی عضدها کمثل الدملیج.

فرمود: بلی.

آن گاه دست راست را از آستین بیرون آورد، دیدم هنوز بازوی مادرم سیاه و کبود است (308).

ه: مصایب غصب فدک

269- بخشیدن فدک به فاطمه

امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان از جنگی بر می گشتند در منزلی فرود آمدند و غذا خوردند. جبرئیل فرود آمد و فرمود: ای محمد! برخیز و سوار شو.

حضرت، سوار شد و جبرئیل با او بود. به وسیله طی الارض به فدک رسید. هنگامی که اهل فدک شنیدند سواری به طرف آنها می آید، خیال کردند دشمن، آنها را غافلگیر کرده، لذا درهای شهر را بستند و کلیدها را به پیرزنی که در بیرون شهر زندگی می کرد، سپردند و به بالای کوهها پناه بردند. جبرئیل نزد پیرزن آمد و کلیدها را از وی گرفت و دروازه های شهر را باز کرد و پیامبر را در خانه های آنها گردانید. جبرئیل فرمود: یا محمد! این جا را خداوند از آن تو قرار داده است؛ چون مسلمین جنگ نکردند و خدا آن را به تو بخشید. جبرئیل پیامبر را در خانه ها و کوچه های آنها گردانید و درها را بست و کلیدها را به پیامبر سپرد.

رسول خدا ﷺ نیز آن را در غلاف شمشیرش قرار داد. سپس سوار شد و باز هم زمین زیر پای او پیچیده شد و به یارانش ملحق گردید و هنوز آنها برنخاسته بودند. حضرت فرمود: «به فدک رفته‌ام و خداوند آن را به من بخشید». منافقین به حضرت، کنایه و طعنه زدند.

رسول خدا ﷺ فرمود: «این هم کلیدهای آن».

بعد سوار شدند و به مدینه برگشتند.

پیامبر اکرم ﷺ نزد حضرت فاطمه علیها السلام رفت و فرمود: دخترم! خدا فدک را به پدرت بخشیده و به او اختصاص داده است و مسلمان را در آن سهمی نیست. هر چه می‌خواهی درباره آن انجام بده. چون من به مادرت خدیجه، مهرش را مقروض بودم. فدک را عوض مهر مادرت به تو می‌دهم. از آن تو و فرزندان باشد. بعد پوستی را خواست و خطاب به علی علیه السلام فرمود: «بنویس، رسول خدا ﷺ فدک را به دخترش فاطمه بخشید».

علی علیه السلام، غلام پیامبر و ام ایمن شاهد این جریان بودند. پیامبر اکرم ﷺ در مورد ام ایمن فرمود: «ام ایمن اهل بهشت است».

اهل فدک با حضرت بر بیست و چهار هزار دینار در سال، صلح کردند ⁽³⁰⁹⁾.

270- شهادت ام ایمن در مالکیت فدک

ام ایمن می‌گوید: روزی در خانه فاطمه علیها السلام در حضور رسول خدا ﷺ نشسته بودم. در این هنگام جبرئیل نازل شده، گفت: ای محمد، به پا خیز! خداوند به من دستور داده تا با دو بالم حدود فدک را برایت مشخص سازم. رسول خدا ﷺ به همراه جبرئیل برخاسته بیرون رفتند، چیزی نگذشت که مراجعت فرمود.

فاطمه علیها السلام پرسید: پدر جان! کجا تشریف بردید؟

حضرت فرمود: جبرئیل با دو بالش حدود فدک را برایم مشخص کرد.
 فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ گفت: ای پدر! من می ترسم پس از تو دچار تنگدستی و
 نیازمندی گردم، آن را بر من تصدق فرما!
 حضرت فرمود: بسیار خوب! آن جا برای تو صدقه و خالصه باشد.
 فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ آن را قبض کرده، پذیرفت.
 رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روی به من کرده و فرمود: ای ام ایمن! بر این مطلب گواه
 باش و تو با علی نیز شاهد این موضوع باشید ⁽³¹⁰⁾.

271- دسیسه ابوبکر و عمر برای غصب فدک

چند روزی از وفات جانسوز خاتم الانبیاء محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نگذشته بود
 (چنان که می دانید ابوبکر با دسیسه های عمر) با زور و ظلم و تعدی جلالت بر
 تخت خلافت نشست و خود را خلیفه پیامبر خواند و مردمان ناآگاه هم از او
 متابعت کرده و بیعت نمودند و او تصمیم گرفت «فدک» را که «هبه» و یا
 «ارث» پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بر فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ بود به تصرف خود در آورده و با غصب
 کردن آن محل معین، اقتصاد خانه ولایت را به هم زد و خلافت (شوم) خود را
 تثبیت کند.

دستور داد ضوابط (زحمتکشان) آن ملک را اخراج نمایند و اگر نرفتند آنها
 را کتک بزنند. این مطلب به سمع مبارک صدیقه طاهره فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ رسید،
 آن بانوی مکرمه با حالت عصبانیت پیش ابوبکر آمده و با حجت و دلیل با او
 سخن گفته و بر کار او اعتراض نمود.

در این جا مکالمات حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ با ابوبکر را در آن مجلس اختصاراً
 نقل می شود:

مرحوم شیخ عباس قمی در کتاب بیت الاحزان می نویسد:

هنگامی که فاطمه زهرا علیها السلام از دستور ابوبکر اطلاع یافت که (ضوابط) او را از فدک خارج کرده اند، نزد ابوبکر رفت و فرمود: چرا مرا از ارث خود که پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برایم ارث گذاشته باز می داری؟ و وکیل و نماینده مرا از آن جا (فدک) خارج نموده ای؟ با این که پدر بزرگوام آن ملک را به فرمان خدا برای من قرار داده.

ابوبکر گفت: برای گفته های خودت شاهد بیاور که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن جا را ملک خاص تو قرار داده است؟

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام رفت و ام ایمن را به عنوان شاهد نزد ابوبکر آورد. ام ایمن رو به ابوبکر کرد و گفت: ای پسر قحافه! گواهی نمی دهم، مگر این که در مورد اعتبار خودم از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم استدلال کنم. تو را به خدا قسم، آیا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره من گفته است: ان ام ایمن امرأة من اهل الجنة؛ که هر آینه ام ایمن بانویی است از اهل بهشت؟

ابوبکر گفت: آری می دانم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره تو چنین گفته است.

ام ایمن گفت: شهادت و گواهی می دهم بر این که وقتی آیه و آت ذالقرسی حقه؛ ای پیامبر، حق نزدیکان خود را بپرداز» بر رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد، پیامبر خدا به امر و فرمان خدا «فدک» را بر فاطمه علیها السلام واگذار نمود و آن جا را ملک خاص فاطمه علیها السلام کرد و همچنین امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز بر همین مطلب گواهی داد و برای ابوبکر ثابت شد که فدک ملک شخصی فاطمه زهرا علیها السلام است و بر همین اساس نامه ای (قباله ای) در مورد رد فدک به فاطمه زهرا علیها السلام نوشت و به آن بانوی مکرمه و مجلله داد ⁽³¹¹⁾.

272 - ماجرای کوچه

شافعی و ابن ابی الحدید گویند: ابوبکر بعد از سخنان فاطمه علیها السلام درباره فدک متاثر شد و گریه کرد، و نوشت: «من فدک را به فاطمه رد نمودم». اما عمر نامه را گرفت و پاره کرد ⁽³¹²⁾.

شیخ مفید در یک حدیث بلند، ماجرای کوچه را چنین نقل می کند: ابوبکر، کاغذی طلبید و رد فدک را در آن نوشت و به فاطمه علیها السلام داد. حضرت فاطمه علیها السلام با گرفتن سند، از نزد ابوبکر بیرون آمد؛ ولی در راه عمر با او ملاقات کرد، و از جریان نامه پرسید. فاطمه علیها السلام فرمود: این نامه، سند رد فدک است که ابوبکر برایم نوشته. عمر گفت: آن را به من بده.

فاطمه علیها السلام امتناع ورزید. عمر با لگد به سینه و پهلوی فاطمه زد! به طوری که فرزندش محسن سقط شد! و چنان سیلی به صورت آن بانو زد که گوشواره اش شکست! سپس سند را گرفت و پاره کرد؛ و همین خشونت باعث شد که فاطمه علیها السلام بستری گردید و بعد از 75 روز بیماری، از دنیا رفت ⁽³¹³⁾.

273 - دفاع فاطمه از فدک

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: زهرا جان! تو تنها نزد ابابکر برو، او از دیگری (عمر) نرم تر است و طلب فدک کن.

چون حضرت زهرا علیها السلام به نزدش آمد و مطالبی فرمود، او گفت: راست می گویی. و کاغذی طلب کرد و سند رد فدک را به فاطمه علیها السلام بر گرداند.

چون زهرا علیها السلام از مجلس او بیرون آمد و رقعۀ فدک دستش بود. عمر او را دید و گفت: ای دختر محمد! این چه کاغذ و نامه ای است که همراه تو می باشد؟

فاطمه علیها السلام فرمود: نامه فدک است که ابابکر به من برگردانده است. عمر گفت: نامه را به من بده؛ و زهرا علیها السلام امتناع کرد. پس او با پایش بر فاطمه علیها السلام زد. در حالی که حامله به پسری به نام محسن بود، سقط شد و به این ظلم کفایت نکرد و سیلی به صورت زهرا علیها السلام زد. امام صادق علیه السلام فرمود: گویا می بینم گوشواره ای که در گوش داشت، از شدت ضربت سیلی شکست و نامه فدک را از فاطمه علیها السلام گرفت و پاره کرد. و از ضربتی که عمر به او زد 75 روز مریض شد و سپس رحلت کرد. ⁽³¹⁴⁾

274- دفاع فاطمه از حق خود

به فاطمه علیها السلام خبر رسید که ابوبکر زمین فدک را تصرف کرده است. همراه زنان بنی هاشم به راه افتاد تا به نزد ابوبکر وارد شد و گفت: ای ابوبکر! می خواهی زمینی را که پیامبر برای من قرار داده و آن را بر من از طریقی که مسلمانان با جنگ آن را تصرف نکرده اند بخشیده است از من بگیری؟ آیا نشنیده ای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: احترام هر کس با فرزندش حفظ می شود و تو می دانی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای فرزندانش جز این باقی نگذارده است.

وقتی ابوبکر گفتار او را شنید و زنان را همراه او دید، دواتی خواست تا فدک را برای او بنویسد. عمر داخل شد و گفت: ای خلیفه پیامبر، برایش ننویس تا شاهد بر ادعایش بیاورد.

فاطمه علیها السلام گفت: باشد، شاهد می آورم.

گفت: چه کسی؟

فاطمه علیها السلام جواب داد: علی و ام ایمن.

عمر گفت: شهادت زن عجمی که زبان فصیح ندارد مورد قبول نیست، علی نیز اطراف نان خودش آتش جمع می کند. (منظورش آن است که چون فدک به علی می رسد، شهادت او به نفع خودش می باشد، لذا قبول نیست (315)).

275- گواهان فاطمه در مالکیت فدک

ابوبکر به دنبال شاهدان حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ فرستاد و امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ و ام ایمن و اسماء بنت عمیس (که همسر ابوبکر بود) آمدند و به همه آنچه حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ فرموده بود شهادت دادند.

از جمله ام ایمن چنین گفت: از پیامبر شنیدم که می فرمود: «فاطمه سیده زنان اهل بهشت است». آیا کسی که سیده زنان بهشت است چیزی را که مالک نباشد ادعا می کند؟ من نیز زنی از اهل بهشتم و من هم به آنچه از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیده باشم شهادت نمی دهم.

گفت: ام ایمن! این قصه ها را کنار بگذار، به چه چیزی شهادت می دهی؟
ام ایمن گفت: ای ابوبکر! شهادت نخواهم داد تا درباره آنچه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود از تو اقرار بگیرم. تو را به خدا قسم می دهم، آیا می دانی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده است: «ام ایمن زنی از اهل بهشت است»؟
ابوبکر گفت: بلی.

ام ایمن گفت: اکنون شهادت می دهم که جبرئیل نزد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و گفت: خداوند تعالی می فرماید: و آت ذالقربی حقه؛ به کسی که با تو قرابت دارد، حقه را عطا کن». پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: منظور از ذوالقربی کیست؟
ای جبرئیل، از پروردگار سؤال کن که اینان کیستند؟ عرض کرد: ذوی القربی، فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ است. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فدک را به امر پروردگار به فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ داد، و او آن را تحویل گرفت و قبول کرد. سپس پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ای ام

ایمن و ای علی! شاهد باشید. سپس امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و اسماء، نظیر سخن ام ایمن درباره ملکیت فدک شهادت دادند ⁽³¹⁶⁾.

276- اهانت عمر به ساحت مقدس فاطمه

امیرالمؤمنین علیه السلام به حضرت زهرا علیها السلام فرمود: نزد ابوبکر برو، در حالی که تنها باشد، چرا که از عمر زودتر منفعل می شود. نزد او برو و چنین بگو: ادعای مقام پدرم و خلافت او را کرده ای و جای او نشسته ای؟ اگر فدک ملک تو هم بود و من از تو می خواستم که آن را به من ببخشی بر تو واجب بود آن را به من بدهی.

حضرت زهرا علیها السلام نزد ابوبکر آمد و این مطالب را به او گفت. ابوبکر گفت: راست می گویی. سپس ورقه ای خواست و بر آن نوشته ای مبنی بر باز گرداندن فدک نوشت.

حضرت زهرا علیها السلام نوشته را برداشت و از نزد ابوبکر بیرون آمد. عمر به آن حضرت رسید و گفت: ای دختر محمد! این نوشته ای که همراه توست چیست؟

فرمود: نوشته ای است که ابوبکر برای بر گرداندن فدک برایم نوشته است. عمر گفت: آن را به من بده. ولی حضرت ابا کرد و آن را نداد. در این جا برای گرفتن کاغذ جسارتی عظیم به فاطمه زهرا علیها السلام نمود که قلم در ادای آن گریان و زبان از گفتن آن شرمنده است.

به قیمت اهانت به ساحت اقدس بانوی جهان، عمر نوشته را از آن حضرت گرفت و ابتدا با آب دهان نوشته آن را محو کرد و سپس آن را پاره نمود ⁽³¹⁷⁾.

277 - نفرین زهرا علیها السلام بر عمر

محروم شیخ عباس قمی (ره) می نویسد:

وقتی فاطمه زهرا علیها السلام قباله فدک را از ابوبکر گرفت و از خانه او بیرون آمد، در مسیر راه به عمر بن خطاب بر خورد و آن پلید از صدقه طاهره علیها السلام پرسید: از کجا می آیی و منازعه شما با خلیفه به کجا رسید؟ بانوی بانوان فرمود: اینک نوشته ای به من داده که فدک حق من است و کسی حق مداخله در آن جا را ندارد.

عمر سخت بر آشفت و با زور و تعدی، آن نوشته را از دست فاطمه علیها السلام گرفت و پاره کرد. وقتی فاطمه زهرا علیها السلام با این جسارت و بی شرمی را از عمر دید، محزون و دل شکسته گردید و زبان به نفرین آن بی دین گشوده و فرمود:

یابن خطاب مزقت کتابی مزق الله بطنک...؛ ای پسر خطاب! نامه مرا پاره کردی، خداوند شکم تو را پاره کند».

چنان که می دانید، بعدها دعای آن مظلومه معصومه به اجابت رسید و شکم آن ظالم و ستمگر را دریدند و روح پلیدش در سقر مقرر یافت. لعنت خدا بر او و بر تمام ظالمان دنیا باد ⁽³¹⁸⁾.

278- استدلال علی علیه السلام در مورد فدک

حضرت علی علیه السلام به مسجد نزد ابوبکر آمد، دید مهاجران و انصار در اطراف ابوبکر حلقه زده اند. به ابوبکر فرمود: چرا فاطمه علیها السلام را از ملک موروثی که از پدرش به او ارث رسیده ممنوع ساخته ای، با توجه به این که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در زمان حیاتش، آن ملک را در اختیار فاطمه علیها السلام گذارده است؟!

ابوبکر گفت: فدک فییء (ملک به دست آمده و واگذاری کفار) است و به همه مسلمین تعلق دارد، اگر فاطمه علیها السلام شاهد بیاورد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن

را ملک او کرده است، ما هم آن را به او واگذار می کنیم، و گرنه او هیچ گونه حقی از آن ندارد.

حضرت علی علیه السلام فرمود: ای ابوبکر! تو درباره ما برخلاف حکم خدا در حق مسلمانان، حکم می کنی.
ابوبکر گفت: چنین نیست.

علی علیه السلام فرمود: هرگاه ملکی در دست مسلمانی باشد و در اختیار او قرار گرفته باشد و من ادعا کنم که آن ملک مال من است، از چه کسی بینه (دو شاهد عادل) می طلبی؟

ابوبکر گفت: از تو مطالبه بینه (دو شاهد عادل) می کنم.

علی علیه السلام فرمود: پس چرا از فاطمه علیها السلام در مورد ملکی که در اختیار او قرار گرفته و صاحب «ید» است مطالبه بینه می کنی، با این که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعد از او نیز، فدک تحت اختیار فاطمه علیها السلام بود، و تو از مسلمین بر اساس قوانین قضاوت در مورد ملکی که در دستشان است، مطالبه بینه (دو شاهد عادل) نمی کنی، آن گونه که از من مطالبه بینه کردی، که من ادعای ملکی که در اختیار دیگری است، نمودم.

ابوبکر در برابر این استدلال، خاموش شد و سخن نگفت.

عمر گفت: ای علی! این سخنان را رها کن که ما نیروی استدلال در برابر تو را نداریم، اگر گواهان عادل آوردی، قبول می کنیم، و گرنه فدک مال همه مسلمین است، و تو و فاطمه علیها السلام بر آن حقی ندارید.

علی علیه السلام بار دیگر خطاب به ابوبکر فرمود: آیا قرآن را خوانده ای؟
ابوبکر گفت: آری.

علی علیه السلام فرمود: به من خبر بده که این آیه (33 سوره احزاب) در شائن چه کسی نازل شده است:

انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا؛ خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد».

آیا این آیه در حق ما نازل شده، یا در حق غیر ما؟

ابوبکر گفت: در حق شما نازل شده است.

علی علیه السلام فرمود: اگر (فرضا) چند شاهد گواهی بدهند که فاطمه علیها السلام العیاذ بالله کار بدی کرده است، تو درباره فاطمه علیها السلام چگونه رفتار می کنی؟
ابوبکر گفت: «حد» الهی را بر او جاری می سازم، چنان که بر سایر زنان جاری می کنم.

علی علیه السلام فرمود: در این صورت از کافران خواهی بود.

ابوبکر گفت: چرا؟

علی علیه السلام به ابوبکر فرمود: زیرا گواهی خدا را در مورد پاکی فاطمه (طبق آیه فوق) رد کرده ای، و گواهی مردم را پذیرفته ای، چنان که حکم خدا و حکم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را رد کرده ای، آن جا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به امر خدا، فدک را برای فاطمه علیها السلام قرار داده، و فاطمه علیها السلام در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را تصرف نموده است، این قرارداد را رد می کنی، و لیکن گواهی یک نفر اعرابی را که بر پاشنه خود ادرار می کند (مانند «اوس بن حدثان» که گواهی داد پیامبر ارث نمی گذارد) را می پذیری و بر این اساس، فدک را از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام گرفتی و گفتی: فدک فیء همه مسلمین است، با این که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

البينة على من ادعى و اليمين على من ادعى عليه؛ گواهی آوردن بر کسی است که ادعا می کند (یعنی بر مدعی است) و سوگند یاد کردن بر کسی است که ادعا بر او می شود» (یعنی بر منکر است).

تو قول (و قانون) رسول خدا ﷺ را رها کردی (و گواهی را از منکر خواستی، نه از مدعی).

در این هنگام مردم با قیافه های خشمگین و متعجب به هم دیگر نگاه کردند و سر و صدا از هر طرف بلند شد.

بعضی گفتند: سوگند به خدا، علی راست می گوید.

آن گاه علی عليه السلام به خانه خود مراجعت نمود.

سپس فاطمه عليها السلام به مسجد آمد و به طواف قبر پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم پرداخت و

اشعاری می خواند که نخستین شعر آن این است.

قد كان بعدك انباء و هنيئة لو كنت شاهدا لم تكثر الخطب

«ای پدر! بهد از تو اخبار و آشوبها بر خاست که اگر تو بودی و حضور

داشتی، اختلاف زیاد نمی شد (319)».

279 - غضب فاطمه بر ابوبکر

مسلم از عایشه نقل کرده که گفت:

فاطمه زهرا عليها السلام و عباس عموی پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله وسلم نزد ابوبکر آمده و از وی

خواستند که میراث آنها را که از پیامبر به آنها رسیده، به آنها برگرداند.

ابوبکر گفت: من از پیامبر شنیدم که گفت: «ما پیامبران، از خود ارثی به جای

نخواهیم گذاشت و آنچه را از خود می گذاریم، از بیت المال است!»

در این هنگام فاطمه علیها السلام بر ابوبکر غضبناک شده و او را ترک کرده و تا زنده بود با وی سخن نگفت و زمانی که از دنیا رفت، علی علیه السلام بدون آن که به ابوبکر اطلاع دهد، فاطمه علیها السلام را شبانه دفن کرد ⁽³²⁰⁾.

280 - دفاع ام سلمه از فاطمه

در کتاب «الدر النظیم» جمال الدین یوسف بن حاتم فقیه شامی آمده است: وقتی که ام سلمه (یکی از همسران نیک رسول خدا) از سخنان ابوبکر به فاطمه علیها السلام آگاه شد گفت: «به راستی آیا سزاوار است که چنین سخنانی به مانند فاطمه علیها السلام گفته شود! سوگند به خدا فاطمه، انسیه حورا، و جان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است، او در دامنه‌های پرهیزکاران تربیت شده و دستهای فرشتگان او را برداشته، و در آغوش بانوان پاک، رشد کرده و در پرتو تربیت نیک و پرورش پاک، بزرگ شده است، آیا شما می‌پندارید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را از میراث خود محروم ساخت و به او اعلام نموده است؟! با این که خداوند به پیامبرش می‌فرماید: «و انذر عشیرتک الاقربین، و خویشاوندان نزدیک را انذار کن ⁽³²¹⁾».

آیا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه علیها السلام را از (کیفر گناه) انذار کرده، ولی فاطمه مخالف پدر نموده است؟ با این که فاطمه علیها السلام بهترین زنان جهان و مادر سید جوانان و هم طراز مریم دختر عمران است، رسالت‌های خدا به وسیله پدر او ختم شد. سوگند به خدا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه علیها السلام را از گرما و سرما حفظ می‌کرد و دست راستش را متکای او قرار می‌داد و با دست چپش او را می‌پوشانید.

ای مسلمین! آرام باشید، شما در منظر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستید، او شما را می‌نگرد و شما بر خدای بزرگ وارد می‌شوید. وای بر شما! به زودی سرنوشت اعمال خود را می‌نگرید.

گویند: آن سال حقوق ماهیانه ام سلمه به خاطر این اعتراض قطع شد ⁽³²²⁾.

281 - ایراد خطبه فدکیه

عبدالله بن حسن مثنی، به اسناد خود از پدران گرامی اش، که درود خداوند بر آنان باد، چنین نقل می کند:

ابوبکر عزم خود را بر گرفتن فدک از فاطمه ع جزم کرد. چون به سمع و نظر حضرت رسید، روسری بر سر افکند و خود را در چادری پیچیده، با گروهی از زنان قومش، در حالی که خدمتکاران پای در رکاب بودند، به جانب مسجد در راه شد. حضرت در حالی که خود را سخت مستور داشته بود، همچون پیامبر خدا ص - بدون هیچ کاستی - قدم از قدم برمی داشت، تا این که بر ابوبکر وارد شد. ابوبکر در مسجد نشست و گروهی از مهاجرین و انصار بر گردش حلقه زده بودند. برای دور ماندن آن حضرت از نگاه نامحرمان، مستوره ای در مسجد آویخته شد و حضرت در پس پرده قرار گرفتند.

آنگاه فاطمه زهرا ع صدای خود را به ناله دلخراشی بلند کرد. مسجد لرزید و حاضران به گریه افتادند. سپس لختی سکوت کرد تا مجلس از جنب و جوش باز ایستد. چون فریادها و همهمه ها به سکوت گرایید، کلام خود را با سپاس و ستایش از خداوند و درود بر رسول خدا و پدر بزرگوار خود آغاز نمود. دیگر بار، ناله ها به اوج خود رسید. با برقراری آرامش مجدد حضرت خطبه مشهور فدکیه را ایراد فرمود ⁽³²³⁾.

282 - استدلال فاطمه درباره فدک

حضرت فاطمه زهرا ع در خطبه فدکیه فرمودند: شما خیال می کنید که ما هیچ گونه ارثی از رسول خدا ص نداریم، آیا از احکام جاهلیت پیروی می کنید؟

افحكم الجاهلية بيغون و من احسن من الله حكما لقوم يوقنون، آیا آنها حکم جاهلیت را (از تو) می خواهند، و چه کسی برای افراد با ایمان بهتر از خدا حکم می کند ⁽³²⁴⁾؟!

آیا نمی فهمید، آیا تردید دارید که من «دختر پیغمبر» هستم؟ با این که چون آفتاب روشن است که من دختر پیامبرم. ای مسلمانان! آیا رواست که من از ارث خود محروم گردم؟

ای پسر ابوقحافه! آیا در قرآن مجید است که تو از پدرت ارث ببری، ولی به عقیده تو من نباید از پدرم ارث ببرم.

لقد جئت شیئا فریا، کار بسیار عجیب و بدی انجام دادی ⁽³²⁵⁾».

آیا عمدا کتاب خدا را ترک کرده، و احکام آسمانی را پشت سر انداختی؟ آن جا که خداوند تبارک و تعالی می فرماید: و ورث سلیمان داود؛ و سلیمان از داود، ارث برد ⁽³²⁶⁾».

و در داستان حضرت یحیی بن زکریا از قول زکریا می فرماید: فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب: تو به قدرتت، جانشینی به من ببخش که وارث من و آل یعقوب باشد ⁽³²⁷⁾».

و نیز می فرماید: «و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله، و خویشاوندان، نسبت به یکدیگر (از دیگران) در احکامی که خداوند مقرر داشته. سزاوارترند ⁽³²⁸⁾».

و می فرماید: یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین؛ خداوند به شما درباره فرزندانتان سفارش می کند که (از میراث برای پسر به اندازه سهم دو دختر باشد ⁽³²⁹⁾».

و می فرماید: ان ترک خیرا الوصیة للوالدین و الاقربین بالمعروف حقا علی المتقین؛ اگر ثروتی از خود به جای گذاشت، وصیت به پدر و مادر و نزدیکان به طور شایسته کند، این حقی است بر پرهیزکاران⁽³³⁰⁾. «شما گمان می برید که از برای من حظ و نصیبی (از ارث پدر) نیست و نباید از پدرم ارث ببرم و قرابتی بین ما وجود ندارد.

آیا خداوند متعال در این آیات شریفه، همه مردم را به طور عموم در نظر گرفته است، و همه طبقات مشمول این آیات نیستند؟ و پدرم از عمومیت این آیات، خارج است؟

آیا من و پدرم از افراد یک امت و آیین نیستیم؟ آیا شما در تشخیص عموم و خصوص و دلالت آیات قرآن از پدرم و پسر عمویم آگاه ترید.

امروز چنین کنید، ولی فردای قیامت، خدای بزرگ بین ما و شما داوری می کند. در آن روز پیشوای ما پیامبر ﷺ است، و در آن وعده گاه، اهل باطل در خسران عظیمی قرار گرفته اند، ولی پشیمانی آنها هیچ گونه سودی به حالشان نخواهد داشت. «و لکل نباء مستقر، هر خبری (که خداوند تعالی به شما داده سرانجام) قرارگاهی دارد⁽³³¹⁾».

«فسوف تعلمون من یاءتیه عذاب یخزیه و یحل علیه عذاب مقیم⁽³³²⁾، به زودی خواهید دانست که چه کسی عذاب خوارکننده به سراغش خواهد آمد، و مجازات جاودان بر او وارد خواهد شد⁽³³³⁾».

283 - گفتار جانکاه فاطمه به علی

امیر مؤمنان علی علیه السلام در خانه منتظر فاطمه علیها السلام بود. فاطمه علیها السلام پس از خطبه و گریه در کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برخاست و هیجان زده به سوی

خانه رهسپار شد. وقتی که وارد اتاق گردید و چشمش به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ افتاد (به عنوان شکایت و دادخواهی) خطاب به آن حضرت گفت:

«ای پسر ابوطالب! مانند کودک در رحم مادر خود را پیچیده ای و گوشه نشین شده (و زانو به بغل گرفته ای)، و مانند شخص متهم در کنج خانه پنهان گشته ای؟ تو آن کسی بودی که شاه پره‌ای بازها را درهم شکستی، اینک از پره‌ای مرغهای ناتوان، درمانده شده ای؟! این پسر ابوقحافه است، که از روی ظلم عطای پدرم، و قوت فرزندانم را گرفته و با من آشکارا دشمنی می کند و در سخن گفتن با کمال خشونت با من برخورد می نماید، به طوری که فرزندان قبیله (اوس و خزرج) از یاری من دست برداشتند و مهاجران مرا یاری نکردند، و همه جماعت، سر در گریبان فرو بردند و چشمها را به پائین انداختند. دیگر هیچ کس از من دفاع نکرد، و از ظلم آنها جلوگیری نمود. همانا خشمگین از خانه بیرون رفتم و اکنون پریشان و سرافکنده بازگشتم و تو نیز این گونه پریشان نشسته ای؟ تو آن کسی هستی که گرگان عرب را شکار می کردی، ولی اینک مگسها تو را از یای درآورده اند، نه گویندگان را منع نمودی و نه باطل گرایان را به جای خود نشاندی! طاقتم به سر آمده است، کاش پیش از این حوادث تلخ مرده بودم. اکنون که به ساحت تو درشتی کردم و بی حرمتی نمودم، خداوند عذر خواه من است، خواه مرا یاری کرده باشی و یا واگذاشته باشی.

ای وای بر من در هر روز! و ای وای بر من در هر شب! که پناه من رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رحلت کرد، بازویم از فراق او ناتوان گشت، شکایتم را نزد پدرم می برم، و از خدا در دفع دشمن، کمک می خواهم. خدایا! قدرت تو از همه بیشتر است، و عذاب و کیفر تو از همه شدیدتر می باشد ⁽³³⁴⁾.»

284 - قطع صدای مظلومیت فاطمه

قبل از ساختن بیت الاءحزان درختی به نام «اراکه» در بقیع بود که سایه داشت و زهرا علیها السلام هنگام ظهر از سایه آن استفاده می کردند و غروب به منزل باز می گشتند. عمر نیمه شبی آن درخت را قطع کرد، تا دیگر زهرا علیها السلام گریه نکند و صدای مظلومیتش به گوش مردم نرسد ⁽³³⁵⁾.

285 - شکوه بر سر قبر پیامبر

از حضرت زینب علیها السلام دخت گرامی علی علیه السلام روایت شده که فرمود:
چون ابوبکر بر آن شد که فاطمه علیها السلام را از فدک و عوالی ممنوع و محروم سازد (و کار از کار گذشت) و فاطمه علیها السلام از این که ابوبکر فدک را باز پس دهد، ناامید گشت، به سوی قبر پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و خود را به روی قبر انداخت و از اعمالی که آن قوم در حق وی انجام داده بودند به آن حضرت شکوه نمود، و آن قدر گریست تا تربت قبر شریف با اشکهای حضرتش تر شد، و زاری و شیون سر داد، و در پایان آن همه شیون عرضه داشت:
همانا پس از تو خبرها و غوغایی به پا شد که اگر بودی این همه گرفتاری و دشواری رخ نمی داد. ما به مانند زمینی که از باران محروم بماند، تو را از دست داده ایم، و در قوم تو اختلال پدید آمده و شاهد باش که دست از ایمان شسته اند. جبرئیل پیوسته با آوردن آیات مونس ما بود. و تو از ما پنهان شدی و با رفتن تو تمام خیرات از ما پوشیده گشت. تو ماه درخشان و نور پرفروغی بودی که از تو کسب نور می شد، و از جانب خدای باعزت کتاب بر تو نازل می گشت. پس از پیامبر، مردانی با چهره های درهم و خشن با ما رو به رو شدند و به ما توهین و استخفاف نمودند، و تمام خیرات به تاراج رفته است. آن کس که به ما خانواده ستم روا داشته، به زودی خواهد دانست که روز قیامت به چه

سرانجام شومی دچار خواهد شد. ما با مصایبی رو به رو شدیم که هیچ کس از مخلوقات، چه عرب و چه عجم، بدان گرفتار نیامده است. ما تا زنده ایم و تا چشمانمان باقی است در سوگ فقدان تو می گرییم و از دیدگانمان سرشک غم می باریم (336).

و: فاطمه زهرا علیها السلام در بستر بیماری

286 - ناتوانی فاطمه در اثر بیماری

حضرت علی علیه السلام پرستاری زهرا علیها السلام را به عهده گرفتند و اسماء بنت عمیس او را یاری و کمک می کرد. حتی رختخوابش را خادمه پهن می کرد و جمع می نمود، چنان که قبل از وفات به «سلمی» زن ابی رافع، که پرستاری حضرتش می کرده، فرمود: رختخواب مرا در وسط اتاق بگذار... و در عیادت ابوبکر و عمر، به زنانی که اطرافش نشسته بودند فرمود: صورت مرا برگردانید، یعنی نمی توانست خودش را به این طرف و آن طرف کند (337).

287 - ملاقات عمر و ابوبکر از فاطمه

زهرا علیها السلام در حالی که خانه از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و بنی هاشم و زنان مهاجر و انصار پر است، به آن دو اجازه ورود می دهد. آن دو داخل می آیند مسرورند که از رسوایی نجات یافتند، غافل از این که در دام رسوایی بزرگ تری افتادند. زهرا علیها السلام ملحفی بر رو کشیده، روی خود را به دیوار کرده و حتی جواب سلامشان را هم نمی دهد. آنان می خواهند تفقدی کنند، اما زهرا علیها السلام می گوید تا جواب سؤالم را ندهید، کلامی نخواهم گفت.

می گویند: پیرس ای دختر رسول خدا!

اتاق را سکوت عمیقی فرا گرفته است و همه بی صبرانه در انتظار پایان کار.

زهرا علیها السلام می پرسید: آیا شما دو نفر شنیدید که پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «فاطمه پاره تن من است؛ هر کس او را بیازارد، مرا آزرده و هر که مرا اذیت کند، خدا را آزرده است».

آن دو گفتند: چه کسی است که نشنیده باشد؟ بله، ما هم به دفعات از پدرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این را شنیده ایم.

زهرا علیها السلام پس از این اقرار، دستهای خود را به آسمان برداشت و آن گاه بلند و قاطع، آن گونه که همه بشنوند، گفت: خدایا! شاهد باش که اینها مرا اذیت کردند و شکایتشان را به تو و رسولت خواهم نمود. نه! هرگز از شما راضی نخواهم شد، تا پدرم را ملاقات کنم، و از رفتار زشت شما برایش بگویم، تا بین ما قضاوت کند ⁽³³⁸⁾.

و باز افزود: من در هر نماز که بخوانم، شما را نفرین می کنم ⁽³³⁹⁾.
و این پایان مجلس بود و شروع رسوایی بزرگ تر.
آن دو عرق رسوایی بر پیشانی شان نشست. فکر این جا را نکرده بودند. سرافکننده و خجل از منزل آن حضرت بیرون رفتند، در حالی که هم چون مار گزیده به خود می پیچیدند.

صحابه و زنان نیز از خانه خارج شدند. در شهر ولوله افتاد. هر کس را می دیدی، از اقرار آن دو و نفرین زهرا علیها السلام سخن می گفت ⁽³⁴⁰⁾.

288-؛ دستور ساختن نوع تابوت

در چند حدیث از طریق شیعه و اهل سنت آمده که اسماء می گوید:
فاطمه زهرا علیها السلام در هنگام وفات خود به من فرمود: مادر جان! من از این وضعی که درباره حمل جنازه زنها مرسوم است شرم می کنم و خوش ندارم که

جنازه زنان را روی تخته ای می گذارند و پارچه ای روی آن می اندازند و پستی و بلندیهای بدن او برای بیننده آشکار است.

اسماء می گوید: بدو عرض کردم: من چیزی را که در حبشه دیده ام، هم اکنون ترتیب داده نزد شما می آورم و نشانت می دهم.

سپس چند عدد چوب تر و تخته آوردم و آن چوبها را خم کرده، دو طرف آن را بر کنار تخت بسته و چادری روی آن کشیدم. فاطمه علیها السلام که آن را دید خوشحال شد و تبسم کرد.

اسماء گوید: از روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفته بود، تا به آن روز، تبسم بر لبان دختر پیغمبر را ندیده بودم ⁽³⁴¹⁾.

در روایتی دیگر است که فرمود: چه چیز خوب و نیکویی است، که بدان وسیله جنازه زن از مرد تشخیص داده نمی شود ⁽³⁴²⁾.

و در حدیثی است که فرمود: اصنعی لی مثله استرینی سترک الله من النار ⁽³⁴³⁾؛ برای من نیز یک چنین چیزی را درست کن و مرا مستور کن، خدایت از آتش دوزخ مستور دارد ⁽³⁴⁴⁾».

289- پیشنهاد عباس، عموی پیامبر

شیخ طوسی روایت کرده است: هنگامی که بیماری فاطمه علیها السلام شدت یافت، عباس (عموی پیامبر) به عنوان عیادت، به خانه فاطمه علیها السلام آمد، به او گفته شد که حال فاطمه علیها السلام بسیار ناگوار است و هیچ کس را به خانه ای که در آن بستری است، راه نمی دهد.

عباس به خانه خود مراجعت کرد و برای امیرمؤمنان علی علیه السلام پیام فرستاد و به قاصد خود گفت: از قول من به علی علیه السلام بگو: «ای برادرزاده، عمویت سلام می رساند و می گوید: سوگند به خدا از بیماری و دردمندی حبیبه رسول خدا

و نور چشم پیامبر ﷺ و نور چشم فاطمه علیها السلام آن چنان اندوهگین و غمزده شده ام که وجودم درهم شکسته شده است. گمان می برم که او نخستین کس از ما باشد که به رسول خدا ﷺ ملحق می شود، و آن حضرت او را برای بهترین مقامات بهشت، برگزیده و به پیشگاه خدای بزرگ می برد. اگر می دانی که فاطمه علیها السلام ناچار از دنیا می رود، اجازه بده فردا جماعتی از مهاجران و انصار را جمع کنم، تا در تشییع جنازه و نماز او شرکت کنند و به پاداش آن نایل شوند که این کار برای عظمت اسلام، کار نیکی است».

حضرت علی علیها السلام به قاصد عباس، که به گفته راوی «عمار یاسر» بود، فرمود: «سلام مرا به عمویم عباس برسان و بگو: خداوند محبت شما را از ما کم نکند، پیشنهاد تو را دریافتم و راءای شما نیکو است، ولی می دانی که آنها همواره به فاطمه علیها السلام ظلم کردند و او را از حقش باز داشتند و از میراث پدرش محروم نمودند و سفارش پیامبر ﷺ را در حق او رعایت نکردند و رعایت حق الهی را نمودند و خداوند برای دوران کافی است و از ستمگران انتقام خواهد گرفت. و من ای عمو! از تو می خواهم که مرا ببخشی و مرا در ترک پیشنهاد تو معذور بداری، زیرا فاطمه علیها السلام وصیت کرده که امر را پنهان سازم

(345)

290 - سفارشهای فاطمه به علی

هنگام وفات حضرت زهرا علیها السلام علی علیها السلام سر فاطمه علیها السلام را برداشته به سینه چسبانید و بدو فرمود: هر وصیتی داری بنما که من آن را انجام خواهم داد. فاطمه علیها السلام عرض کرد: خدایت پاداش نیک دهد ای پسر عموی رسول خدا! نخستین وصیت من آن است که پس از من، «امامه» دختر خواهرم را به ازدواج

خویش درآوری، چون او نسبت به فرزندان من همانند خودم مهربان است، و مردان نیز ناچارند همسری از زنان داشته باشند.

وصیت دیگر من آن است که احدی از این مردم که به من ستم کرده و حق مرا گرفتند، در تشییع جنازه من و دیگر مراسم آن حاضر شوند، زیرا اینان دشمن من و دشمن رسول خدا هستند؛ مبادا بگذاری یکی از آنها و یا پیروان آنها بر جنازه ای نماز بگذارند...

ای ابالحسن! مرا شب هنگام، در آن وقت که دیده ها همه خواب رفته اند، دفن کن ⁽³⁴⁶⁾.

291- دیدن پدر در خواب

حضرت صدیقه طاهره ع در روز آخر از حیاتش بر بستر ساده خود افتاده، و لاغری و ضعف فوق العاده ای او را از هر سواحاطه کرده و از آن بزرگوار جز اسکلتی و پوست و استخوانی باقی نمانده بود.

ساعتی از ساعات آن روز را خوابیده، و ظاهرا در آن لحظات، پدر خویش را به خواب دید، و شاید که آن بار اولین و آخرین باری بود که حضرت صدیقه طاهره ع پدر بزرگوار خویش را در خواب دید.

آری، ایشان پدر خویش را در قصری از در سفید دید، و وقتی که پیامبر اکرم ص چشمش به حضرت فاطمه ع افتاد، فرمود: دختر عزیزم! به سوی من بیا، من مشتاق دیدن تو هستم.

حضرت فاطمه ع عرض کرد: به خدا قسم، من به دیدار شما مشتاق تر و آرزومندترم.

رسول اکرم ص به وی فرمود: تو امشب در نزد من خواهی بود ⁽³⁴⁷⁾.

292- کار در روز آخر

در روز آخر حیات، حضرت فاطمه علیها السلام گاه نشسته و گاه ایستاده به طرف محلی که در خانه برای شست و شو وجود داشت و در آن آب جمع شده بود، رفت و شروع به شستن لباسهای اطفال با دستهای لرزان خود کرد. آن گاه یک یک کودکان را فرا خوانده و شروع به شست و شوی سر آنان با آب و گل سر شور نمود؛ زیرا که چیزی جز گل سر شور نیافته بود.

علی علیه السلام در این هنگام به منزل وارد می شود که همسر عزیزش بستر بیماری را ترک کرده و به انجام اعمال خانه مشغول است. هنگامی که به وی نگاه کرد، در خویش رقت قلبی احساس نمود که وی با این حالت بیماری چگونه و چرا مشغول انجام کارهای مشکلی است که در موقع سلامت آنها را انجام می داد؟ پس تعجبی ندارد که از او علت بلند شدن از بستر و پرداختن به آن کارها را با وجود بیماری سؤال کند؟

ولی حضرت صدیقه علیها السلام با صراحت پاسخ داد: چون امروز آخرین روز عمر من است، خود برخاستم تا سر و لباس کودکانم را بشویم؛ زیرا که آنان به زودی یتیم گردیده و بدون مادر خواهند شد!!

293- گریه فاطمه در زمان رحلت برای علی

از جعفر بن محمد، از پدران بزرگوارش علیه السلام روایت شده که فرمود: هنگامی که زمان رحلت حضرت فاطمه علیها السلام رسید، گریه اش گرفت. امیر مؤمنان علی علیه السلام از آن حضرت پرسش نمود: ای بانوی من! چرا گریه می کنی؟ فرمود: گریه من برای پیشامدهایی است که پس از وفات من خواهی دید. علی علیه السلام فرمود: گریه نکن! به خدا سوگند این مطالب در راه خدا برایم کوچک است.

آن گاه حضرت زهرا علیها السلام به او وصیت کرد که ابوبکر و عمر را در تشییع جنازه اش خبر نکند. علی علیه السلام نیز این کار را انجام داد ⁽³⁴⁸⁾.

294- وصایای فاطمه زهرا

امام صادق علیه السلام و او از پدرانش نقل کرده که فاطمه علیها السلام هنگام احتضار به امیر مؤمنان علی علیه السلام چنین وصیت کرد:

هنگامی که از دنیا رفتم، خودت مرا غسل بده و کفن کن و نماز بر جنازه ام بخوان و در قبر بگذار، و لحد مرا بچین و خاک بر قبرم بریز و سپس بالای سر، مقابل صورتم بنشین، و بسیار قرآن بخوان و دعا کن؛ زیرا آن هنگام، ساعتی است که میت به انس با زنده ها نیاز دارد، و من تو را به خدا می سپارم، و وصیت می کنم که با فرزندانم به نیکی رفتار کنی.

سپس دخترش ام کلثوم را به سینه اش چسبانید و به علی علیه السلام فرمود: وقتی این دختر به حد بلوغ رسید، اثاثیه خانه از آن او باشد و خداوند پشتیان او شود ⁽³⁴⁹⁾.

زینب در کنار بستر مادر

نابکاران و کوردلانی که می خواستند علی علیه السلام را به بیعت با خلیفه وادارند، آمده بودند تا او را به زور از خانه اش بیرون ببرند. علی بیرون نرفت، زهرا پیش آمد و با ضربات «مغیره» و «قنفذ» نقش زمین گشت و با بدنی مجروح در بستر بیماری قرار گرفت. و سرانجام زینب به سوگ مادر نشست ⁽³⁵⁰⁾.

زهرا علیها السلام چون در بستر مرگ قرار گرفت، به دختر پنج ساله اش وصیت کرد: «هرگز از دو برادرت جدا مشو. پیوسته با آنان باش و از آنان نگهداری کن. برای آنها به جای من مادر باش ⁽³⁵¹⁾».

زینب به چشم خود دید که چگونه پدرش جسم پاک مادر را غسل داده و چگونه اشک می ریزد، چه سان ناتوان شده و از خدا صبر و بردباری می طلبد؟!

هنگام دفن مادر، که به نظر می رسد در خانه انجام گرفت، با چشم تیزبین می دید که زهرا را زیر خاکها پنهان می کنند، و با یاد نمودن رسول خدا ﷺ از ستم امت و ستمگران ریاست طلب شکوه می کنند⁽³⁵²⁾.

زینب با دیدن چنین مناظری رو به سوی قبر پیامبر کرد و گفت: با مرگ مادر جای خالی تو برای ما محقق شد، و دیگر دیدار ممکن نیست⁽³⁵³⁾.

296- وصیت فاطمه به دخترش زینب

آن روز، چهار ساله گلستان عصمت و عفاف در کنار بستر مظلومه تاریخ، فاطمه زهرا علیها السلام، همراه اسماء بنت عمیس زانوی غم را بغل گرفته و خیره خیره بر چهره تکیده مادر نگاه می کرد.

مادر از او خواست که نزدیک بستر آید. سپس به او دو امانت گرانها سپرد و فرمود: «دخترم زینب! دو بقچه ای که به تو می سپارم، یکی از آنها متعلق به دختر ابوذر غفاری است و دیگری مال خودت، که در آن پیراهنی برای حسین است. اما بدان هرگاه که او، این پیراهن را از تو طلب نماید، وقت وصل و همراهی شما سر رسیده و حسین برای شهادت مهیا می گردد.»

فاطمه علیها السلام رو به اسماء نمود و فرمود: «من اندکی به خواب می روم. لحظاتی بعد سراغم بیا و مرا صدا نما. اگر جواب تو را ندادم، برو علی و اولادم را مطلع کن که زهرا از دنیا رخت سفر بر بسته است.»

سپس مشغول خواندن سوره یس گشت: «یس، والقرآن الحکیم...»

اسماء لحظاتی بعد زهرا علیها السلام را صدا می زند؛ اما چیزی نمی شنود و در می یابد که دختر پیغمبر از دنیا چشم فرو بسته است.

زینب بعد از سکوت مادر با حالت صیحه و گریه خود را بر بدن مطهر او می اندازد و صدا می زند و می گوید: «مادر! سلام ما را به جدمان رسول خدا برسان. مادر! گویی ما امروز رسول خدا را از دست دادیم. مادر ⁽³⁵⁴⁾!...»

297- وصیت به بخشیدن همه اموال

زید بن علی بن الحسین علیه السلام می گوید: حضرت فاطمه زهرا علیها السلام وصیت کرد که تمام اموال نقدینه اش را بین بنی هاشم و بنی عبدالمطلب تقسیم کنند و حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام این کار را کرد و طبق وصیت او عمل نمود ⁽³⁵⁵⁾.

298- ملاقات زنان مدینه از فاطمه

بنا بر برخی از روایات و تواریخ، فاطمه زهرا علیها السلام بیش از نود روز پس از پدر نزیست. اگر چه برخی دیگر از تواریخ مدتی کمتر از این ذکر کرده اند. اما در همین مدت کوتاه نیز، وی همواره اندوهگین و ماتم زده و بیمار بود. گروهی از زنان مهاجر و انصار به دیدارش آمدند تا از او عیادت کنند، آنان به او گفتند: سلام بر تو ای دختر رسول خدا! چگونه شب را به روز آوردی؟ پاسخ داد: به خدا سوگند، شب را در حالی به روز آورده ام که دنیای شما در نظرم ناخوشایند است و بر مردان شما خشمگینم. تا آنان را فرو بردم، آن قدر کال و نارس بودند که فوراً از دهانم بیرون افکندمشان. از وقتی به باطن آنها پی بردم، از ایشان بیزار و آزرده شدم. پس زشتی و پلیدی باد بر سست راییان و یاوه گویان و بزدلان. چه بد است آنچه برای خودشان پیشاپیش فرستادند، که خداوند بر ایشان خشم خواهد گرفت و در عذاب او جاودانه خواهند زیست.

ناگزیر زمام خلافت را به گردن ایشان افکندم و دشواریهای آن را به خودشان وانهادم. پس بریده باد بینی و گوش مردم ستمکار! آخر اینان برای چه خلافت را از ابوالحسن باز داشتند؟ به خدا سوگند، آنان جز به خاطر ترس از شمشیر و نیز جنگاوری وی و شجاعتهای او در راه خدا از او کینه به دل ندارند.

به خدا سوگند، اگر زمام مرکب خلافت را که رسول خدا ﷺ به دست او سپرده بود، در دست او می گذارند و از وی دفاع و پیروی می کردند، به خوبی آن را مهار می کرد، آن گاه به نرمی و راحتی، آنان را به راهشان می برد و هدایت می کرد، که او پایگاه استوار رسالت و اساس مستحکم نبوت، مهبط روح الامین و در کار دنیا و آخرت خبیر بود. هشدار، که این خسارتی آشکار بود. به خدا سوگند اگر خلافت بدو سپرده می شد، نه مرکب خسته و مجروح می شد نه راکب به ستوه می آمد، آنان را به درستی به سرچشمه گوارا و زلال رستگاری می رساند و برکات از آسمان و زمین برایشان فرو می بارید. به زودی خداوند بدان چه کرده اند آنان را خواهد گرفت.

بیایید و گوش فرا دهید! تا این روزگار شگفت را به شما بنمایانم، و اگر پس از این حادثه به شگفت آیند ایشان را چه سود؟ به کدام تکیه گاه پشت دادند یا به کدامین ریسمان دست آویختند؟ چه بد یاور و چه بد همنشینی و همراهی برگزیدند، و ستمگران چه بد عوضی برای خود گرفتند!

پرهای کوتاه را به جای شاهپرها گرفتند و اسب درمانده را به جای اسب رهوار برگزیدند، و دنباله رو را به جای امام پذیرفتند، افسوس بر قومی که خیال می کنند کار نیک انجام می دهند! بدانید اینان تبهکارانند. آیا کسی که به سوی حق رهنمود می شود، سزاوارتر است که پیروی شود، چه سان داوری می کنید؟

اینک روزگار آّبستن است، پس بنگرید تا چه می زاید! آن گاه قدح های بزرگ بیاورید و آنها را از خون تازه و زهر کشنده پر کنید. آن گاه است که بیهوده کاران به زیان می افتند و آیندگان که از پی ما می آیند بدان چه اینان کرده اند، آگاه خواهند شد. پس بر این عاقبت موحش هولناک دل خوش دارید و با خاطری آسوده بخوابید، مژده باد بر شما شمشیرهای بران و خودکامگی های ستمگران و آشوبهای همیشگی و فراگیر. پس کشت و محصول شما کم و اندک است.

افسوس بر آنان! دریغا که خبرها بر آنان پوشیده شد، آیا ما می دانیم شما را بدان پای بند کنیم، در صورتی که شما خود آنان را ناخوش می دارید⁽³⁵⁶⁾؟

ز: شهادت فاطمه زهرا علیها السلام

299- خبر شهادت فاطمه در معراج

امام صادق علیه السلام نقل کرده است که چون پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را به معراج بردند، خداوند به او وحی کرد: من تو را در سه چیز امتحان کنم تا ببینم که صبر تو چگونه است؟

حضرت فرمود: تسلیم امر تو هستم و مرا حول و قوتی نیست مگر به تو. و پرسید آن سه چیز کدام است؟

حق تعالی ندا فرمود: ... اما قتل و کشته شدن اهل بیت تو بعد از تو... اما دختر تو فاطمه، بر او ظلم نمایند و او را از حقش محروم کنند و او را بزنند، چندان که طفلی که در رحم دارد سقط شود و بدون اجازه وارد خانه او شوند و خواری خانه او را فرا گیرد و سرانجام از شدت درد همان ضربت به شهادت برسد⁽³⁵⁷⁾.

300- آخرین لحظات عمر

ساعت احتضار فرا رسید. در این هنگام پرده برداشته شد و حضرت صدیقه طاهره علیها السلام نگاهی تند و عمیق افکند و فرمود: سلام بر جبرئیل، سلام بر رسول خدا، پروردگارا! مرا با پیامبرت محشور کن و در رضوان خود و جوار رحمت و خانه ات دارالسلام مسکن و ماء واده.

آن گاه فرمود: آیا آنچه را که من می بینم شما هم می بینید.

گفتند، شما چه می بینی؟

فرمود: این مویزهای اهل آسمانها است و این هم جبرئیل است، و این هم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که می فرماید: دختر عزیزم! پیش من آی؛ زیرا آنچه در پیش داری، برای تو بهتر خواهد بود.

آن گاه چشمان خویش را باز کرد... و فرمود: و سلام بر تو ای قابض ارواح! زود مرا قبض روح کن و اذیتم مکن.

سپس فرمود: پروردگارا! به سوی تو می آیم، نه به سوی آتش.

پس چشمهایش بسته شد، دستها و پاهای خود را دراز کرده و از دنیا رفت

(358)

301- درد دل فاطمه با اسماء

مرحوم اربلی در کتاب «کشف الغمه» روایت کرده که گوید:

فاطمه علیها السلام پس از پدر خود چهل روز زنده بود، چون هنگام مرگش فرا رسید به اسماء فرمود: جبرئیل برای پیغمبر کافوری از بهشت آورد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را سه قسمت کرد: یک قسمت را برای خود و قسمتی را نیز برای علی و یک ثلث آن را نیز برای من گذارد که وزن آن به اندازه چهل درهم بود. اکنون آن را - که در فلان جا است - نزد من حاضر کن، و آن گاه جامه

اش را بر سر کشید و فرمود: ساعتی صبر کن، آن گاه مرا صدا بزن و اگر دیدی پاسخ تو را ندادم، بدان که من از دنیا رفته و به پدر خود ملحق گشته ام.

اسماء ساعتی صبر کرد، آن گاه پیش من آمده و صدا زد:

یا بنت محمد المصطفی! یا بنت اکرم من حملته النساء! یا بنت خیر من وطی الحصا! یا بنت من کان من ربه قاب قوسین او ادنی! ای دختر مصطفی! و ای دختر آن کسی که زنان گرامی تر از او حمل نکردند! و ای دختر آن کس که بهتر از او کسی قدم روی خاک نگذارد! و ای دخت آن کسی که مقام قرب او نسبت به پروردگارش قاب قوسین او ادنی بود!

و چون دید پاسخی نمی شنود، دست دراز کرد و پارچه را از روی صورت فاطمه برداشت و مشاهده نمود که از دنیا رفته است!

اسماء خود را روی زهرا علیها السلام انداخته او را می بوسید و می گفت: فاطمه جان! وقتی نزد پدرت رفتی، سلام اسماء دختر عمیس را به او برسان ⁽³⁵⁹⁾.

302- حسن و حسین، کنار جنازه مادر

اسماء پس از وفات فاطمه زهرا علیها السلام گریبانش را پاره کرد و سراسیمه از خانه بیرون آمد، حسن و حسین علیهم السلام را در بیرون خانه ملاقات کرد.

آنها گفتند: مادر کجاست؟

اسماء، سخنی نگفت. آنها به سوی خانه روانه شدند و دیدند که مادرشان رو به قبله دراز کشیده، حسین علیه السلام مادرش را حرکت داد. ناگهان دریافت که مادرش از دنیا رفته است به برادرش حسن علیه السلام رو کرد و گفت: ای مادرم! خدا در مورد مادرم به تو اجر بدهد. آجرک الله فی الوالدة.

امام حسن علیه السلام خود را به روی مادر انداخت، گاهی او را می بوسید و گاهی می گفت: ای مادرم! با من سخن بگو، قبل از آن که روح از بدنم خارج شود.

امام حسین علیه السلام پیش آمده و پاهای مادر خویش را می بوسید و می گفت: مادرم! من پسر ت حسین هستم، قبل از آن که قلبم شکافته شود و بمیرم، با من سخن بگو ⁽³⁶⁰⁾.

303- گزارش به علی علیه السلام

اسماء به حسن و حسین علیه السلام فرمود: بروید نزد پدرتان علی علیه السلام، و وفات مادرتان را به او خبر دهید. حسن و حسین علیه السلام از خانه بیرون آمدند، در حالی که فریاد می زدند: یا محمداه! یا احمداه! ایوم جد دلنا موتک اذ ماتت امناء! آه! ای محمد! امروز مصیبت فقدان تو برای ما تجدید شد، چرا که مادرمان از دنیا رفت».

سپس حسن و حسین علیه السلام وارد مسجد شدند، علی علیه السلام در مسجد بود. آنها شهادت فاطمه علیه السلام را به او خبر دادند. علی علیه السلام از این خبر چنان دگرگون شد که بی حال افتاد، آب به صورتش پاشیدند، وقتی حالش خوب شد، با ندایی جانسوز فرمود:

بمن العزاء یا بنت محمد کنت بک اتعزی ففیم العزاء من بعدک؛ ای دختر محمد! به چه کسی خود را تسلیت بدهم، تا زنده بودی مصیبتم را به تو تسلیت می دادم، اکنون بعد از تو چگونه آرام بگیرم ⁽³⁶¹⁾؟

304- علی بر سر پیکر فاطمه

علی علیه السلام بعد از شنیدن خبر جانسوز مرگ فاطمه علیه السلام به سرعت وارد منزل شد، دید فاطمه زهرا علیه السلام در بستر خود خوابیده و یک قطیفه مصری روی خود کشیده است.

علی علیه السلام او را صدا زد، جوابی نشنید. به طرف راست و چپ فاطمه رفت، صدیقه را صدا کرد، اما جواب نشنید. عبای خود را کنار گذاشت، عمامه را

برداشت، دامن قبا را بالا زد و سر زهرا علیها السلام را در دامن خود نهاد را در دامن خود نهاد و صدا نمود: یا زهرا! یا زهرا!... اما فاطمه سخنی نگفت. امیرالمؤمنین گفت: ای دختر محمد! جوابی نشنید... گفت: یا فاطمة! کلمینی؛ ای دختر پیغمبر! با من صحبت کن»، من علی پسر عموی تو هستم.

حضرت می فرماید: فاطمه علیها السلام چشمش را باز کرد، (یعنی قبل از مرگ کامل که بنا بر علم امروز مدتی طول می کشد، به درخواست مقام ولایت و قدرت لایزال الهی، فاطمه حیات مجدد یافت) و به صورت علی علیه السلام نگریست و به گریه افتاد.

سپس سخنانی با یک دیگر در میان گذاشتند و بعد از مدتی کوتاه، فاطمه زهرا علیها السلام از دنیا رفت ⁽³⁶²⁾.

305- بخشش پیراهن در شب عروسی

علی علیه السلام از زهرا علیها السلام زمان رحلت پرسید: در این دستمال بسته چیست؟ آن را گشود، دید پارچه ای ابریشمی و سبز است و در آن پارچه کاغذ سفیدی است که بر روی آن چیزهایی نوشته شده و نور از آن می درخشد، فرمود: ای ابوالحسن! هنگامی که پدرم مرا به همسری تو در آورد، در شب عروسی دو پیراهن داشتم؛ یکی نو و دیگری کهنه و وصله دار. سر نماز بودم که کسی در زد و سائلی از پشت در می گفت: ای خاندان نبوت و معدن خیر و جوانمردی! مردم عادت دارند که برای خوردن به منازل عروسی بروند، چون برای عموم مردم غذا آماده است. اگر شما پیراهن کهنه ای دارید، من نیازمند آن می باشم؛ زیرا مردی فقیرم. ای خاندان حضرت محمد! فقیر شما برهنه است.

من پیراهن نو خود را برداشته و به او دادم و لباس کهنه را پوشیدم. صبح که با لباس کهنه در حضور تو بودم رسول خدا ﷺ بر من وارد شد و فرمود: دخترم مگر تو لباس نداشتی، چرا آن را نپوشیدی؟ گفتم: ای پدر! آن را به سائلی صدقه دادم. فرمود: بسیار کار خوبی کردی، اگر به خاطر شوهرت لباس نو را خودت می پوشیدی و لباس کهنه را صدقه می دادی، در هر دو حالت توفیق شامل تو می شد. عرض کردم: ای رسول خدا! به تو هدایت یافته و به تو اقتدا کردیم؛ هنگامی که با مادرم خدیجه ازدواج کردی، هر آنچه را که به تو داده بود، در راه خدا انفاق کردی تا حدی که سائلی به تو رسید و تو پیراهن خود را به او دادی و حصیر بر خود پوشیدی. جبرئیل نازل شد این آیه را آورد:

و لا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسورا (363).

رسول خدا ﷺ گریست و مرا به سینه اش چسباند، جبرئیل نازل شده و گفت: خداوند سلام رسانده و می فرماید: به فاطمه سلام برسان و به او بگو، هر چه می خواهی طلب کن و اگر هر آنچه در آسمان و زمین است بخواهی به تو داده خواهد شد. به او بشارت بده که من او را دوست می دارم. به من فرمود: دخترم! پروردگارت به تو سلام رسانده، می گوید: هر آنچه می خواهی طلب کن. عرض کردم: پدر جان! لذت خدمتگزاری او مرا از سؤال کردن از او باز داشته است، من نیازی جز نگاه کردن به چهره بزرگوارانه او در بهشت برین ندارم. فرمود: دخترم! دستهایت را بالا بیاور. من دستهایم را بالا بردم و حضرت نیز دستهایم را بالا برده، گفت: خداوندا! امتم را ببخشای، و من آمین می گفتم. جبرئیل پیامی از سوی خداوند متعال آورد که خداوند می فرماید: من آن عده از گنهکاران امت تو را که در دلشان محبت فاطمه و مادرش و شوهرش و فرزندان او را داشته باشند، بخشودم. فرمود: من در این باره سندی می خواهم.

خداوند به جبرئیل دستور داد دیبایی سبز و دیبایی سپید بیاورد که بر روی آن نوشته شده است: کتب ربکم علی نفسه الرحمة (364).

جبرئیل و میکائیل و حضرت رسول ﷺ بر آن گواهی داده و امضا کردند. حضرت فرمود: دخترم این نوشته در این بسته است، روز وفاتت که رسید، وصیت کن در قبرت بگذارند. روز قیامت که مردم سر از قبر بر دارند و گناهکاران مسلم و حتمی شدند و آنان را به سوی دوزخ بکشاند، این امانت را تسلیم من کن تا آنچه را خداوند بر من و تو ارزانی داشته، از خداوند بخواهم. تو و پدرت برای جهانیان رحمت هستید.

306- وصیت نامه فاطمه

وقتی علی بن ابی طالب ع به بالین حضرت فاطمه زهرا ع نشست و پرده را از روی صورت وی برداشت، دید آن حضرت وصیت نامه ای نوشته است به این مضمون:

«بسم الله الرحمن الرحيم

«این آن چیزی است که فاطمه دختر پیغمبر خدا وصیت می کند. او شهادت به وحدانیت خداوند می دهد و شهادت می دهد که پیغمبر اکرم بنده خدا و فرستاده او است و این که بهشت حق است و جهنم حق است و قیامت که شکی در آن نیست خواهد آمد و خدای تعالی مردم را از قبرها در روز قیامت زنده می کند.

«ای علی! من فاطمه دختر محمدم، خدای تعالی مرا با تو همسر قرار داد تا در دنیا و آخرت مال تو باشم، تو به من از دیگران سزاوارتری که امور مرا عهده دار باشی. مرا در شب حنوط کن و در شب غسل بده و کفن کن و نماز بخوان و

مرا در شب دفن کن و به احدی جریان را نگو و با تو وداع می کنم و تو را به خدا می سپارم و به فرزندان من تا روز قیامت سلام مرا برسان. »

307- سوگواری زینب هنگام رحلت مادر

صاحب کتاب ناسخ التواریخ می نویسد: به هنگام رحلت حضرت زهرا^{علیها السلام} زینب در حالی که چادرش بر زمین کشیده می شد، جلو آمده و فریاد زد: ای پدر، ای رسول خدا! هم اکنون محرومیت دیدار تو برایمان معلوم گردید و شناخته شد.

علامه مجلسی این روایت را از «روضه» نقل می کند:

ام کلثوم بیرون آمد، در حالی که چادری بر سر افکنده بود که قسمت پایین آن بر زمین کشیده می شد و پیراهنی بر تن کرده که اندامش را پوشیده بود، صدا می زد: ای بابا، ای رسول خدا! هم اکنون به راستی تو را از دست دادیم، به طوری که دیداری دیگر نخواهد بود⁽³⁶⁵⁾.

308- اجازه ملاقات ندادن به عایشه

ابن عبدالبر نوشته است: چون دختر پیغمبر زندگانی را بدرود گفت، عایشه خواست به حجره او برود، اسماء طبق وصیت او را راه نداد.

عایشه شکایت به پدر برد که این زن خثعمیه⁽³⁶⁶⁾ میان من و دختر پیغمبر در آمده است و نمی گذارد من نزد جسد او بروم. به علاوه، برای او حجله ای چون حجله عروسان ساخته است.

ابوبکر به در حجره دختر پیغمبر آمد و گفت: اسماء چرا نمی گذاری که زنان پیغمبر نزد دختر او بروند؟ چرا برای دختر پیغمبر حجله ساخته ای؟

اسماء گفت: فاطمه زهرا علیها السلام به من وصیت کرده است که کسی بر او داخل نشود. چیزی را که برای نعش او ساخته ام، وقتی زنده بود به او نشان دادم و به من دستور داد مانند آن را برایش بسازم.

ابوبکر گفت: حال که چنین است، هر چه به تو گفته، چنان کن ⁽³⁶⁷⁾.

ابن عبدالبر نوشته است: نخستین کس از زنان که در اسلام برای او بدین سان نعش ساختند، فاطمه علیها السلام دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود. سپس مانند آن را برای زینب بنت جحش (زن پیغمبر) آماده کردند ⁽³⁶⁸⁾.

309- وداع حسین با مادرشان

در روایت ورقه آمده است:

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: مشغول غسل دادن فاطمه علیها السلام شدم، او را در درون پیراهن، بی آن که پیراهنش را از تن بیرون آورم غسل دادم، به خدا قسم فاطمه علیها السلام پاک و پاکیزه بود، سپس از باقی مانده حنوط رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را حنوط کردم و کفن بر او پوشاندم و پیچیدم. وقتی که خواستم بندهای کفن را ببندم، صدا زدم:

ای کلثوم، ای زینب، ای سکینه، ای فضا، ای حسن و ای حسین! هلموا تزودوا من امکم؛ بیایید و از دیدار مادرتان توشه بگیرید، که وقت فراق و لقای بهشت است».

حسن و حسین علیهما السلام آمدند و با آه و ناله می گفتند: واحسرتاه! لاتنظعی ابدا من فقد جدنا محمد المصطفی و امنا فاطمة الزهراء...! آه! چه شعله حسرت و اندوهی که هرگز خاموش شدنی نیست، برای فقدان جدمان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و مادرمان فاطمه علیها السلام، ای مادر حسن! و ای مادر حسین! وقتی که با

جدمان ملاقات کردی، سلام ما را به او برسان، و به او بگو: ما بعد از تو در دنیا یتیم ماندیم.»

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: انی اشهد الله انها قد حنت و انت و مدت یدیها و ضمتهما الی صدرها ملیا؛ خدا را گواه می گیرم که فاطمه زهرا علیها السلام ناله ای جانکاه کشید و دستهای خود را دراز کرد و فرزندان خویش را مدتی به سینه اش چسبانید.»

ناگاه شنیدم هاتفی در آسمان صدا زد: یا ابا الحسن ارفعهما عنها فلقد ابکیا والله ملائکة السماء؛ ای علی! حسن و حسین را از سینه مادرشان بلند کن، که سوگند به خدا این حالت آنها، فرشتگان آسمان را به گریه انداخت، و دوستان مشتاق دوست خود می باشند.»

آن گاه حسن و حسین علیهما السلام را از سینه مادرشان، بلند کرد ⁽³⁶⁹⁾.

310 - غسل دهنده فاطمه

مفضل بن عمر می گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: چه کسی فاطمه علیها السلام را غسل داد؟

فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام

من از فرمایش حضرت دلم گرفت.

حضرت فرمود: گویا از شنیدن این جمله دلگیر شدی؟

عرض کردم: آری، چنین شدم.

فرمود: دلگیر نشو! او صدیقه است و جز صدیق کسی نباید او را غسل دهد.

مگر نمی دانی که مریم علیها السلام را کسی جز حضرت عیسی علیه السلام غسل نداد ⁽³⁷⁰⁾؟...

311- نماز بر جنازه فاطمه

در کتاب «روضه الواعظین» آمده است: وقتی شب شد و خواب به چشمها چیره گشت و پاسی از شب گذشت، حضرت علی علیه السلام همراه حسن و حسین، عمار، مقداد، عقیل، زبیر، ابوذر، سلمان، بریده، و چند نفر از خواص بنی هاشم، جنازه را از خانه بیرون آوردند و بر آن نماز خواندند و در نیمه های شب آن را به خاک سپردند. حضرت علی علیه السلام اطراف قبر زهرا علیها السلام هفت قبر دیگر ساخت تا قبر فاطمه علیها السلام شناخته نشود.

و در کتاب «مصباح الاءانوار» آمده: شخصی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد، امیر مؤمنان علی علیه السلام در نماز بر فاطمه علیها السلام چند تکبیر گفت؟ آن حضرت فرمود: علی علیه السلام یک تکبیر می گفت، جبرئیل نیز یک تکبیر می گفت، و بعد فرشتگان مقرب الهی تکبیر می گفتند، تا این که امیر مؤمنان علیه السلام پنج تکبیر گفت.

شخص دیگری پرسید: در کجا بر او نماز خواند؟ امام صادق علیه السلام فرمود: در خانه اش نماز خواند، سپس جنازه را حرکت دادند و از خانه بیرون آوردند ⁽³⁷¹⁾.

312- تکفین و تدفین فاطمه

(پس از وفات فاطمه) چون شب در آمد، حضرت علی علیه السلام او را غسل داد و در جنازه گذاشت و امام حسن علیه السلام را فرمود که ابوذر را طلب کن. چون ابوذر حاضر شد، جنازه را برداشتند و به سوی بقیع بردند و بر آن نماز کردند. چون حضرت امیر علیه السلام از نماز فارغ شد، دو رکعت نماز به جای آورد و دستهای خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: خداوندا! این دختر پیغمبر

توست، فاطمه. پس بیرون بر او را از ظلمتها به سوی نور، و از شدتها به سوی شادی و سرور. پس زمین روشن شد به قدر یک میل در یک میل. چون خواستند آن حضرت را دفن کنند، ندا رسید از بقعه ای از بقعه های بقیع که: به سوی من بیایید که تربت او را از من برداشته اند. چون حضرت نظر کرد، قبر کنده ای دید، پس جنازه آن حضرت را نزد آن قبر گذاشتند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از کنار قبر ندا کرد: ای زمین! امانت خود را که دختر رسول خداست به تو سپردم. پس از زمین صدایی آمد که: یا علی! این مهربان ترم به او از تو، برگرد و آزرده مباش. چون حضرت خواست برگردد، قبر پر شد و با زمین هموار و ناپیدا شد، و دیگر ندانستند که در کجاست تا روز قیامت ⁽³⁷²⁾.

313- مرثیه علی بر فاطمه

چون امام علی علیه السلام همسرش زهرا علیها السلام را در دل شب دفن کرد، بر لب قبر ایستاد و اشعاری را انشاد کرد که ترجمه آن چنین است:

1- در هر اجتماعی، سرانجام هر دو دست جدایی خواهد بود و همه آنها در فراق و مرگ اندک می باشند.

2- از دست دادن فاطمه زهرا علیها السلام بعد پیامبر، دلیلی است که دوستی دایمی نخواهد شد.

و باز نقل شده که بعد از وفات زهرا علیها السلام علی علیه السلام این اشعار را انشاد کرد:

1- نفسم با ناله هایش حبس شده، ای کاش نفسم با ناله ها خارج می شد!

2- بعد از تو زهرا علیها السلام، خیری در زندگانی دنیا نیست. گریه ام برای این است که زندگی دنیا طول بکشد ⁽³⁷³⁾.

314- شکوه علی هنگام تدفین فاطمه

علی بن محمد هرمزانی، از امام سجاد علیه السلام و ایشان از پدر بزرگوارش امام حسین علیه السلام روایت کند که آن حضرت فرمود:
چون فاطمه علیه السلام دخت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیمار شد، به علی علیه السلام وصیت نمود که امر او را کتمان، و خیرش را پوشیده دارد، و کسی را از بیماری حضرتش آگاه نسازد، و آن حضرت چنین کرد. و خود حضرت او را پرستاری می کرد و اسماء بنت عمیس - رحمها الله - پنهانی چنان که فاطمه علیه السلام وصیت نموده بود، آن حضرت را کمک کار بود.

پس چون هنگام وفات آن حضرت فرا رسید، به امیرالمؤمنین علیه السلام وصیت کرد که شخصا کار او را به دست گیرد، و او را شبانه به خاک سپارد، و قبرش ناپیدا سازد (با زمین یکسان کند که جایش معلوم نباشد). پس علی علیه السلام خود این کار را به عهده گرفته و حضرت را به خاک سپرد، و محل قبر او را ناپیدا ساخت. چون دست مبارک از خاک قبر برفشاند، اندوه و غم بر دلش هجوم آورد پس سیلاب اشک بر گونه اش جاری ساخت، و رو به جانب قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گرداند و گفت:

«ای رسول خدا، از من بر تو سلام باد، و سلام باد بر تو از جانب دخترت و حبیبه ات و نور دیده ات و زایرت و کسی که در آرامگاه تو در میان خاک خفته و آن کسی که خداوند زود رسیدن به تو را برایش برگزیده است. یا رسول الله! صبرم در فراق دخت برگزیده ات کاسته شده، و تاب و توانم در فراق سرور زنان به سستی گراییده، جز این که در تاءسی من به سنت تو، و در اندوهی که با جدایی تو بر من فرود آمد، جای صبر و بردباری (بر عزای فاطمه) باقی است، همانا من تو را در لحد آرامگاهت نهادم. پس از آن که جان مقدست بر روی

سینه ام جاری گشت (هنگام جان دادن سرت به سینه من چسبیده بود)، و تو را با دست خود به زیر خاک پنهان نمودم، و خودم شخصا امورت را به عهده گرفتم. آری، در کتاب خدا آیه ای است که سبب می شود مصیبتها را با آغوش باز بپذیریم: «ما همه از آن خداییم و همه به سوی او باز خواهیم گشت»⁽³⁷⁴⁾.

راستی که امانت پس گرفته شد، و گروگان دریافت گشت، و زهرا خیلی سریع از دستم ربوده شد. ای رسول خدا! اکنون دیگر چقدر این آسمان نیلگون و زمین تیره در نظرم زشت جلوه می کند! اما اندوهم همیشگی گشته، و شبم به بیداری کشیده، اندوه هرگز از دلم رخت نبندد تا آن گاه که خداوند همان سرایی را که تو در آن مقیم گشته ای، برایم برگزیند. غصه ای دارم بس دلخراش، و اندوهی دارم هیجان انگیز، چه زود میان ما جدایی افتاد، من به خداوند شکوه می برم.

و به زودی دختر تو از همدستی امتت علیه من، و غصب حق خودش به تو گزارش می دهد، پس احوال را از او جويا شو، که بسی غمهای سوزانی که در سینه داشت و راهی برای پخش آن نمی یافت، و به زودی بازگو خواهد نمود، و البته خداوند داوری می کند و او بهترین داوران است.

ای رسول خدا! بر تو درود می فرستم، درود وداع کننده ای که نه خشمگین است و نه دلتنگ، بنابراین اگر باز گردم، از روی ملالت و دلتنگی نیست؛ و اگر بمانم، از روی بدگمانی به وعده ای که خداوند به صبر پیشگان داده نباشد، و البته که صبر مبارکتر و زیباتر است. و اگر بیم غلبه چیره شوندگان بر ما نبود (که مرا سرزنش کنند یا قبر فاطمه را بشکافند) ماندن در نزد قبر تو را بر خود لازم می نمودم و در کنار آن به اعتکاف به سر می بردم و بر این مصیبت بزرگ همچون مادری فرزند از دست داده می نالیدم. در برابر دید خدا دخترت پنهانی

به خاک سپرده گشته، و حقش به زور ستانده می شود، و آشکارا از ارث خویش محروم می گردد، حال آن که هنوز از عهد تو دیری نپاییده و یاد تو فراموش نشده است.

پس ای رسول خدا، به سوی خداوند شکوه می برم. و بهترین صبر صبر بر ماتم تو است، و صلوات و رحمت و برکات خداوند بر تو و بر او (فاطمه) باد»

(375)

315- جلوگیری از نبش قبر فاطمه

روایت شده: شبی که جنازه فاطمه علیها السلام را دفن کردند، در قبرستان بقیع صورت چهل قبر تازه احداث کردند.

هنگامی که مسلمانان از وفات فاطمه علیها السلام آگاه شدند، به قبرستان بقیع رفتند، در آن جا چهل قبر تازه یافتند و قبر فاطمه علیها السلام را پیدا نکردند. صدای ضجه و گریه از آنها برخاست، همدیگر را سرزنش می کردند و می گفتند: پیامبر شما جز یک دختر در میان شما نگذاشت، ولی او از دنیا رفت و به خاک سپرده شد و در مراسم نماز و دفن او حاضر نشدید و قبر او نمی شناسید.

سران قوم گفتند: بروید عده ای از زنان با ایمان را بیاورید تا این قبرها را نبش کنند، تا جنازه فاطمه علیها السلام را پیدا کنیم و بر او نماز کنیم، و قبرش را زیارت کنیم.

علی علیه السلام از این تصمیم با خبر شد، خشمگین از خانه بیرون آمد، آن چنان خشمگین بود که چشمهایش سرخ شده بود و رگهای گردنش پر از خون؛ و قبای زردی که هنگام ناگواری ها می پوشید، پوشیده بود و بر شمشیر ذوالفقارش تکیه نموده بود تا به قبرستان بقیع آمد و مردم را از نبش قبرها ترسانید.

مردم گفتند: این علی بن ابی طالب است که می آید، در حالی که سوگند یاد کرده اگر یک سنگ از این قبرها جا به جا شود، تمام شما را خواهد کشت. در این هنگام، عمر با جمعی از اصحاب خود با علی علیه السلام ملاقات کردند. عمر گفت: ای ابوالحسن! این چه کاری است که انجام داده ای، سوگند به خدا قطعا قبر زهرا علیها السلام را نبش می کنیم، و بر او نماز می خوانیم. حضرت علی علیه السلام دست بر دامن او زد و آن را پیچیده و به زمین کشید، عمر به زمین افتاد، علی علیه السلام فرمود: ای پسر سودای حبشیه! من از حق خود گذشتم از بیم آن که مردم از دین خارج نشوند، اما در مورد نبش قبر فاطمه علیها السلام، سوگند به خدایی که جانم در اختیار اوست، اگر چنین کاری کنید زمین را از خون شما سیراب می کنم. چنین نکنید تا جان سالمی از میان به در برید. ابوبکر به حضور علی علیه السلام آمد و عرض کرد: تو را به حق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و به حق آن کسی که بالای عرش است (یعنی خدا)، سوگند می دهم عمر را رها کن، ما چیزی را که شما نپسندید انجام نمی دهیم. آن گاه علی علیه السلام عمر را رها کرد، و مردم متفرق شدند و از فکر نبش قبر منصرف گردیدند ⁽³⁷⁶⁾.

316- توضیحات علی علیه السلام بر ابوبکر و عمر

شخصی از امام صادق علیه السلام درباره تصمیم بر نبش قبر فاطمه علیها السلام سؤال کرد. آن حضرت در پاسخ فرمود:
 علی علیه السلام شبانه جنازه را از خانه بیرون آورد... چند چوب از درخت خرما را با آتش روشن کرد، و از نور روشنایی آنها به راه افتاد، تا آن که بر آن نماز خواند و آن را شبانه به خاک سپرد. صبح آن شب، ابوبکر و عمر مردی از قریش را ملاقات کردند و از او پرسیدند: از کجا می آیی؟

او گفت: از خانه علی علیه السلام می آیم، رفته بودم در مورد وفات فاطمه علیها السلام به علی علیه السلام تسلیت بگویم.

آنها پرسیدند: مگر فاطمه علیها السلام از دنیا رفت؟
او گفت: آری، در نیمه شب او را دفن کردند.

آن دو نفر، سخت پریشان شدند و از خوف سرزنش مردم، بسیار هراسان گشتند. به حضور علی علیه السلام آمدند و عرض کردند: سوگند به خدا، از حيله و دشمنی با ما هیچ فروگذار نمودی. اینها همه بر اثر کینه هایی است که در دل، نسبت به ما داری. این عمل تو نظیر آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را تنها غسل دادی و به ما خبر ندادی و به پسر حسن علیه السلام یاد دادی که به مسجد بیاید و خطاب به ابوبکر فریاد بزند که از منبر پدرم، پایین بیا.»

علی علیه السلام به آنها فرمود: اگر سوگند یاد کنم، حرف مرا تصدیق می کنید؟
ابوبکر گفت: آری.

امام علی علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به من وصیت کرد که دیگری را در غسل دادن او شریک نکنم و فرمود: کسی جز پسر عمویم علی علیه السلام به بدن من نگاه نکند، من آن حضرت را غسل می دادم، فرشتگان بدن او را می گردانیدند، و فضل بن عباس آب به من می داد در حالی که چشمهایش بسته بود. چون خواستم پیراهن آن حضرت را از تنش بیرون آورم، صدایی از هاتقی شنیدم، ولی خود او را ندیدم که می گفت: «پیراهن آن حضرت را از تنش بیرون نیاور.» من مکرر صدای او را می شنیدم ولی خودش را نمی دیدم، از این روی آن حضرت را درون پیراهن غسل دادم. سپس کفن آن حضرت را نزد من آوردند. او را کفن کردم و پس از کفن کردن، پیراهن او را از تنش بیرون آوردم.

اما در مورد فرزندم حسن علیه السلام و آمدن او به مسجد و اعتراض او به ابوبکر؛ شما همه مردم مدینه می دانید که حسن علیه السلام در وسط نماز جماعت در بین صفوف مردم عبور می کرد و خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله می رسانید و بر پشت آن حضرت در سجده، سوار می شد. وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله سر از سجده بر می داشت، یک دست بر پشت حسن می گرفت و یک دست بر پاهای او، و این گونه او را بر دوش خود نگاه می داشت تا از نماز فارغ گردد. گفتند: آری ما این موضوع را می دانیم.

حضرت علی علیه السلام افزود: باز شما مردم مدینه می دانید که گاهی رسول خدا صلی الله علیه و آله بالای منبر بود، وقتی حسن علیه السلام وارد مسجد می شد، آن حضرت در وسط سخنرانی از منبر پایین می آمد و حسن را برگردن خود سوار می نمود و پاهای حسن را به سینه اش می گرفت تا خطبه را تمام کند و مردم برق خلخال (پابند) حسن علیه السلام را در آخر مسجد می دیدند، و با توجه به این که حسن علیه السلام این محبتها را از پیامبر صلی الله علیه و آله دیده بود، وقتی به مسجد آمد، دیگری را بر بالای همان منبر دید، بسیار بر او سخت آمد. از این رو، آن کلام را به زمان آورد. سوگند به خدا من فرزندم را به چنین کاری دستور نداده بودم.

اما در مورد حضرت فاطمه علیه السلام او همان بانویی است که من برای شما از او اجازه طلبیدم که نزد او بیایید، و آمدید و گفتار او را شنیدید و از خشم او نسبت به خودتان آگاه شدید. سوگند به خدا، او به من نصیحت کرد، که شما را کنار جنازه اش نیاورم و شما در نماز بر او شرکت نکنید، من نخواستم بر وصیت او مخالفت نمایم.

عمر گفت: این سخنان را رها کن، من اکنون می روم و قبر فاطمه علیه السلام را می شکافم و جنازه فاطمه علیه السلام را از قبر بیرون می آورم و بر او نماز می خوانم.

حضرت علی علیه السلام فرمود: سوگند به خدا، اگر چنین کاری بکنی و تصمیم بر این کار بگیری، سرت را از بدنت جدا می سازم، و در این صورت رفتار من با شما، شمشیر خواهد بود و بس.

سپس میان علی علیه السلام و عمر، بگو مگوی سختی در گرفت، که نزدیک بود به هم دیگر حمله کنند.

در این هنگام جمعی از مهاجرین و انصار آمدند و آن دو را از هم جدا کردند و گفتند: سوگند به خدا، ما راضی نیستیم که به پسر عمو و برادر و وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین سخنانی گفته شود. نزدیک بود که فتنه و آشوبی بر پا گردد که متفرق شدند ⁽³⁷⁷⁾.

317- تشکر از قنفذ!

از سلیم بن قیس نقل شده است: عمر بن خطاب در یک سال نصف حقوق همه کارگزارانش را به عنوان غرامت (و کمبود بودجه و مالیات) برداشت، ولی حقوق قنفذ را به طور کامل پرداخت.

سلیم می گوید: به مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتم، گروهی را دیدم که در گوشه ای نشسته اند. همه آنها از بنی هاشم بودند، جز سلمان و ابوذر و مقداد و محمد بن ابوبکر و عمر بن ابی سلمه و قیس بن سعد بن عباده. در این جلسه، عباس (عموی پیامبر) به علی علیه السلام گفت: چرا عمر مانند همه کارگزارانش، از حقوق «قنفذ» چیزی نکاست؟!

حضرت علی علیه السلام به اطراف خویش نگاه کرد، سپس قطرات اشک از چشمانش سرازیر شد، آن گاه در پاسخ عباس فرمود: شکر له ضربة ضربها فاطمة بالسوط فماتت و فی عضدها اثره کانه الدملج؛ حقوق قنفذ را کم نکرد، تا از او تشکر کند، به خاطر ضربت تازیانه ای که او بر فاطمه علیها السلام نواخته بود، که

وقتی فاطمه علیها السلام از دنیا رفت، اثر آن تازیانه در بازوی او وجود داشت و همانند بازوبند، نمایان بود ⁽³⁷⁸⁾».

318- قبر فاطمه کجاست؟

در کتابهای شیعه و عامه احادیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان علیهم السلام و گاهی با تحلیلات و احتمالات تاریخی مطالبی آمده که تقریباً سر نخ‌ی از محدوده قبر فاطمه زهرا علیها السلام نشان می‌دهد، آن هم فقط به عنوان اشاره به محدوده قبر، نه به عنوان تصریح یا تعیین محل، بلکه تنها اشاره است، و آن سه مکان است:

1- خانه خودش؛

2- میان قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و منبرش؛

3- بقیع.

و به خاطر همین است که زیارت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در این سه مکان خوانده می‌شود ⁽³⁷⁹⁾.

319- دفن پیکر فاطمه در جوار پیامبر

صاحب کتاب الدرّة الثمینیة از «عبدالله بن جعفر بن محمد» روایت کرده که قبر فاطمه علیها السلام در حجره اش بود و «عمر بن عبدالعزیز» آن حجره را در صحن مسجد انداخت و الان در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است.

اگر الان در مسجد باشد، با این روایت بی‌مناسب نخواهد بود که ابراهیم بن محمد الهمدانی عریضه به حضرت امام هادی علیه السلام نوشت که مرا از قبر فاطمه علیها السلام خبر ده! آن حضرت در جواب او مرقوم کردند که با جد من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مدفون است ⁽³⁸⁰⁾.

320- علت شهادت فاطمه

در روایتی از امام صادق علیه السلام است که: «علت وفات حضرت فاطمه علیها السلام این بود که قنفذ، غلام آن مرد (عمر) به دستور او، با غلاف شمشیر او را زد؛ به گونه ای که آن حضرت فرزندی را که در رحم داشت، سقط کرد و به سبب آن، سخت مریض شد ⁽³⁸¹⁾».

321- انتقام امام جواد از قاتلین فاطمه

زکریا بن آدم می گوید: نزد حضرت امام رضا علیه السلام بودم که ناگهان امام جواد علیه السلام آمدند و عمر شریف ایشان کمتر از چهار سال بود. حضرت جواد علیه السلام دست خود را به زمین زدند و سر را به طرف آسمان بلند کردند و مدتی به تفکر فرو رفتند.

امام رضا علیه السلام فرمودند: جانم به قربانت، به چه فکر می کنی؟ عرض کرد: درباره ظلمهایی که به مادرم فاطمه وارد شده، به خدا قسم آن دو نفر را از قبرشان بیرون آورم و به آتش بسوزانم و سپس خاکسترشان را در دریا پراکنده کنم.

امام او را به نزدیک خودش آورد و مابین دو چشمش را بوسید و فرمود: پدر و مادرم فدای تو باد! تو از برای امامت حقا سزاوارتری ⁽³⁸²⁾».

322- داستان بشار مکاری

بشار مکاری می گفت: در کوفه به حضور امام صادق علیه السلام رفتم. دیدم طبقی از خرمای «طبرزد» برای آن حضرت آورده بودند و از آن می خورد، و به من فرمود: بیا جلو، از این خرما بخور.

عرض کردم: گوارا باد، قربانت گردم! در راه می آمدم، حادثه ای دیدم که غیرتم به جوش آمد و قلبم درد گرفت و گریه گلویم را گرفت.

فرمود: به حقی که بر گردنت دارم جلو بیا و بخور.

جلو رفتم و از خرما خوردم، آن گاه فرمود: اکنون چه حادثه ای دیدی؟
عرض کردم: در راه می آمدم، یکی از مأمورین حکومت را دیدم که بر سر
زنی می زند و او را به سوی زندان می برد، و او با صدای بلند می گوید: پناه
می برم به خدا و رسولش و به غیر خدا و رسول، به هیچ کس پناه نمی برم
امام صادق علیه السلام فرمود: چرا آن زن را می زد و به زندان می برد؟
عرض کردم: از مردم شنیدم که پای آن زن لغزید و به زمین افتاد، و گفت:
«ای فاطمه! خداوند آنان را که به تو ظلم کردند، از رحمت خویش دور سازد!»
گماشتگان حکومت او را دستگیر کرده و زدند.

آن حضرت تا این سخن را شنید از خوردن خرما دست کشید و گریه کرد.
به گونه ای که دستمال و محاسن شریف و سینه اش از اشک چشمانش تر
شد.

سپس فرمود: ای بشار! برخیز با هم به مسجد سهله برویم و برای نجات و
آزادی آن بانو، دعا کنیم و از خدا بخواهیم که او را حفظ کند (تا آخر داستان).
به راستی وقتی که امام صادق علیه السلام با شنیدن حادثه ناگواری که برای یک
بانوی شیعه فاطمه علیه السلام رخ داده، چنین دگرگون می شود، پس چگونه خواهد
شد که اگر جریان مصایب مادرش فاطمه علیه السلام را برای او نقل کنند؟ که ظالمی
به صورت آن حضرت سیلی زد که گویی نگاه می کنم به گوشواره اش که بر اثر
شدت ضربت سیلی، شکسته و جدا شده است ⁽³⁸³⁾.

323- مباح بودن خون عمر و ابوبکر

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه خود گوید:

«هبار بن اسود» روز فتح مکه نیزه ای حواله هودج زینب دختر پیامبر ﷺ کرد و او ترسید و فرزند خود را سقط کرد. رسول خدا ﷺ خون او را مباح دانست. من این تاریخ و نقل را نزد استادم «ابو جعفر نقیب» خواندم، او گفت: وقتی که رسول خدا ﷺ خون «هبار بن اسود» را برای ترساندن و در نتیجه به سقط جنین منجر شدن بی ارزش و مباح دانست، اگر پیامبر ﷺ زنده بود، خون کسی که فاطمه عليها السلام را ترساند و فرزندش را سقط کرد، را نیز مباح می کرد ⁽³⁸⁴⁾.

324- عاقبت ظلم کنندگان به فاطمه

محمد بن ابوبکر می گوید: هنگام مرگ ابوبکر، عمر بر بالین او بود. عمر با برادرم از اتاق خارج شدند تا برای نماز وضو بگیرند. پس از رفتن آنان سخنانی از پدرم شنیدم که اینان نشنیده بودند. وقتی اتاق خلوت شد به او گفتم: ای پدر بگو: «لا اله الا الله». گفت: ابا آن را نخواهم گفت، بلکه قدرت ندارم آن را بگویم تا داخل تابوت شوم!

وقتی اسم تابوت به میان آمد، گمان کردم هذیان می گوید، گفتم، کدام تابوت را می گویی؟

گفت: تابوتی از آتش با قفل آتشین قفل شده است. دوازده نفر در آن جا هستند که من و این رفیقم از جمله آنها هستیم.

گفتم: عمر را می گویی؟

گفت: آری، و ده نفر دیگر در چاهی از جهنم هستیم. بر در آن چاه سنگ بزرگی است که وقتی خدا اراده کند جهنم شعله ور شد، آن سنگ را بر می دارد!

محمد بن ابوبکر می گوید: به پدرم گفتم هذیان می گویی؟

گفت: نه به خدا، هذیان نمی گویم. خداوند ابن صهاک (عمر) را لعنت کند! او مرا از ذکر خدا باز داشت، بعد از آن که به من رسیده بود. بد رفیقی بود عمر، خداوند او را لعنت کند، صورت مرا به زمین بچسبان. من صورت پدرم را به زمین چسبانیدم، و او به طور دایم «وای و ویل» می گفت تا چشمانش را بست.

عمر داخل منزل شد و گفت: آیا بعد از رفتن من ابوبکر چیزی گفت؟ کلماتی که پدرم گفته بود به وی گفتم.

عمر گفت: خداوند خلیفه پیامبر (ابوبکر) را رحمت کند. این موضوع را پنهان کن، چون اینها هذیان است! شما خانواده ای هستید که به هذیان گفتن در حال مرض معروفید.

عایشه به عمر گفت: تو راست می گویی!!

همه حاضرین گفتند: هیچ یک از شما این سخن را به گوش کسی نرساند تا پسر ابوطالب و خاندانش ما را سرزنش کنند⁽³⁸⁵⁾.

325- زیارت نامه حضرت زهرا علیها السلام

به سند معتبر از امام جواد علیه السلام منقول است که به یکی از سادات فرمود: چون به سوی قبر جده فاطمه علیها السلام می روی بگو:

یا ممتحنة امتحنک الله الذی خلقک قبل ان یخلقک: فوجدک لما امتحنک صابرة و زعمنا انا لک اولیاء و صدقون و صابرون لکل ما آتانا به ابوک، صلی الله علیه و آله و اتانا به وصیه فانا نسلک ان کنا صدقناک الا الحققتنا بتصدیقنا لهما لتبشر انفسنا بآءنا قد طهرنا بولایتک⁽³⁸⁶⁾.

سید بن طاووس می گوید: در زیارت می گویی:

السلام عليك يا سيدة النساء العالمين. السلام عليك يا والدة الحجج على
الناس اجمعين. السلام عليك ايها المظلومة المونوعة حقها».

بعد می گویی:

اللهم صل على امتك و ابنة نبيك و زوجة وصي نبيك صلوات تزلها فوق
زلفى عبادك المكرمين من اهل السموات و اهل الارضين.

به تحقيق روايت شده است كه هر كس به اين كلمات فاطمه زهرا عليها السلام را
زيارت كند و از خداوند طلب آمرزش نمايد، خداوند از گناهايش در گذرد و او
را به بهشت برد ⁽³⁸⁷⁾.

فصل سوم: معجزان و کرامات فاطمه زهرا سلام الله علیها

الف: معجزاتی از فاطمه زهرا علیها السلام

326- اقرار به رسالت پدر در شکم مادر

وقتی که کفار از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم انشقاق قمر را خواستند، زمانی بود که خدیجه علیها السلام به فاطمه علیها السلام حامله بود و خدیجه از این سؤال کفار ناراحت شده و گفت: زهی تاءسف برای کسانی که محمد را تکذیب می کنند! در حالی که او فرستاده پروردگار من است.

پس فاطمه علیها السلام از شکم مادرش صدا کرد: ای مادر! نترس و محزون نباش، زیرا خدا با پدر من می باشد.

پس وقتی که مدت حمل خدیجه علیها السلام تمام شد و موقع حمل رسید، خدیجه فاطمه علیها السلام را به دنیا آورد و او به نور جمال خود تمام جهان را روشن و منور ساخت ⁽³⁸⁸⁾».

327- سخن گفتن در رحم مادر

فاطمه علیها السلام در رحم مادرش خدیجه علیها السلام سخن می گفت و آرام بخش و تسکین خاطر او بود، خدیجه علیها السلام در پاسخ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که پرسید با که سخن می گویی؟ گفت: الجنین الذی فی بطنی یحدثنی و یونسنی؛ فرزندی که در رحم دارم، با من سخن می گوید و مونس من است.» کسی که جبرئیل به دختر بودنش خبر می دهد: یخبرنی آنها انتی ⁽³⁸⁹⁾.

328 - برکت غذا

علی علیه السلام می فرماید: روزی به بازار رفتم، یک درهم گوشت و یک درهم ذرت خریدم و به خانه آوردم. فاطمه علیها السلام مشغول پختن آن شد. وقتی که آماده نمود، فرمود: ای کاش! می رفتی پدرم را دعوت می کردی.

من رفتم و دیدم حضرت رسول، خوابیده و می گوید: از گرسنگی در حال خواب، به خدا پناه می برم.

گفتم: یا رسول الله! نزد ما غذایی هست.

پس دستش را به من داد و آمدم و چون به خانه رسیدیم، به فاطمه علیها السلام فرمود: غذا را بیاور. فاطمه نیز غذا را در دیگی گذاشته خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آورد.

حضرت پارچه ای را روی غذا کشید و فرمود: خدایا! غذای ما را برکت ده. سپس فرمود: یک پیمانه به عایشه بده. فاطمه یک پیمانه برای او فرستاد. بعد فرمود: یک پیمانه به ام سلمه بده. برای او نیز فرستاد. تا این که به هر یک از نه همسرش یک سهم فرستاد.

329 - درخشیدن نور از ملحفه فاطمه

روایت شده است: که علی علیه السلام از یک نفر یهودی مقداری جو قرض کرد و در مقابل آن، ملحفه حضرت فاطمه علیها السلام را که از پشم بود، گرو گذاشت. یهودی آن را برد و در خانه اش گذاشت. هنگام شب زن یهودی برای کاری به آن اتاقی که ملحفه در آن بود رفت. ناگهان نوری را در حال درخشش دید که اتاق را روشن کرده بود. به سوی شوهرش برگشت و به او گفت: در آن اتاق، روشنایی بزرگی را دیدم.

شوهرش نیز تعجب کرد و فراموش کرده بود که ملحفه فاطمه عَلَيْهَا را در آن جا گذاشته است. سریع برخاست و وارد آن اطاق شده، دید شعاع نور ملحفه، پخش شده و مانند نور ماهی است که از نزدیک طلوع کرده باشد. از این مسئله در شگفت شد. به جایی که ملحفه را گذاشته بود، دقت کرد و فهمید که این نور از همان ملحفه است. یهودی رفت و قوم و خویشان را فرا خواند و همسرش نیز قوم و خویشان خود را حاضر ساخت. بیش از هشتاد هزار نفر از یهودیان جمع شدند. همه آنان وقتی این امر را دیدند، مسلمان شدند ⁽³⁹⁰⁾.

330 - چرخیدن آسیای دستی به خودی خود

جناب ابوذر می گوید: پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مرا به دنبال علی عَلِيٍّ فرستاد. به خانه اش رفتم و او را خواندم، ولی پاسخ مرا نداد. و آسیاب دستی را دیدم که بدون اینکه کسی باشد به خودی خود، می گردد. دوباره او را خواندم، بیرون آمد و با هم نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رفتیم و پیامبر متوجه علی عَلِيٍّ شد و چیزی به او گفت که من نفهمیدم.

گفتم: شگفتنا! از دستاسی که بدون که بدون گرداننده می گردد.

آن گاه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: خداوند قلب دخترم فاطمه و اعظا و جوارحش را پر از ایمان و یقین کرده و چون خداوند ضعف او را دانست، پس در روزگار سختی به او کمک کرد و کفایتش نمود. مگر نمی دانی که خداوند، فرشتگانی را قرار داده تا خاندان محمد را یاری دهند ⁽³⁹¹⁾!

331 - شرکت در مباحله

عده ای از نصارای نجران نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمدند و پیشاپیش آنها سه تن از بزرگانشان به نامهای «عاقب» و «محسن» و «اسقف» بودند، در حالی که

دو تن از مشهورین یهود هم همراه آنها بودند تا از پیامبر اکرم ﷺ سئوالاتی کنند.

اسقف پرسید: ای ابوالقاسم! چه کسی پدر موسی بود؟

پیامبر ﷺ فرمود: عمران.

سئوال کرد: پدر یوسف چه کسی بود؟

پیامبر ﷺ فرمود: یعقوب.

پرسید: پدر و مادرم فدایت، پدر تو کیست؟

فرمود: عبدالله پسر عبدالمطلب.

اسقف سئوال کرد: پدر عیسی که بود؟

پیامبر ساکت ماند؛ جبرئیل نازل شد و گفت: او روح خدا و کلمه او بود.

اسقف گفت: آیا روح بدون پدر می شود؟

پیامبر اسلام ﷺ ساکت گردید. در این هنگام وحی نازل شد:

ان مثل عیسی عندالله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال کن فیکون⁽³⁹²⁾؛

همانا مثل خلقت عیسی از جانب خدا مثل خلقت آدم ابوالبشر است که خداوند او را از خاک بساخت، سپس بدان خاک گفت: بشری به حد کمال باش، چنان شد.

وقتی پیامبر اسلام ﷺ این آیه را خواند، اسقف از جای خود پرید، زیرا که برای او قابل قبول نبود که بشنود عیسی علیه السلام از خاک است. بعد گفت: ای محمد! ما این مطلب را نه در تورات دیده ایم و نه در انجیل و زبور یافته ایم، این مطلبی است که فقط تو می گوئی.

پس پروردگار وحی فرمود: فقل تعالوا ندع ابنائنا⁽³⁹³⁾....

اسقف و همراهان او گفتند: ای ابوالقاسم! انصاف دادی، پس وقت مباهله را معین نما.

پیامبر ﷺ فرمود: ان شاء الله فردا صبح.

پیامبر ﷺ هنگام صبح بعد از نماز دست علی را گرفت و بانوی دو جهان فاطمه را پشت سر و امام حسن را در سمت راست و امام حسین را در سمت چپ خود قرار داد و به آنان فرمود: وقتی من دعا کردم شما آمین بگوئید. پیامبر ﷺ به حالت دعا زانوهای مبارک را بر زمین نهاد.

طایفه نصاری که این حالت را پنج تن مقدس مشاهده کردند، پشیمان شدند و بین خودشان مشورت نموده و گفتند: سوگند به خدا، او پیامبر است و اگر با وی مباهله بکنیم، حتما خدای تعالی دعای او را مستجاب خواهد نمود و ما همه نابود خواهیم شد و هیچ چیزی نمی تواند ما را از نفرین وی نجات دهد و صلاح این است که با او مصالحه کنیم تا ما را از این کار (مباهله) معاف دارد

(394)

332 - تهیه غذا

قطب راوندی به سند معتبر از جابر انصاری چنین روایت کرده است:

رسول خدا ﷺ چند روزی گذشت که طعامی تناول فرمود، تا آن که گرسنگی بر آن حضرت بسیار غالب شد. به حجره های زنان خود وارد گردید و طعامی نیافت، پس به حجره طاهره جناب فاطمه را در آمد و فرمود: ای دخترک گرامی! آیا نزد تو طعامی هست تناول نمایم؟ زیرا گرسنگی بر من زور آورده است.

فاطمه زهرا را عرض کرد: نه، به خدا سوگند که طعامی نزد من نیست، جانم فدای تو باد.

چون حضرت از خانه بیرون رفت، یکی از کنیزکان فاطمه علیها السلام دو گرده نان و پارچه گوشتی از برای آن حضرت به هدیه آورد. پس فاطمه علیها السلام آن را گرفت و زیر کاسه پنهان کرد و جامه بر روی آن پوشانید و گفت: به خدا سوگند که حضرت رسالت را اختیار می کنم برخود و بر فرزندان خود، همه گرسنه بودند و محتاج به طعام.

پس امام حسن و امام حسین علیهم السلام را به خدمت پدر بزرگوار خود فرستاد و آن حضرت را طلبید، چون تشریف آوردند گفت: ای پدر! بعد از رفتن شما حق تعالی طعامی از برای من رسانید و از برای تو پنهان کرده ام از فرزندان خود فرمود: بیاور ای دختر! چون سر برداشت، به قدرت حق تعالی آن کاسه پر از نان و گوشت شده بود.

چون فاطمه زهرا علیها السلام آن حالت را مشاهده کرد، متحیر شد. دانست که از جانب حق تعالی است. پس حمد الهی را به جای آورد و صلوات بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد، آن طعام را به نزد آن حضرت آورد.

چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن کاسه پر از طعام را دید، شکر حق تعالی به تقدیم رسانید، پرسید: این طعام را از کجا آورده ای؟

فاطمه علیها السلام گفت: از نزد حق تعالی آمده است، به درستی که حق تعالی هر که را می خواهد بی حساب روزی می دهد.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم امیرمؤمنان علی علیه السلام را طلبید. پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و جمیع زنان آن حضرت از آن طعام تناول کردند تا سیر شدند.

فاطمه زهرا عليها السلام فرمود: آن کاسه به حال خود ماند و هیچ کم نشد تا آن که جمیع همسایگان خود را از آن سیر کردم، و حق تعالی در آن خیر و برکت بسیار کرامت فرمود ⁽³⁹⁵⁾.

333 - زنده شدن عروس

روزی رسول خدا، خاتم انبیاء، محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله در مسجد الحرام در کنار (کعبه) خانه خدا نشست و مشغول راز و نیاز با خدای بی نیاز بود که جمعی از بزرگان و شرفاء شهر (مکه) به حضورش آمده و سلام کردند، پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله با خوشرویی و خوشخویی جواب سلام آنها را داد، گفتند: ای رسول گرامی اسلام و ای افتخار عالمیان! ما به خدمت شما رسیدیم تا عرضه داریم که دختر فلان را پسر فلانی، که هر دو از مشاهیر و اشراف عرب هستند، عقد بسته و مجلس عروسی برپا کرده ایم، آمده ایم دختر گرامی شما فاطمه زهرا عليها السلام را به آن جشن دعوت کنیم. اجازه بفرمایید آنان به جشن عروسی آمده و با قدوم مبارکشان مجلس ما را مزین فرموده و کلبه ما را منور کنند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: صبر کنید، من به خانه دخترم فاطمه عليها السلام روم و او را از این دعوت خبردار کنم، اگر مایل شدند بیایند به شما اطلاع می دهم. آن حضرت به سوی خانه دختر گرامی اش فاطمه زهرا عليها السلام راه افتاد، وقتی به حرم و حریم فاطمه، یعنی به خانه او رسید، سلامش کرده و جریان دعوت اکابر عرب را به عروسی شان به فاطمه زهرا عليها السلام فرمود و از او نظر خواهی کرد که آیا حاضر است به جشن عروسی آنها برود یا نه؟!

صدیقه طاهره فاطمه زهرا عليها السلام لحظاتی به فکر فرو رفت، سپس عرض کرد: جانم فدایت باد ای حبیب حضرت عزت و ای شفاعت گر جمله امت! من فکر

می‌کنم دعوت آنان از من به عروسی شان برای سخریه و استهزاء من است، چون زنان و دختران اشراف عرب در آن جشن همه لباسهای فاخر گران قیمت از طلا و حریر و جواهر به تن کرده و خود را به هر آرایشی زینت داده، با حشمت و جلال در کنار عروس جمع شده‌اند، ولی من لباسی غیر از این پیراهن کهنه و چادر وصله دار و موزه (کفش) وصله دار چیزی ندارم بپوشم و به آن جا بروم، اگر با همین وضعیت بروم آنها مرا استهزاء و مسخره و شماتت خواهند کرد.

وقتی که رسول خدا ﷺ سخنان دخترش فاطمه زهرا ع را شنید، غمگین شده و آهی از دل کشید و چشمان مبارکش پر از اشک شد.

در همان حال جبرئیل امین از سوی رب العالمین به حضورش رسید عرض: یا رسول الله! خدای جل و علا بر شما و فاطمه سلام می‌رساند و می‌فرماید: به فاطمه بگو همان لباسهایی که دارد بپوشد و عازم رفتن عروسی باشد که ما را در این کار (حکمتی) است.

رسول گرامی اسلام ﷺ پیغام خدای تبارک و تعالی را به دخترش فاطمه زهرا ع رسانید، صدیقه طاهره فاطمه زهرا ع عرض کرد: هر چه خدای عزوجل فرماید، همان را می‌کنم و حکم و فرمان او را از جان و دل می‌پذیرم. سجده شکری کرد و برخاست جامه‌های کهنه وصله دار خود را پوشیده و از پدر بزرگوارش اجازه رفتن به عروسی گرفت و همت به رفتن نمود؛ در همان حال فرشتگان هفت آسمان ناله سر داده و سر نیاز به درگاه خدای تعالی نهاده و گفتند: بار خدایا، خداوندا، دختر پیغمبر آخر الزمان که محبوبه توست و او را بر دیگر عالم برگزیده‌ای در میان زنان خجالت زده و دل شکسته نکن که ما تحمل دیدن افسردگی او را نداریم.

همان لحظه از طرف خدای تبارک و تعالی به جبرئیل امر شد هر چه زودتر با هزاران حوری مه لقا از لباسهای بهشتی بردارید و بر زمین نازل شوید و آنها را بر فاطمه زهرا علیها السلام بیوشانید و او را با عزت و احترام به مجلس عروسی ببرید.

جبرئیل علیها السلام به فرمان خدا از لباسهای سندس و استبراق بهشتی با هزار حوریه به خدمت صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام آمده و سلام خدای تعالی را رساند و آن بانوی محترمه لباسهای بهشتی را پوشید، با جلال و عزت به سوی جشن عروسی حرکت کرد. حوریان خاک قدمهای آن علیا مخدره را به عنوان تبرک بر چشمهایشان می مالیدند و از این که در کنار خیرة النساء العالمین حرکت می کردند، خوشحال بودند و هر یک به نوعی محبت و علاقه ای به آن معصومه پاک نشان می دادند و عطرهاى بهشتی بر وجود اقدس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام می زدند و بر این کار فخر و مباهات می کردند.

فاطمه زهرا علیها السلام از دیدن این همه عزت و جلال و لباسها و عطرهاى بهشتی خوشحال شده، شکر خداوند تعالی را به جای آورده و زبانش بر ثنای حضرت ذوالجلال گویا بود.

وقتی نزدیکی خانه عروسی رسیدند و نور مقدسشان بر جمع زنان که آن جا بودند تابید، همگی با حالت شگفت و تعجب به چهره نورانی و لباسهای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نظر کرده و متحیر شدند و بی اختیار به استقبال آن بانوی دو عالم شتافتند، تا آن جا که هیچ زنی در کنار عروس نماند. بعضی از آنها دست و پای صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام را بوسیده و آن بانوی بانوان را با احترام و عزت وارد مجلس جشن و عروسی کردند.

زنان اشراف با این که لباسهای فاخر و گران قیمت پوشیده بودند، ولی لباسهای آن علیا مکرمه را دیده و بر آن حضرت غبطه و حسد می بردند، تا جایی که عروس خانم تحمل ننموده و از صندلی که بر روی آن نشسته بود، به زمین افتاد و مدهوش شد. وقتی به کنارش آمدند، دیدند جان به جان آفرین تسلیم کرده و مرده است. صدای فریاد و شیون از زنان بلند شد که همه زنها به سوی او توجه کنند و عروس از غصه دق مرگ شود و بمیرد (عروسی مبدل به عزا شد).

حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام از مشاهده آن واقعه خیلی متاثر و از مردن عروس مکدر شد. بلادرنگ برخاسته و تجدید وضو کرد، در جلو چشمان زنان عرب دو رکعت نماز (حاجت) خواند و سر بر سجده نهاده و گفت: بار الها! بنده نوازا! به عزت و جلال لایزال تو، و به حرمت شرف پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و شوهرم امیرالمؤمنین علی مرتضی علیه السلام و به فضیلت طاعات و عبادات بندگان خاصت «عروس» را زنده بگردان و مرا از طعن و شرمساری نجات بخش!

هنوز سر فاطمه زهرا علیها السلام در سجده بود و لبانش در مناجات حق، دیدند که عروس حرکتی کرده و عطسه ای زد و به اذن خدا از جا برخاست و به دست و پای عزت ده زنان، بانوی بانوان، محبوبه خدای لامکان، دختر پیامبر ختم رسولان همسر امیر مؤمنان، مادر امامان، فاطمه زهرا علیها السلام افتاد و گفت:

السلام علیک یا بنت رسول الله، السلام علیک یا زوجة ولی الله امیرالمؤمنین علی علیه السلام؛ شهادت می دهم که خدا یکی است همتا و شریکی ندارد، و پدر تو حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم رسول و فرستاده او است، تو و شوهر

تو و فرزندان تو همه برحقند و کسانی که راه کفر و شرک و بت پرستی را پیش گرفته، همه باطل اند و من با دست مبارک شما مسلمان می شوم.

نقل کرده اند: آن روز هفتصد نفر مرد و زن از خویشان و فامیل‌های (عروس و داماد) دین مقدس اسلام را پذیرفته و از شرک و کفر بیرون آمدند و این قضیه و معجزه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در شهرهای دیگر شهرت پیدا کرد و بسیاری مسلمان شدند.

وقتی مجلس عروسی به پایان رسید، صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام به منزل برگشته و تمامی حالات مجلس را به پدر بزرگوارش نقل کرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از شنیدن ماجرا، از زبان صدیقه کبری فاطمه علیها السلام سر به سجده شکر نهاده و خدای عزوجل را سپاس و ثنا گفت و دخترش را به سینه چسباند و فرمود: ای نور دیده! از آنچه هزاریان بار بیشتر و بهترش را از درگاه خداوند تبارک و تعالی بر تو امیدوارم ⁽³⁹⁶⁾...

334 - طعام غیبی

هنگامی چنان اتفاق افتاد که حسنین علیهم السلام سه روز هیچ چیزی از خوراکی نخورده بودند، از گرسنگی بی تاب شده، از مادر چیزی طلب کردند. چون در خانه از جنس خوردنی چیزی نبود، هر دم ایشان را به بهانه ای تسلی داده که جد بزرگوارتان می آید و چیزی برایتان می آورد. باز آنان زاری می کردند، به حدی که جناب فاطمه علیها السلام دلگیر شد و اشکش جاری گردید برخاسته قدری سنگ ریزه جمع نمود، در دیگی کرد و بالای آن آب ریخت، سر دیگ را پوشانیده، آتش در زیر آن روشن کرد تا جوش آمد و به فرزندان دلبندهش فرمود: ای جانان مادر! اینک صبر کنید، طعام بار کرده ام، هنوز پخته نشده است.

ایشان بیرون می رفتند و بعد از زمانی می آمدند و به مادر می گفتند: اگر آن پخته است جهت ما بیاور. آن بانو می فرمود: هنوز خام است، ساعتی صبر کنید تا پخته شود.

امام حسن علیه السلام بر سر دیگ رفته و سرپوش را برداشت و گفت: ای مادر! اگر پخته یا خام، قدری برای ما بردار تا بخوریم.

فاطمه علیها السلام کاسه برداشت و فرمود: عجب که پخته باد. چون بر سر دیگ آمد طعامی در کمال خوبی و خوشبویی است. پس بیرون آورد و نزد آنان نهاد. آنان مشغول خوردن شدند. فاطمه زهرا علیها السلام وضو تازه نمود شکر به جای آورد و بعد از آن در وقت ضرورت چنان می کرد.

چون این خبر به پیامبر رسید، فرمود: الحمدلله، تو ای فاطمه چنان هستی که در ذریه انبیاء و اولیاء سابق بوده ⁽³⁹⁷⁾.

335 - چرخیدن دستاس

ابوصالح مؤذن در فضایل و مناقب حضرت زهرا علیها السلام نقل کرده است: میمونه، همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله مقداری گندم به من داد و مرا نزد حضرت فاطمه علیها السلام فرستاد تا آن را آرد کند و بعد برای باز گرفتن، مرا سوی حضرتش فرستاد. دیدم حضرت ایستاده دستاس به خودی خود می چرخد، قضیه را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفتم.

حضرت فرمود: چون خداوند ضعف و ناتوانی فاطمه علیها السلام را می دانست، به دستاس دستور داد که بچرخد و او به دستور خداوند می چرخید. ⁽³⁹⁸⁾

336 - حرکت گهواره توسط فرشتگان

روایت است: آن حضرت گه گاهی در حال نماز که بود، کودکش گریه می کرد و می دیدند گهواره حرکت می کند و فرشتگان آن را حرکت می دادند. ⁽³⁹⁹⁾

337 - حرام بودن آتش بر فاطمه

روزی عایشه بر فاطمه علیها السلام وارد شد، در حالی که آن حضرت برای حسن و حسین علیهما السلام با آرد و شیر و روغن در دیگی غذای حریره درست می کرد. دیگ بر روی اجاق و آتش می جوشید و بالا می آمد و فاطمه علیها السلام آن را با دست خود هم می زد.

عایشه با اضطراب و نگرانی از نزد او بیرون آمده، نزد پدرش ابوبکر رفت و گفت: ای پدر! من از فاطمه چیز شگفت آوری دیدم، و آن این که دست به درون دیگی که بر روی آتش می جوشید برده، آن را به هم می زد. گفت: دخترکم! این را پنهان کن که کار مهمی است.

این خبر به گوش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید، بر بالای منبر رفت و حمد و سپاس الهی را به جای آورد، سپس فرمود:

همانا مردم دیدن دیگ و آتش را بزرگ شمرده و تعجب می کنند. سوگند به آن کسی که مرا به پیامبری برگزید، و به رسالت انتخاب فرمود، همانا خدای عزوجل آتش را بر گوشت و خون و موی رگ و پیوند فاطمه حرام کرده است، فرزندان و شیعیان او را از آتش دور نمود، برخی از فرزندان فاطمه دارای رتبه مقامی هستند که آتش و خورشید و ماه از آنها فرمان برداری کرده در پیش رویش جنیان شمشیر زده، پیامبران به پیمان و عهد خود درباره او وفا می کنند زمین گنجینه های خودش را تسلیم او نموده، آسمان برکاتش را بر او نازل می کند.

وای، وای، به حال کسی که در فضیلت و برتری فاطمه شک و تردید به خود راه دهد، و لعنت و نفرین خدا بر کسی که شوهر او، علی بن ابی طالب را دشمن داشته به امامت فرزندان او راضی نباشد. همانا فاطمه، خود دارای جایگاهی

است و شیعیانش نیز بهترین جایگاهها را خواهند داشت. همانا فاطمه پیش از من دعا می کند و شفاعت می نماید و شفاعتش می نماید و شفاعتش علی رغم میل کسانی که با او مخالفت می کنند، پذیرفته می شود (400).

338 - مائده آسمانی

زمخشری (401) در تفسیر خود، ذیل آیه کما دخل علیها زکریا (402) از رسول خدا ﷺ نقل می کند:

در یکی از روزهای قحطی مدینه که گرسنگی طاقتم را برده بود، زهرا برایم طبقی از غذا فرستاد، غذا را گرفته و به خانه زهرا درآمدم، او را صدا زدم، آمد و پارچه از روی طبق کنار زد. دیدم پر از گوشت و نان است. تعجب کردم و دانستم که این مائده های آسمانی است. به زهرا گفتم: این از کجاست؟ جواب داد: از جانب خدای سبحان، او هر که را بخواهد بی حساب روزی دهد.

اشک شوق بر دیدگان رسول ﷺ دوید؛ آن گاه فرمود: حمد خدایی را که تو شبیه مریم قرار داد. و سپس علی و حسن و حسین علیهم السلام و تمامی همسرانش را فرا خواند و همه از آن خوردند و سیر شدند، در حالی هنوز غذاها باقی بود. فاطمه علیها السلام برای تمامی همسایگانش هم از آن فرستاد. آن روز گرسنگان مدینه همه به برکت کرامت زهرا علیها السلام سیر شدند (403).

339 - هدیه خداوند به فاطمه

ابن عباس می گوید: روزی در حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودم؛ علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام نیز در پیش روی حضرت قرار داشتند.

در این هنگام جبرئیل نازل شده، سیبی برای حضرت آورده و بدان وسیله به رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم تحیت گفت. حضرت آن سیب را به علی بن ابی طالب علیه السلام هدیه کرد. علی علیه السلام آن را بوسیده، ضمن تشکر از پیامبر آن را به

حضرت برگردانید. حضرت آن را حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ هدیه کرد. حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز ضمن ابراز تشکر آن را بوسیده، بار دیگر به حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برگردانید. بار دیگر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن را به علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ داد. حضرت تحیت گفته، همین که خواست به حضرت برگرداند، سیب از بین انگشتانش به زمین افتاد و دو نیم شد و نوری از آن درخشید که تا آسمان اول بالا رفت. در این هنگام دیدم که بر آن سیب نوشته بود:

«بسم الله الرحمن الرحيم

این هدیه است از خداوند متعال به محمد مصطفی، و علی مرتضی، و فاطمه زهرا، و حسن و حسین، نوادگان رسول خدا، و نیز امانی است از برای دوستداران آنها در روز قیامت از آتش ⁽⁴⁰⁴⁾».

340- درود حوریان بهشت بر فاطمه

سلمان فارسی می گوید: به خانه فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ رفتم، فرمود: بعد از وفات رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به من ستم روا داشتند. سپس به من فرمود: بنشین. پس نشستم. به من گفت: دیروز نشسته بودم و درب خانه نیز بسته بود، و من در مورد قطع شدن وحی از ما و منصرف شدن ملائکه از منزل ما بعد از وفات پیامبر، فکر می کردم که ناگهان درب خانه بدون این که کسی از ما آن را باز کند، مفتوح شد و سه تن از حوریان بهشت وارد خانه شدند و گفتند: ما از حوریان «دارالسلام» هستیم، پروردگار عالمیان ما را به سوی تو فرستاده و ما مشتاق تو بودیم ای دختر محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

به یکی از آنان، که گمان می کنم از همه آنان کهنسال تر بود، نامت چیست؟
گفت: من «مقدوره» هستم و برای «مقداد بن اسود» آفریده شده ام.
به دومی گفتم: نامت چیست؟

گفت: من «ذره» هستم و برای «ابوذر» آفریده شده ام.
و نام سومی را پرسیدم؟

گفت: «سلمی» هستم و برای «سلمان» خلق شده ام.
فاطمه ع ادامه داد: آنها طبقهایی را بیرون آوردند که در آن خرماهایی،
مانند نان شکری بود و رنگش از برف سفیدتر و بویش از مشک، خوش بوتر
بود. من سهم تو را نگه داشتم (چون تو از ما اهل بیت هستی) با آن افطار کن و
فردا هسته اش را برایم بیاور.

سلمان گوید: خرما را گرفتم و رفتم. از مقابل هر جماعتی که می گذشتم می
گفتند: تو مشک داری؟ پس با آن افطار کردم و هسته ای در میان آنها نیافتم.
فردای آن روز نزد فاطمه ع رفتم و گفتم: ای دختر رسول خدا! در میان آنها
هیچ هسته ای نیافتم.

فرمود: ای سلمان! آن خرما از نخلی است که خداوند در بهشت به خاطر
کلامی که رسول خدا ص به من یاد داده، برای من غرس نموده است ⁽⁴⁰⁵⁾.

341- نفرین فاطمه بر دشمن امام حسین

روایت کننده گوید: مردی که دو پا و دو دست او قطع شده بود و هر دو
چشمش کور بود، با حالتی رقت آور فریاد می زد: رب نجنی من النار؛ خدایا،
مرا از آتش، نجات بده ⁽⁴⁰⁶⁾».

شخصی به او گفت: از برای تو مجازاتی باقی نمانده، در عین حال می گویی
خدایا، مرا از آتش نجات بده؟!!

گفت: من در کربلا بودم، وقتی که حسین ع کشته شد، شلوار و بند شلوار
گران قیمتی را در تن آن حضرت دیدم، با توجه به این که همه لباسهایش را
غارت کرده بودند فقط همین شلوار مانده بود. دنیاپرستی مرا به آن داشت تا آن

بند قیمتی شلوار را در آورم. به طرف پیکر حسین علیه السلام نزدیک شدم، تا خواستم آن بند را بیرون بکشم. دیدم آن حضرت دست راستش را بلند کرد و روی آن بند نهاد، نتوانستم آن بند را بیرون آورم، دیدم آن حضرت دست چپش را بلند کرد و روی آن بند نهاد. هر چه کردم، نتوانستم دستش را از روی بند بردارم. دست چپش را نیز بریدم، باز تصمیم گرفتم که آن بند را بیرون آورم.

صدای ترس آور زلزله ای را شنیدم. ترسیدم و کنار رفتم و در همان جا (شب) کنار بدنهای پاره پاره شهدا خوابیدم.

ناگاه در عالم خواب دیدم که گویا حضرت محمد صلی الله علیه و آله همراه علی بن ابی طالب علیه السلام و فاطمه زهرا علیه السلام آمدند و سر امام حسین علیه السلام را در دست گرفته اند. فاطمه زهرا علیه السلام آن را بوسید، سپس فرمود: پسرم! تو را کشتند، خدا آنها را که با تو چنین کردند، بکشد.

شنیدم که امام حسین علیه السلام در پاسخ فرمود: شمر مرا کشت، و این شخص که در این جا خوابیده، دستهایم را قطع کرد».

فاطمه علیه السلام به من رو کرد و گفت: خداوند دستها و پاهایت را قطع کند و چشمهایت را کور نماید و تو را داخل آتش نماید.

از خواب بیدار شدم، دریافتم که کور شده ام و دستها و پاهایم قطع شده، سه دعای فاطمه علیه السلام به استجاب رسیده و هنوز چهارمی آن (یعنی ورود در آتش) باقی مانده، این است. می گویم: خدایا مرا از آتش نجات بده ⁽⁴⁰⁷⁾.

ب: کراماتی از فاطمه زهرا علیه السلام

342 - از کرامت فاطمه به ام ایمن

وقتی که فاطمه زهرا علیه السلام رحلت کرد، «ام ایمن» قسم خورد که در مدینه نماند؛ چون طاقت نداشت جای خالی حضرت فاطمه علیه السلام را مشاهده نماید. لذا

به سوی مکه رفت و در میان راه به تشنگی شدیدی دچار شد. دستهای خود را به سوی آسمان بالا برد و گفت:

پروردگارا! من خدمتگزار فاطمه علیها السلام هستم، مرا از عطش، می میرانی! آنگاه خداوند از آسمان سطلی پایین فرستاد. ام ایمن از آن نوشید و هفت سال به غذا و آب، نیازی پیدا نکرد. در روزهای بسیار گرم، مردم، او را به زحمت می انداختند، ولی اصلاً تشنه نمی شد ⁽⁴⁰⁸⁾.

343 - نتیجه توسل به فاطمه

حدود چهل سال قبل در کرمان یکی از علمای وارسته و متعهد به نام آیت الله میرزا محمد رضا کرمانی «متوفی سال 1328 شمسی» زندگی می کرد. در آن زمان، بازار فرقه ضاله «شیخیه» رواج داشت.

آیت الله کرمانی، واعظ محقق آن زمان سید یحیی یزدی را به کرمان دعوت کرد، تا به وعظ و ارشاد خود، مردم را از انحرافات و گمراهیهای فرقه شیخیه آگاه کند و در نتیجه جلو گسترش آنها را بگیرد.

مرحوم سید یحیی واعظ یزدی، این دعوت را متوجه انحرافات آنها نمود و با افشاگری خود، این گروه ضاله را رسوا ساخت؛ به طوری که تصمیم گرفتند با نیرنگی مخفیانه او را به قتل برسانند. آن نیرنگ مخفیانه این بود:

شخصی از آنها به عنوان ناشناس از او دعوت کرد که فلان ساعت به فلان محله و فلان خانه برای منبر رفتن برود.

او قبول کرد، دعوت کننده با عده ای به خدمت سید یحیی واعظ آمده و او را با احترام به عنوان روضه خوانی بردند، ولی بعد معلوم شد که ایشان را به خارج شهر به باغی برده و از منبر و روضه خبری نیست. کم کم احساس خطر جدی

کرد و خود را در دام مرگ شیخیه دید، آن هم در جایی که هیچ کس از وضع او مطلع نبود.

سید یحیی واعظ، در آن حال به جده خود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام متوسل گردید. گویا نماز استغاثه به آن حضرت را خواند و در سجده نماز گفت: یا مولاتی یا فاطمة اغیثینی؛ ای سرور من، ای فاطمه! به من پناه بده و به فریادم برس.

خطر لحظه به لحظه نزدیک می شد. سید یحیی واعظ دید گروه دشمن به او نزدیک شدند و خود را آماده کرده اند و چیزی نمانده بود که به او حمله کرده و او را قطعه قطعه نمایند.

در این لحظه حساس ناگهان غرش تکبیر و فریاد مردم را شنید که باغ را محاصره کرده اند، و از دیوار وارد باغ شدند و با حمله به گروه شیخیه، آنها را تار و مار کردند و مرحوم سید یحیی را نجات داده با احترام همراه خود در کنار حضرت آیه الله میرزا محمد رضا کرمانی به شهر و منزل آیه الله کرمانی آوردند.

سید یحیی واعظ از آیه الله کرمانی پرسید: شما از کجا مطلع شدید که من در خطر نیرنگ مخفیانه شیخیه قرار گرفته ام و مرا از خطر حتمی نجات دادید؟
آیه الله کرمانی فرمود: من در عالم خواب حضرت صدیقه طاهره، زهرا علیها السلام را دیدم، به من فرمود: شیخ محمد رضا! فوراً خودت را به پسر علیها السلام «سید یحیی» برسان و او را نجات بده که اگر دیر کنی، کشته خواهد شد ⁽⁴⁰⁹⁾.

344- سوگند دادن امام رضا به جان فاطمه

دو برابر، یکی نیکوکار و دیگری بد رفتار بود که مردم از دست و زبان آن برادر بد، ناراحت بودند و به برادر دیگرش شکایت می کردند؛ تا این که برادر نیکوکار قصد زیارت حضرت رضا علیها السلام به همراه جماعتی داشت.

برادری هم که بد بود، همراه با زائران حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام قصد رفتن به مشهد را کرد. ولی طبق عادت همیشگی اش زوار امام رضا علیه السلام را اذیت می کرد، تا در یکی از منزلهای وسط راه مریض شد و از دنیا رفت. همه از فوت او خوشحال شدند، ولی برادر خوب به خاطر غیرت برادری، او را غسل و کفن کرد و همراه خود آورد و در حرم امام هشتم علیه السلام طواف داد و دفن کرد.

شب شد در عالم رؤیا برادر را در باغی بسیار مجلل با لباسهای استبرق در کمال شادی و نعمت دید. پرسید: چه شد که به این مرتبه و مقام رسیدی؟ تو که دارای اعمال نیک نبودی. گفت: ای برادر وقتی قبض روح شدم، جانم را به سختی گرفتند، هنگام غسل، آب برای من آتش، و کفن پاره ای از آتش حتی مرکب من آتش و دو ملک هم با عمود آتشین مرا عذاب می کردند. تا به صحن مطهر حضرت رضا علیه السلام که رسیدیم، آن دو ملک دور شدند و عذاب از من برداشته شد. همین که مرا وارد حرم کردند، دیدم حضرت رضا علیه السلام بر بلندی نشسته اند و توجه به زوار خود دارد. من از حضرتش درخواست شفاعت کردم. پوزش طلبیدم، به من عنایتی فرمودند. همین که مرا بالای سر حضرت بردند، پیرمرد نورانی دیدم، به من فرمود: برو از حضرت طلب شفاعت کن، و الا اگر تو را از این حرم بیرون ببرند، همان عذاب است. گفتم: ای پیرمرد، من از امام رضا علیه السلام کمک طلبیدم، حضرت اعتنایی نکردند. فرمود: «او را به حق مادرش زهرا علیه السلام قسم بده» که هرگز از در خانه اش رد نخواهی شد. این مرتبه که امام رضا (علیه السلام) را به حق مادرش زهرا علیه السلام قسم دادم، آن دو ملائکه عذاب رفتند و دو فرشته رحمت آمدند، مرا به این مقام و نعمت رسانیدند

(410)

در حال طواف مردی را دیدم که دامن کعبه را گرفته: و هو یستغیث و یبکی و یتضرع؛ گریه کنان در حال تضرع و استغاثه بود.

از او پرسیدم: چرا این قدر ناراحتی؟

گفت: از بنایانی هستم که منصور مرا به ساختن عمارت بغداد وادار کرد. جریانی برایم پیش آمد که امیدوارم تا زنده ام، برای احدی نگویی. شبی منصور مرا طلبید و گفت: این شصت نفر فرزندان علی علیه السلام را باید تا صبح در وسط دیوار بگذاری و من پنجاه و نه نفر آنها را در میان ستونها قرار دادم. آخرین نفر آنان، دیدم پسری است مانند قرص ماه، نور از صورتش متصاعد است، و هنوز در چهره اش مویی نرویده و دو قطعه گیسوانی دارد که روی دو کتف او قرار گرفته است، و مانند زن بچه مرده اشک می ریزد و ناله می کند. از او جریان حال را پرسیدم. فرمود: برای کشته شدن خود گریه نمی کنم، گریه ام برای این است که مادر پیری دارم که جز من فرزندی ندارد، یک ماه بود که مرا در خانه حبس کرده بود، هرگاه می خواست به خواب رود تا دست بر گردن من نمی انداخت، به خواب نمی رفت. می بایست یک دستش در زیر سر من و دست دیگرش روی سینه من باشد.

گهی یک دست او زیر سر من نوازش داد روح و پیکر من
 گهی بر گردنم افکنده دستش به تسکین دل شعله ور من
 تا دیروز مادرم از خانه برون رفت، من هم از خانه بیرون آمدم. ماءموران
 خلیفه مرا گرفتند و به این جا آوردند. گریه ام برای این است که بر خلاف گفته
 مادرم عمل کردم و او را ناراحت ساختم. او اکنون از وضع من خبر ندارد و نمی
 داند بر سر من چه آمده است؟ از خدا برای خود و مادرم صبر طلب می کنم.

تا این سخنان را از زبان این غلام شنیدم، گفتم وای بر حال تو، به خاطر به چنگ آوردن دنیا، عذاب آخرت را برای خود خریدی. تصمیم گرفتم برای رضای خدا کار نیکی به جای آورم، نزد فرزندم آدمم و قضیه را با او در میان گذاشتم و به او گفتم: ای پسر! تو را به جای او در میان دیوار بگذارم، به طوری که آزاری به تو نرسد و شبانه بدون شک تو را بیرون خواهم آورد. گفت: ای پدر! آنچه می خواهی انجام بده، من هم در این جهت صبر خواهم کرد.

بالاخره گیسوان آن غلام علوی را بریدم و صورتش را با سیاهی ته دیگ سیاه کردم و لباس کهنه بچه بنایان را به او پوشاندم و پسر خود را در میان دیوار گذاشتم و آن غلام علوی را در گوشه ای پنهان کردم. گفتم: در این مکان باش تا شب تو را به منزلت برسانم. ولی من از دو جهت ناراحت بودم: یکی اگر منصور مطلع شود با من چه خواهد کرد و دیگر اگر همسرم، سراغ فرزندم را بگیرد چه جواب دهم؟ غرض در یک حالت بی هوشی افتاده بودم.

ناگهان دیدم کنیزم مرا صدا می زند که شما را در خانه می خواهند. به کنیز گفتم: برو ببین کوبنده در کیست؟

کنیزم رفت و در مراجعت گفت: کوبنده در می گوید: من فاطمه، دختر رسول خدا ﷺ هستم، به مولای خود بگو بیاید و پسرش را بگیرد و فرزند ما را به ما رد کند.

آدمم در خانه پسرم را بدون هیچ گونه صدمه و ناراحتی، تحویل گرفتم و جوان علوی را به او واگذار کردم.

سرانجام توبه کردم و از شهر فرار نمودم و منصور وقتی از حالم باخبر شد، به تعقیب من پرداخت و تمام اموال را تصاحب کرد (411).

346- توسل امام باقر به فاطمه

حضرت امام محمد باقر علیه السلام هر گاه تب طاقتش را می ربود، آب خنکی طلب می کرد و وقتی که آب به دستش می رسید و جرعه ای از آن را می نوشید، لحظه ای از نوشیدن باز می ماند و سپس با صدای بلند به حدی که بیرون خانه نیز شنیده می شد از ته دل مادرش زهرا علیها السلام را صدا می کرد و می فرمود: «فاطمه! ای دختر رسول خدا». و بدین گونه خود را از سور تب تشفی می داد و بر خویش مرهمی می نهاد و جان و روح خود را با یاد محبوب و توسل به آن حضرت آرام و عطر آگین می نمود ⁽⁴¹²⁾.

347- توسل امام جواد به فاطمه

امام جواد علیه السلام هر روز هنگام زوال به مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفته و پس از سلام و صلوة بر رسول خدا صلی الله علیه و آله به سراغ خانه مادرش زهرا علیها السلام که در همان نزدیکی قبر پیامبر صلی الله علیه و آله است می رفت و کفشها را در آورده و با نهایت ادب و خضوع داخل خانه شده و در آن جا نماز و دعا می خواند و دقایقی طولانی به عبادت مشغول می شد. و هرگز دیده نشد به زیارت رسول صلی الله علیه و آله برود و سراغ مادرش را نگیرد ⁽⁴¹³⁾.

و نیز از زیارت جامعه می توان به علاقه و احترام فراوان آن حضرت به مادرش فاطمه زهرا علیها السلام پی برد ⁽⁴¹⁴⁾.

348- توسل ابوطالب به فاطمه

قبل از تولد علی علیه السلام در مکه زلزله شدیدی رخ داد، به طوری که سنگهای بزرگ از کوه بلقیس جدا شده و به پایین پرتاب می شد. حضرت ابوطالب علیه السلام بر بلندی آمد و گفت: الهی و سیدی اسئلك بالمحمدية المحمودة و بالعلوية العالیة و بالفاطمية البيضاء الا تفضلت علی اهل التهامة بالرحمة و الرأفة.

پس همان زمان زمین آرام گرفت و مردم آن کلمات را حفظ کرده و در شدايد و بلاها می خواندند، ولی جهت آن را نمی دانستند.

349- ارادت امام رضا به فاطمه

یکی از فضایل حوزه که مشکل بزرگی برایش پیش آمده بود، برای زیارت و توسل به حضرت امام رضا علیه السلام عازم حرم می شود. از قضا به علامه طباطبایی بر می خورد که ایشان هم عازم حرم است. به طرفش رفته و با چشمی پراشک و دلی پرسوز از ایشان می خواهد تا دعایی به او بیاموزد که حاجتش روا شود.

علامه نگاهی مهربان به چهره و حالت او می کند، آن گاه می گوید: فرزندم! وقتی وارد حرم مطهر می شوی، یکی از مؤثرترین و بهترین دعاها این است که حضرت را به مادرش زهرا علیها السلام قسم بدهی که حجت تو را از خدا بخواهد. چون حضرت به مادرش زهرا علیها السلام علاقه فراوان و ارادت خاصی دارد و سوگند دادن به مادر محبوبش، سخت مؤثر خواهد افتاد.

می گوید: با شنیدن این سخن سخت متاثر شدم، و رعشه و لرزه ای تمامی وجودم را در بر گرفت. این توسل و قسم دادن همان و به مقصود رسیدن همان (415).

350- شفای بیماری صعب العلاج

یکی از علما می گوید: در حدود بیست سال قبل همسرم به بیماری صعب العلاج گرفتار شد و بالاخره با مراجعه به اطبا، مرض ریوی تشخیص داده شد. پس از آزمایشهای دقیق و عکس برداری، کسالت را فوق العاده و صعب العلاج دانستند، به طوری که نسخه و دارو بی اثر بود و از علاج آن به کلی مأیوس شدیم.

بی اندازه مضطرب و ناراحت بودیم. ناچار دست توسل به ذیل عنایت حضرت زهرا علیها السلام زده و نماز حضرت فاطمه علیها السلام را که در کتب ادعیه وارد شده، خواندم. پس از تمام اذکار در حالی که متاءثر و دل شکسته بودم، در همان حال سجده خوابم برد، در خواب حضرت فاطمه علیها السلام به بالین مریضه ام دیدم که به او لطف و محبت می فرمود. ناگهان از خواب بیدار و یاءسم به امید بدل شد. و از آن روز به بعد حال مریض رو به بهبود گذاشت و پس از چند روزی سلامتی کامل خود را باز یافت. برای معاینه و اطمینان خاطر او را به نزد طبیبی بردم، او بعد از معاینه و دقت کامل با تعجب گفت: هیچ کسالتی در او نمی بینم

(416)

351 - نزول مائده از بهشت با دعای فاطمه

کلمه طیبه، همسر سید حیدر (از اعیان علمای شیعه بوده) زنی پرهیزکار و نیک سرشت بود که ماه رجب و شعبان و رمضان را روزه می گرفت. یکی از شبهای رجب، مهمانان بی خبر بر آنها وارد شدند. آن بانوی محترمه به واسطه اشتغال زیاد، پذیرائی از افطار باز ماند، روزه اش را با آب باز کرد و قدری غذا برای سحر خود نگاه داشت. یکی از همسایگان مستمند، که جز از این خانواده سؤال نمی کرد، به در خانه آمد و تقاضای خوراک نمود. سیده به اطلاع از فقر او غذای خود را به او داد و نماز شب را خواند، مقداری آب خورد و درب اطاق را بسته، چراغ را روشن گذارد و خوابید. هنوز نخوابیده بود که دید دو زن وارد شدند، یکی کوچک تر است، اما مقامش والاتر است. بالای سر او نشستند، آن کوچک تر فرمود: دخترک من! با پیری و نخوردن افطار سحری چگونه روزی می گیری؟ عرض کرد: فقیری آمد خوراک خود را به او دادم. پرسید: اینک چه میل داری؟ گفت: اگر ممکن باشد قدری آلو و نبات و شیرینی. دو

کیسه سبز یکی آلو و دیگری نبات به او دادند، هر کدام تقریباً پانصد گرم. کیسه
ها را گرفت و آنها بیرون شدند (417).

352 - مسلمان شدن به برکت نام فاطمه

یکی از ذاکرین نقل کرده: در محضر آیه الله العظمی سید محمد هادی میلانی
(معاصر حقیر) بودم. یک مرد و زن آلمانی همراه دختر خود وارد شدند، پس از
تعارفات معمول گفتند: ما آمده ایم به شرف اسلام نایل شویم،
آیه الله میلانی فرمودند: علت چه چیز است؟

آن مرد عرض کرد: پهلوی دخترم که در محضر شما نشستہ در حادثہ ای
شکست و استخوانهایش خورد شد، چنان که پزشکان از معالجه او عاجز شدند
و گفتند: باید عمل شود، ولی عمل، خطرناک است. دخترم راضی نشد و گفت:
اگر در بستر بمیرم بهتر از آن است که در زیر عمل از دنیا روم. به هر حال او را
به خانه آوردیم. ما یک خدمتکار ایرانی داریم که او را «بی بی» صدا می زنیم،
دخترم به او گفت: من تمام اندوخته مالی خود را راضی هستم بدهم که صحت
به من برگردد، اما فکر می کنم باید ناکام و با دل پر غصه بمیرم. بی بی گفت:
من یک طبیب را سراغ دارم که می تواند تو را شفا دهد. گفت: حاضرم تمام پول
و موجودیم را به او بدهم. بی بی گفت: تمام آنها برای خودت باشد، بدان من
علویه ام و جدہ من زهرا ع است که پهلوی او را به ظلم شکستند، تو با دل
شکسته و اشک جاری بگو: یا فاطمه زهرا، مرا شفا ده.

دخترم با دل شکسته شروع کرد به صدا زدن و از آن بانوی معظمه یاری
خواستن. بی بی هم در گوشه خانه با گریه می گفت:
«یا فاطمه زهرا، این بیمار آلمانی را با خود آورده ام و شفای او را از شما
می خواهم. مادر جان! کمک کن و آبروی مرا نگه دار.»

آن مرد اضافه کرد: من هم از دیدن این واقعه در گوشه حیاط منقلب شدم و گفتم: ای فاطمه یهلو شکسته!

دیدم دخترم قدری ساکت شد، ناگاه مرا صدا زد و گفت: پدر! بیا که دردم ساکت شده. جلو رفتم و دیدم او کاملاً شفا یافته. گفت: الان در بحر بودم، بانوی مجلله ای نزد من آمد و دست به پهلویم کشید. گفتم: شما کیستید؟ فرمود: من همانم که او را می خوانی.

دخترم برخاست و راحت شد و دانستم که اسلام حق است. حالا به ایران آمده ایم و به خدمت شما رسیده ایم تا مسلمان شویم. مرحوم میلانی (ره) و حاضرین از این معجزه مسرور شدند و شهادتین و سایر امور اسلامی را به او آموختند و آنان با نورانیت اسلام رفتند⁽⁴¹⁸⁾.

353 - کرامتی از فاطمه زهرا

در عباس آباد هند جمعی از شیعیان در ایام عاشورای حسینی جمع شدند که شبیه حضرت عباس علیه السلام بسازند. شخصی که رشید و تنومند باشد نیافتند، تا آن که جوانی را پیدا کردند که پدرش از دشمنان اهل بیت علیهم السلام بود.

او را شبیه کردند و مراسم تعذیه را بر پا نمودند. چون شب شد به خانه آمد. پدرش از او پرسید: کجا بودی؟ چون از کار پدرش آگاه گردید، بسیار عصبانی شد و گفت: مگر عباس را دوست می داری؟

جوان گفت: آری، جانم به فدای او باد.

پدر گفت: اگر چنین است بیا تا دستهای تو را به یاد دست بریده عباس قطع نمایم.

آن جوان دست خود را دراز کرد و پدرش دستش را برید. مادرش گریان شد و گفت: ای مرد! چرا از فاطمه زهرا علیها السلام شرم نکردی؟

آن مرد گفت: اگر فاطمه را دوست داری بیا تا زبان تو را هم قطع کنم.
پس زبان زن را هم برید و در آن شب هر دو را از خانه بیرون کرد و گفت:
بروید و شکوه مرا پیش عباس نمائید. آن دو به عباس آباد آمدند و به مسجد
محلّه رفته، نزدیک منبر تا به سحر ناله کردند.

آن زن گوید: چون صبح نزدیک شد، زنانی چند را دیدم که آثار بزرگی از
جبهه ایشان ظاهر بود. یکی از آنها آب دهان بر زخم زبان می مالید، فی الحال
زبانم التیام یافت، دامنش را گرفتم و عرض کردم: جوانی دارم که دستش بریده
و بی هوش افتاده و به فریادش برس.

فرمود: آن هم صاحبی دارد.

گفتم: تو کیستی؟

فرمود: من فاطمه مادر حسین علیه السلام هستم. این بگفت و از نظرم غایب شد.
پس به نزد فرزندم آمدم، دستش را دیدم که خوب شده است. پرسیدم:
چگونه چنین شده است؟

پسر گفت: در اثنای بی هوشی جوان تقابرداری دیدم، به بالینم و فرمود: دست
را به جای خود بگذار، پس نظر کردم هیچ اثر زخمی در آن ندیدم.
گفتم: می خواهم دست تو را ببوسم. ناگاه اشکش جاری شد و فرمود: ای
جوان! معذورم دار که دستم را کنار نهر علقمه جدا کردند.

عرض کردم: شما کیستی؟

فرمود: منم عباس بن علی علیه السلام پس از نظرم غایب گردید ⁽⁴¹⁹⁾!

354 - توسل زکریا به فاطمه زهرا

مولایمان حضرت بقیة الله، ارواحنا فداه، در پاسخ سعد بن عبدالله در ضمن
حدیثی طولانی می فرماید:

حضرت زکریا از پروردگارش درخواست نمود که نامهای «پنج تن» را به او بیاموزد. جبرئیل علیه السلام بر او نازل شده آنها را به او آموخت. هر گاه که زکریا نام محمد، علی، فاطمه، و حسن علیهم السلام را می برد، اندوهش برطرف می شد، ولی همین که نام حسین علیه السلام را می برد، بغض گلویش را می فشرد و نفسش به شماره می افتاد و گریه اش می گرفت.

روزی گفت: خداوندا! چه سری دارد که هرگاه نام چهار نفر از اینان را می برم غم و اندوهم برطرف شده و خاطرم تسکین می یابد، ولی به هنگام نام بردن از حسین علیه السلام اشکم جاری و آه و ناله ام بلند می شود؟

خداوند متعال داستان حسین علیه السلام را به او خبر داده و فرمود: «کهیصص⁽⁴²⁰⁾». «کاف» اسم کربلاء، «هائ» هلاکت و نابودی خاندان پیامبر، «باء» یزید که به حسین ظلم و ستم نمود، «عین» اشاره به عطش و تشنگی حسین و «صاد» صبر او است.

زکریا علیه السلام که این مطالب را شنید، سه روز از مسجد خود بیرون نرفت و دستور داد کسی بر او وارد نشود و شروع به گریه و زاری نمود و ذکر مصیبت او این عبارات بود:

خداوندا! آیا بهترین آفریدگانت به فرزندش مصیبت زده می شود؟ آیا چنین مصیبتی بر آستانه آنان فرود می آید؟ خداوندا! آیا علی و فاطمه این چنین عزادار می شوند؟

بعد گفت: خداوندا! فرزندی به من بده که در دوران پیری دیدگانم به او روشن شده، وارث و جانشین من باشد! او را برای من به مانند حسین علیه السلام نسبت به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم قرار ده! بعد از آن که او را به من دادی، مرا

گرفتار محبت او گردان و بعد همان گونه که حبیب محمد ﷺ به مصیبت او دچار می شود، مرا نیز دچار مصیبت او بگردان!

خداوند، یحییٰ علیہ السلام را به زکریا داد و او را به مصیبت فقدان او دچار کرد. دوران حمل یحییٰ، همچون دوران حمل حسین، شش ماه بود (421).

355 - کرامت فاطمه به سید بحر العلوم

سید بحر العلوم (ره) می فرماید:

در عالم رؤیا دیدم در مدینه مشرف بودم و مرا جناب پیغمبر ﷺ احضار نمود. داخل حجره مقدسه شدم، دیدم جناب پیغمبر ﷺ در صدر مجلس قرار گرفته و حسنین علیهما السلام و حضرت فاطمه علیها السلام در حاشیه مجلس قرار گرفته اند و جناب علی علیهما السلام سرپا ایستاده است.

به دست بوسی رسول خدا ﷺ

مشرف شدم، مرا مخاطب به خطاب مرحبا بولدی نموده و کمال محبت و مهربانی را درباره من مبذول داشت. مساءله ای چند سؤال نمودم. فرمودند: از امام زمان خود سؤال کن، پس صاحب الاءمر را حاضر نمودند و مسائل خود را سؤال نمودم.

پس رو به فاطمه علیها السلام نموده فرمودند: پسرت را بگیر.

پس فاطمه علیها السلام دست مرا گرفته، به حجره خود برد و از من رویش را نمی گرفت. و گویا صورت مبارکش الحال در نظرم هست. پس فاطمه علیها السلام برای من آش آورد که همه حبوبات در آن بود. تناول نمودم و در نهایت شوق از خواب بیدار شدم.

چنان شرح صدی برای من اتفاق افتاده بود که هر چه بعد از آن در کتاب ها می دیدم به یک مرتبه حفظ می نمودم و همیشه طالب آن آش بودم.

روزی از مادرم سؤال نمودم که آش به این صفت دیده ای؟
فرمودند: بلی، در عجم متعارف است که می پزند و جمیع حبوبات داخل آن
می کنند و آش فاطمه زهرا علیها السلام می نامند ⁽⁴²²⁾.

356 - عنایت فاطمیه

جناب حاجی علی اکبر سروری تهرانی می گوید:
خاله علویه ای دارم که عابده و برکتی برای فامیل ماست و در شداید به او
پناهنده می شویم و از دعای او، گرفتاریهایمان برطرف می شود.
وقتی آن مخدره به درد دل مبتلا می شود و به چند دکتر و بیمارستان مراجعه
می کند و فایده نمی کند، مجلس زنانه توسط به فاطمه زهرا علیها السلام فراهم کرده و
اهل مجلس را هم طعام می دهد.

همان شب در خواب حضرت زهرا علیها السلام را می بیند که به خانه اش تشریف
آوردند به حضرتش عرضه می دارد: کلبه ما محقر است و این که روز گذشته از
شما دعوت نکردم، چون قابل نبودم.

پس کف دست مبارک را محاذی صورتش می گیرند و می فرمایند: به کف
دستم نگاه کن! پس تمام اندرون خود را در آن کف مبارک می بیند، از آن جمله
رحم خود را می بیند که چرک زیادی در آن است. فرمود درد تو از رحم است
و به فلان دکتر مراجعه کن، خوب می شوی.

فردا به همان دکتری که فرموده بود مراجعه می کند و دردش را می گوید و
به فاصله کمی درد برطرف می گردد.

ضمناً باید متوجه بود که ممکن بود مراجعه به دکتر و استعمال دارو همان
لحظه او را شفا بخشد، لیکن چون خداوند به حکمت بالغه اش برای هر دردی
دوایی خلق فرموده که باید خاصیتی که خداوند در آن قرار داده ظاهر شود. پس

باید مریض در هنگام ضرورت، از مراجعه به طبیب و استعمال دوا خودداری نکند و بداند که شفا از خداست، لیکن به وسیله طبیب و دوا؛ مگر در بعضی موارد که مصلحت الهی اقتضا کند. بالجمله شاید در مورد علویه مذکور چنین مصلحتی نبوده و لذا او را به سنت جاری الهی، که رجوع به طبیب و دوا است، حواله فرمودند.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «پیغمبری از پیغمبران گذشته مریض شد، پس گفت: دوا استعمال نمی کنم تا خدایی که مرا مریض کرد، شفایم دهد. پس خداوند به او وحی فرمود: تو را شفا نمی دهم تا دوا استعمال نکنی؛ زیرا شفا از من است» (هر چند به وسیله دوا باشد ⁽⁴²³⁾).

357 - باز شدن در با نام فاطمه

سید جلیل جناب آقا سید علی نقی کشمیری فرزند صاحب کرامات باهره حاج سید مرتضی کشمیری فرمود: شنیدم از فاضل محترم جناب آقای سید عباس لاری که فرمود:

در اوقات مجاورت در نجف اشرف برای تحصیل علوم دینیہ روزی از ماه مبارک رمضان طرف عصر، خوراکی برای افطار خود تدارک کرده، در حجره گذاردم و بیرون آمده، در را قفل کردم و پس از ادای نماز مغرب و عشاء و گذشتن مقداری از شب برگشتم مدرسه برای افطار کردن. چون به در حجره رسیدم، دست در جیب نموده کلید را نیافتم، اطراف داخل مدرسه را فحص کردم و از بعض طلاب که مدرسه بودند پرسش نمودم، کلید را نیافتم به واسطه فشار گرسنگی و نیافتن راه چاره، سخت پریشان شدم، از مدرسه بیرون آمده متحیرانه در مسیر خود تا به حرم مطهر می رفتم و به زمین نگاه می کردم، ناگاه مرحوم حاج سید مرتضی کشمیری، اعلی الله مقامه، را دیدم؛ سبب حیرتم را پرسید.

مطلب را عرض کردم. پس با من به مدرسه آمدند نزد حجره ام فرمود: می گویند نام مادر موسی را اگر کسی بداند و بر قفل بسته بخواند، باز می شود. آیا جده ما، حضرت فاطمه علیها السلام کمتر از اوست؟ پس دست به قفل نهاد و ندا کرد: «یا فاطمه.» قفل باز شد ⁽⁴²⁴⁾.

358 - معجزه اهل بیت در قم

سید جلیل و فاضل نبیل، جناب آقای سید حسن برقی واعظ، ساکن قم، چنین مرقوم داشته اند:

آقای قاسم عبدالحسینی، پلیس موزه آستانه مقدسه فاطمه معصومه علیها السلام و در حال حاضر، یعنی سنه 1348، به خدمت مشغول است و منزل شخصی او در خیابان تهران، کوچه آقا بقال برای این جانب حکایت کرد که در زمانی که متفقین محمولات خود را از راه جنوب به شوروی می بردند و در ایران بودند من در راه آهن خدمت می کردم. در اثر تصادف با کامیون سنگ کشی یک پای من زیر چرخ کامیون رفت و مرا به بیمارستان فاطمی شهرستان قم بردند و زیر نظر دکتر مدرسی، که اکنون زنده است، و دکتر سیفی معالجه می نمودم، پایم ورم کرده بود، به اندازه یک متکا بزرگ شده بود و مدت پنجاه شبانه روز از شدت درد ناله و فریاد می کردم. امکان نداشت کسی دست به پایم بگذارد؛ زیرا آن چنان درد می گرفت که بی اختیار می شدم و تمام اطاق و سالن را صدای فریادم فرا می گرفت و در خلال این مدت به حضرت زهرا و حضرت زینب و حضرت معصومه - سلام الله علیهم اجمعین - متوسل بودم و مادرم بسیاری از اوقات به حرم حضرت معصومه می رفت و توسل پیدا می کرد و یک بچه که در حدود سیزده الی چهارده سال داشت و پدرش کارگری بود در تهران، در اثر اصابت گلوله ای، مثل من روی تخت خواب پهلوی من، در طرف راست بستری

بود و فاصله او با من در حدود یک متر بود و در اثر جراحات و فرو رفتن گلوله، زخم تبدیل به خوره و جذام شده بود و دکترها از او مأیوس بودند و چند روزی در حال احتضار بود و گاهی صدای خیلی ضعیفی از او شنیده می شد و هر وقت پرستارها می آمدند می پرسیدند: تمام نکرده است؟ و هر لحظه انتظار مرگ او را داشتند.

شب پنجاهم بود. مقداری مواد سمی برای خود کشی تهیه کردم و زیر متکای خود گذاشتم و تصمیم گرفتم که اگر امشب بهبود نیافتم خود کشی کنم؛ چون طاقتم تمام شده بود. مادرم برای دیدن من آمد. به او گفتم: اگر امشب شفای مرا از حضرت معصومه علیها السلام گرفتی، فیها؛ و الا صبح جنازه مرا روی تختخواب خواهی دید و این جمله را جدی گفتم، تصمیمم قطعی بود.

مادرم غروب به طرف حرم رفت. همان شب مختصری چشمانم را خواب گرفت، در عالم رؤیا دیدم سه زن مجلله از درب باغ (نه درب سالن) وارد اطاق من که همان بچه هم پهلوی من روی تخت خوابیده بود آمدند، یکی از زنها پیدا بود شخصیت او بیشتر است و چنین فهمیدم اولی حضرت زهرا و دومی حضرت زینب و سومی حضرت معصومه - سلام الله علیهم اجمعین - هستند، حضرت زهرا جلو، حضرت زینب پشت سر و حضرت معصومه ردیف سوم می آمدند مستقیم به طرف تخت همان بچه آمدند و هر سه پهلوی هم جلو تخت ایستادند، حضرت زهرا علیها السلام به آن بچه فرمودند: بلند شو؛ گفت: نمی توانم. فرمودند: بلند شو. گفت: نمی توانم. فرمودند: تو خوب شدی، در عالم خواب دیدم بچه بلند شد و نشست. من انتظار داشتم که به من هم توجهی بفرمایند، ولی برخلاف انتظار حتی به سوی تخت من توجهی نفرمودند، در این اثناء از خواب پریدم و با خود فکر کردم، معلوم می شود آن بانوان مجلله به من عنایتی نداشتند.

دست کردم زیر متکا، سمی را که تهیه کرده بودم بردارم و بخورم. با خود فکر کردم ممکن است چون در اطاق ما قدم نهاده اند، از برکت قدوم آنها من هم شفا یافته ام. دستم را روی پایم نهادم، دیدم درد نمی کند، آهسته پایم را حرکت دادم، دیدم حرکت می کند. فهمیدم من هم مورد توجه قرار گرفته ام، صبح که شد، پرستارها آمدند و گفتند: بچه در چه حال است؟ به این خیال که مرده است. گفتم: بچه خوب شد. گفتند: چه می گویی؟! گفتم: حتما خوب شده، بچه خواب بود. گفتم: بیدارش نکنید تا این که بیدار شد. دکترها آمدند هیچ اثری از زخم در پایش نبود، گویا ابداء زخمی نداشته اما هنوز از جریان کار من خبر ندارند. پرستار آمد باند و پنبه را طبق معمول از روی پای من بردارد و تجدید پانسمان کند، چون ورم پایم تمام شده بود، فاصله ای بین پنبه ها و پایم بود. گویا اصلا زخمی و جراحی نداشته.

مادرم از حرم آمد، چشمانش از زیادی گریه ورم کرده بود، پرسید: حالت چطور است؟ نخواستم به او بگویم شفا یافته ام؛ زیرا از فرح زیاد ممکن بود سگته کند. گفتم: بهتر هستم. برو عصایی بیاور برویم منزل. با عصا (مصنوعی) به طرف منزل رفتم و بعدا جریان را نقل کردم.

و اما در بیمارستان، پس از شفا یافتن من و بچه، غوغایی از جمعیت و پرستارها و دکترها بود. زبان از شرح آن عاجز است، صدای گریه و صلوات، تمام فضای اطاق و سالن را پر کرده بود (425).

359 - توسل به فاطمه و شفای بیمار

جناب آقای شیخ عبدالنبی انصاری داراب، از فضلالی حوزه علمیه قم، قضایای عجیبی دارند که برای نمونه یکی از آنها نقل می شود:

مدت یک سال بود که دچار کسالت شدید سردرد و سرگیجه شده بودم و در شیراز سه مرتبه و در قم پنج مرتبه و در تهران سه مرتبه به دکترهای متعددی مراجعه و داروها و آمپولهای فراوانی مصرف نموده بودم، ولی تمام اینها فقط گاهی مسکن بود و دوباره کسالت عود می کرد. تا این که یکی از شبها، در عین ناراحتی به سختی به منزل آیه الله بهجت که یکی از علمای برجسته و از انقیای زمان است، برای نماز جماعت. در بین نماز جماعت حالم خیلی بد بود، طوری که یکی از رفقا فهمید و پرسید: فلانی مثل این که خیلی ناراحت هستی؟ گفتم: مدت یک سال است که این چنین هستم و هر چه هم به دکتر مراجعه نموده ام و دارو مصرف نموده ام، هیچ تاءثیری نداشته. آن آقا، که خودش از فضلا و متقین بود، فرمود: ما دکترهای بسیار خوبی داریم، به آنها مراجعه کنید.

فورا فهمیدم و ایشان اضافه فرمود: متوسل به حضرت زهرا علیها السلام شوید که حتما شفا پیدا می کنید.

حرف ایشان خیلی اثر کرد و تصمیم گرفتم متوسل شوم. آمدم در خیابان با همان ناراحتی به یکی دیگر از فضلا برخوردم که او هم حقیر را تحریص بر توسل نمود. پس به حرم حضرت معصومه علیها السلام رفتم و سپس به منزل و در گوشه ای تنها شروع به تضرع و توسل و گریه نمودم و حضرت زهرا علیها السلام را واسطه قرار دادم و بعد خوابیدم. شب از نیمه گذشته بود، در عالم خواب دیدم که مجلسی برقرار شد و چند نفر از سادات در آن شرکت داشتند و یکی از آنها بلند شد و برای بنده دعایی کرد.

صبح از خواب بیدار شدم سرم را تکان دادم دیدم هیچ آثاری از سردرد و سرگیجه ندارم، ذوق کردم و فورا رفتم با حالت نشاط و خوشحالی، که مدتی

بود محروم بودم، رفقا را دیدم و عده ای را دعوت کردم و مجلس روزه ای را در منزل برقرار نمودم و ان شاء الله تا پایان عمر این روزه ماهانه خانگی را خواهم داشت و اکنون که حدود هشت ماه است از این جریان می گذرد، الحمدلله حالم بسیار خوب و توفیقاتم چندین برابر شده و با کمال امیدواری اشتغال به درس و تبلیغ داشته ام و دارم⁽⁴²⁶⁾.

360 - نماز و توسل به فاطمه در جبهه

یکی از رفقای بسیجی در جبهه برایم تعریف می کرد:

در یک عملیات مهم شبانه علیه دشمن متجاوز بعثی، هنگام پیشروی به میدانی از مین برخورداریم. این برخورد برای ما بسیار غیر منتظره و سنگین بود. چون از طرفی شناسایی نشده بود و شاید هم دشمن آنها را تازه کار گذاشته بود، و از طرف دیگر اگر به موقع به سر قرار نمی رسیدیم، گروهی دیگر از بچه ها به وسیله دشمن قیچی می شدند.

شرایطی بسیار سخت و جانکاه بود. زمان نیز به کندی می گذشت. من فشار سنگینی آن لحظات را هنوز هم بر سینه ام حس می کنم. بالآخره بنا شد که بچه ها داوطلبانه روی مین ها بروند.

فرمانده ما، که هر چه از خوبی ها و دلاوری ها و کاردانی او و ایمان و عشقش به فاطمه زهرا ع بگویم، کم گفته ام، گفت: بچه ها! چند دقیقه ای صبر کنید، شاید راه دیگری هم باشد. همه با ناباوری به او خیره شدند؛ چه راهی؟!

او این را گفت و سپس از بچه ها فاصله گرفته و کمی آن طرف تر به نماز ایستاد و دو رکعت نماز خواند؛ آن هم چه نمازی! یک پارچه شور و عشق.

رفقای او همه می دانستند او نماز توسل به فاطمه زهرا علیها السلام را می خواند. عجب حالی داشت، مثل شمع می سوخت. پس از سلام نماز بر مهر گذاشته و ذکر «یا فاطمه اغیثنی» می گفت و با حالتی پرسوز، فاطمه علیها السلام را به کمک می طلبید. استغاثه «فاطمه، فاطمه» او تمامی بیابان را پر کرده بود. گویا تمامی هستی هم با او هم نوا بود.

شب‌ی فراموش نشدنی بود. هر کدام از بچه‌ها را که می دیدی، در گوشه‌ای اشک می ریختند و دعا می کردند. کم‌کم بچه‌ها متوجه فرمانده شدند و سعی داشتند به او نزدیک تر شوند. طولی نکشید که همه دور او حلقه زدند. دیگر در آن موقع شب و در سکوت و بهت بیابان، همراه اشک ماه، تنها ناله یک نفر به گوش می رسید؛ ناله فرمانده، که فاطمه علیها السلام را مدام به کمک می طلبید.

کاش بودی و می دیدی که چگونه مثل ابر می بارید و چون شمع می سوخت. همه به استغاثه‌های او گوش می دادند و اشک می ریختند. من جلوتر از همه بودم دیدم گونه‌اش را بر روی خاک گذاشته و آن قدر اشک ریخته که تمامی صورتش غرق گل شده. آن چنان غرق در مناجات و توسل بود، که حضور هیچ کس را حس نمی کرد. گوئی اصلاً در این دنیا نیست. کمی آرام تر شد. آهسته چیزهایی زمزمه می کرد. ناگهان برای لحظاتی ساکت شد. من نگران شدم که شاید از حال رفته، اما هیبتی داشت که نتوانستم قدم جلو بگذارم. همه محو نگاه او بودیم. به دل‌مان افتاده بود که خبری می شود. قبلاً هم از توسلات او به فاطمه زهرا علیها السلام

و حاجت‌گرفتنش زیاد شنیده بودیم. همین‌طور هم شد. ناگهان سر از سجده برداشت و فریاد زد:

«بچه‌ها! بیاید، بی بی راه را نشان داد! بی بی راه را نشان داد!!»

بغض هایی که برای چند دقیقه ای در سینه ها متراکم شده بود، یک دفعه
ترکید. همه زدند زیر گریه. نمی توانم حالت خود و بچه ها را در آن لحظه بیان
کنم. آن قدر می دانم که بی درنگ همه به دنبالش حرکت کردیم. من پشت سر
او بودم. به خدا قسم، او آنقدر محکم و با صلابت می دوید که گوئی روز روشن
است و جاده هموار. طولی نکشید که از میان مین ها گذشتیم، بدون اینکه حتی
یک نفر از ما خراشی بردارد.

بعدها هر بار که از او می پرسیدم: آن شب چه شد و چه دیدی؟ از جواب
ظفره می رفت، اما می گفت: «بچه ها! فاطمه، فاطمه»؛ و دیگر اشک مجالش
نمی داد (427).

پی نوشت ها:

- 1- سوره روم، آیات 4 و 5. نقل از معانی الاءخبار، ص 396.
- 2- تاریخ چهارده معصوم، ص 159 و 160.
- 3- امالی شیخ صدوق، ص 475.
- 4- مراسم عروسی و معجزات حضرت زهرا علیها السلام، ص 99.
- 5- اصول کافی، ج 1، ص 440.
- 6- ریاحین الشریعه، ج 2، ص 255 و 256.
- 7- فاطمه زهرا علیها السلام، ص 147 و 148. پ
- 8- جلوه نور، ص 105.
- 9- فاطمه زهرا علیها السلام، ص 251.
- 10- فاطمه زهرا علیها السلام، شادمانی دل پیامبر، ص 134 و 135.
- 11- فاطمه زهرا علیها السلام از ولادت تا شهادت، ص 64.
- 12- بحار الانوار، ج 43، ص 78.
- 13- سوره دخان، آیه 3.
- 14- فاطمه زهرا علیها السلام، شادمانی دل پیامبر، ص 286 - 290.
- 15- بحار الانوار، ج 17، ص 359.
- 16- فضائل الزهراء، ص 127.
- 17- ارشاد القلوب، ص 403.
- 18- داستان ها و پندها، ج 3، ص 74 و 75.
- 19- داستان ها و پندها، ج 3، ص 106 و 107.
- 20- داستان و پندها، ج 4، ص 153 و 154.
- 21- داستان دوستان، ج 2، ص 49.
- 22- سفینه البحار، ج 1 ص 231.
- 23- داستان دوستان، ج 3، ص 306 و 307.
- 24- عوالم العلوم بحرانی، ص 620.
- 25- هدایتگران راه نور، ص 214 و 215.

- 26- هدایتگران راه نور، ص 228 و 229.
- 27- ترجمه و متن امالی شیخ مفید، ص 289.
- 28- ترجمه و متن امالی شیخ مفید، ص 306.
- 29- چشمه در بستر، ص 104 و 105.
- 30- فاطمه زهرا علیها السلام، ص 74.
- 31- فاطمه زهرا علیها السلام، ص 267 و 268.
- 32- فاطمه زهرا علیها السلام، ص 332 و 333.
- 33- فاطمه زهرا علیها السلام از ولادت تا شهادت، ص 74.
- 34- فاطمه زهرا علیها السلام از ولادت تا شهادت، ص 69 و 70.
- 35- فاطمه زهرا علیها السلام از ولادت تا شهادت، ص 144 و 145.
- 36- بانوی بانوان، ص 69.
- 37- بحارالانوار، ج 14، ص 206.
- 38- ناسخ التواریخ، حالات حضرت فاطمه علیها السلام، ص 238.
- 39- امالی شیخ طوسی، ص 427.
- 40- رعایت حرمت و قداست حضرت زهرا علیها السلام پرداختن به این مقولات را ممنوع می سازد.

- 41- المغازی، ج 3، ص 1087 و 1088.
- 42- مجموعه مقالات برگزیده پیرامون حضرت زهرا علیها السلام، ص 110.
- 43- سوره الرحمن، آیه 19.
- 44- سوره الرحمن، آیه 20.
- 45- سوره الرحمن، آیه 22.
- 46- مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 365.
- 47- حسکانی، شواهدالتنزیل، ج 1، ص 312 و 313.
- 48- مناقب ابن مغزلی، ص 317.
- 49- تاءویل الآیات، ج 1، ص 98.
- 50- مسند فاطمة الزهراء علیها السلام، سیوطی، ص 45 و 46.
- 51- ذخائر العقبی، ص 56.
- 52- بحارالانوار، ج 43، ص 44.

- 53- مناقب ابن مغزلی شافعی، ص 363.
- 54- بحارالانوار، ج 22، ص 504.
- 55- ینابیع المودة، ص 131.
- 56- سوره قمر، آیه 54: «او را بر چوبها و میخها سوار کردیم».
- 57- عبقات الانوار، ج حدیث سفینه، ص 1081.
- 58- بحارالانوار، ج 22، ص 491.
- 59- دلائل الائمه، طبری، ص 52.
- 60- احقاق الحق، ج 13، ص 59.
- 61- بحارالانوار، ج 43، ص 14 و 15.
- 62- در کنار علقمه، ص 11.
- 63- فاطمه زهرا علیها السلام شادمانی دل پیامبر، ص 256.
- 64- عوالم المعارف، ج 11، ص 130.
- 65- تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ج 2، ص 255.
- 66- سوره احزاب، آیه 56: «همانا خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند؛ ای کسانی که ایمان آورده اید بر او درود فرستید و در حال خشوع و تسلیم (بر او) سلام کنید».
- 67- ینابیع المودة، ص 295.
- 68- کشف الغمة، ج 1، ص 110.
- 69- هفتاد و دو داستان از شفاعت امام حسین علیه السلام، ص 36.
- 70- هفتاد و دو داستان از شفاعت امام حسین علیه السلام، ص 40.
- 71- کشف الغمة، ج 1، ص 506.
- 72- عوالم و المعارف، ج 11، ص 7.
- 73- روح المعانی، ج 29، ص 159.
- 74- فرائد المسطین، ج 2، ص 66.
- 75- سوره الرحمن، آیات 19 و 20.
- 76- الدرالمنثور، ج 7، ص 698.
- 77- رنجهای و فریادهای فاطمه علیها السلام، ص 35.
- 78- رنجهای و فریادهای فاطمه زهرا علیها السلام، ص 36.

- 79- سوره فاطر، آیه 34 و 35.
- 80- رنجها و فریادهای فاطمه زهرا علیها السلام، ص 48.
- 81- کامل الزیارات، ص 279.
- 82- فاطمه زهرا علیها السلام، ص 236 و 237.
- 83- دلائل الامامة، ص 27 و 28.
- 84- قصه های تربیتی چهارده معصوم علیهم السلام، ص 46.
- 85- فرائدالسمطين، ج 2، ص 61.
- 86- فاطمه زهرا علیها السلام در کلام اهل سنت، ص 35.
- 87- فاطمه زهرا علیها السلام از ولادت تا شهادت، ص 228 و 229.
- 88- انساب الاشراف، ص 324.
- 89- بحارالانوار، ج 43، ص 40.
- 90- سوره زمر، آیه 65.
- 91- سوره انبیاء، آیه 22.
- 92- فاطمه زهرا علیها السلام، شادمانی دل پیامبر، ص 158 و 159.
- 93- مقتل خوارزمی، ص 67.
- 94- منتخب کنز العمال در حاشیه «المسند»، ج 5، ص 129.
- 95- احقاق الحق، ج 10، ص 185 و 186.
- 96- فاطمه زهرا علیها السلام شادمانی دل پیامبر، ص 271.
- 97- حلیة الاولیاء، ج 2، ص 41 و 42.
- 98- فاطمه زهرا علیها السلام، شادمانی دل پیامبر، ص 279.
- 99- توفیق ابوعلم، اهل بیت، ص 130، به نقل از: فاطمه زهرا علیها السلام شادمانی دل پیامبر، ص 390.
- 100- امالی شیخ صدوق، ص 125.
- 101- امالی شیخ صدوق، ص 144.
- 102- همان منبع، ص 183.
- 103- امالی شیخ صدوق، ص 286.
- 104- فاطمه زهرا علیها السلام در کلام اهل سنت، ص 285 و 286.
- 105- چهل حدیث در فضایل حضرت زهرا علیها السلام، ص 26.

- 106- امالی شیخ صدوق، ص 113 و 114.
- 107- ذخائر العقبی، ص 47.
- 108- زندگانی حضرت فاطمه علیها السلام و دختران آن حضرت، ص 23.
- 109- اقتباس از مجمع البیان، ج 2، ص 520.
- 110- داستان دوستان، ج 2، ص 84 و 85.
- 111- داستان دوستان، ج 4، ص 113 و 114.
- 112- سوره نور، آیه 36.
- 113- فاطمه زهرا علیها السلام از ولادت تا شهادت، ص 179 و 180.
- 114- حضرت فاطمه علیها السلام در کتب اهل سنت، ص 32 و 33.
- 115- زهرا علیها السلام برترین بانوی جهان، ص 28.
- 116- سیری کوتاه در زندگی حضرت زهرا علیها السلام، ص 112.
- 117- بحارالانوار، ج 22، ص 508.
- 118- کشتی پهلو گرفته، ص 136 - 135.
- 119- فضائل الزهراء، ص 85.
- 120- امالی شیخ صدوق، ص 275.
- 121- دلائل الامامة، ص 12 و 13.
- 122- امتزاج نور، ص 5 و 6.
- 123- مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 245.
- 124- بحارالانوار، ج 43، ص 125.
- 125- وسائل الشیعه، ج 14، ص 207.
- 126- داستان دوستان، ج 4، ص 274.
- 127- بحارالانوار، ج 43، ص 127.
- 128- جلوه نور، ص 126.
- 129- فاطمه زهرا علیها السلام شادمانی دل پیامبر، ص 610 و 611.
- 130- فاطمه زهرا علیها السلام از ولادت تا شهادت، ص 159 و 160.
- 131- بحارالانوار، ج 43، ص 130.
- 132- زندگانی حضرت فاطمه علیها السلام و دختران آن حضرت، ص 53 تا 55.
- 133- فضائل الزهراء، ص 102 و 103.

- 134- فاطمه زهرا عليها السلام شادمانی دل پیامبر، ص 127.
- 135- احقاق الحق، ج 10، ص 368.
- 136- زندگانی حضرت فاطمه عليها السلام و دختران آن حضرت، ص 45 و 46.
- 137- فاطمه زهرا عليها السلام شادمانی دل پیامبر، ص 126.
- 138- ریاحین الشریعه، ج 1، ص 92.
- 139- چهل حدیث در فضایل محمد صلی الله علیه و آله و سلم، ص 50.
- 140- کتاب عوالم، ج 11، ص 585.
- 141- مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 354.
- 142- وسائل الشیعه، ج 1، ص 62.
- 143- قبر مادرم کجاست؟ ص 112.
- 144- سوره اسراء، آیه 29: «خیلی دستهایت را نگشای که بعد سرزنش شده و حسرت زده بنشینی».
- 145- سوره انعام، آیه 54: «پروردگارت بر خویشتن رحمت و بخشش را واجب کرده است».
- 146- فاطمه زهرا عليها السلام شادمانی دل پیامبر، ص 638 و 639.
- 147- نهج الحیاء، فرهنگ سخنان فاطمه زهرا عليها السلام، ص 35.
- 148- جلوه نور، ص 125.
- 149- فاطمه زهرا عليها السلام از ولادت تا شهادت، ص 154.
- 150- بحارالانوار، ج 43، ص 154.
- 151- زندگانی حضرت فاطمه عليها السلام و دختران آن حضرت، ص 145.
- 152- امالی شیخ طوسی، ص 616؛ کشف الغمه، ج 2، ص 97.
- 153- فاطمه زهرا عليها السلام از ولادت تا شهادت، ص 170 و 171.
- 154- ناسخ التواریخ، ج 4، ص 123.
- 155- سیری کوتاه در زندگی حضرت زهرا عليها السلام، ص 179 و 180.
- 156- زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام، عمادزاده اصفهانی، ص 271.
- 157- ناسخ التواریخ، حالات حضرت فاطمه عليها السلام، ص 417.
- 158- بحارالانوار، ج 14، ص 197.
- 159- کشف الغمه، ج 2، ص 78.

- 160- فضائل الزهراء، ص 73.
- 161- فضائل الزهراء، ص 77.
- 162- فضائل الزهراء، ص 107 و 108.
- 163- علامه نجفی، سید شرف الدین، تاءویل الایات، ج 2، ص 818.
- 164- ربیع الابرار، ج 5، ص 208.
- 165- فاطمه زهرا علیہا السلام شادمانی دل پیامبر، ص 413.
- 166- همان منبع، ص 444.
- 167- فاطمه زهرا علیہا السلام شادمانی دل پیامبر، ص 446.
- 168- مسند احمد، ج 6، ص 282.
- 169- مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 118.
- 170- بحارالانوار، ج 43، ص 153.
- 171- بحارالانوار، ج 43، ص 134.
- 172- ریاحین الشریعہ، ج 1، ص 93.
- 173- بحارالانوار، ج 43، ص 59.
- 174- امالی شیخ صدوق، ص 360.
- 175- بحارالانوار، ج 37، ص 101.
- 176- بحارالانوار، ج 1، ص 282.
- 177- دعائم الاسلام، ج 1، ص 282.
- 178- مناقب ابن شهر آشوب، ج 2، ص 118.
- 179- مسند احمد حنبل، ج 1، ص 236 و ج 5، ص 230.
- 180- بحارالانوار، ج 43، ص 75.
- 181- فضائل الزهراء، ص 82.
- 182- مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 389.
- 183- مناقب ابن آشوب، ج 3، ص 389.
- 184- سفینة البحار، ج 1، ص 254.
- 185- بگذار تا ببویم، ص 42.
- 186- امالی شیخ صدوق، ص 445.
- 187- فاطمه زهرا علیہا السلام، 125 و 126.

- 188- بحارالانوار، ج 43، ص 309.
- 189- بشارة المصطفى، ص 137.
- 190- قسمتی از آیه 9 سوره حشر.
- 191- تفسیر ابوالفتوح رازی، ج 5، ص 299.
- 192- بحارالانوار، ج 43، ص 20.
- 193- بحارالانوار، ج 43، ص 26 و جلد 43، ص 81.
- 194- فاطمه زهرا علیها السلام از ولادت تا شهادت، ص 74.
- 195- یومیات فاطمة الزهراء، ص 21.
- 196- چهل حدیث در فضایل محمد صلی الله علیه و آله و سلم، ص 44.
- 197- بحارالانوار، ج 43، ص 88.
- 198- ریاحین الشریعة، ج 1 ص 105.
- 199- بحارالانوار، ج 43، ص 73.
- 200- مقتل خوارزمی، ج 2، ص 7.
- 201- تفسیر نورالتقلین، ج 5، 549.
- 202- مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 385.
- 203- سیمای فاطمه زهرا علیها السلام در قرآن و عترت، ص 99.
- 204- امالی شیخ صدوق، ص 99 و 100.
- 205- سوره حجر، آیات 43 و 44.
- 206- بحارالانوار، ج 43، ص 28.
- 207- بحارالانوار، ج 43، ص 46.
- 208- چشمه در بستر، ص 285.
- 209- بحارالانوار، ج 43، ص 66 و ج 83، ص 322 و ج 91، ص 226.
- 210- مکارم الاءخلاق، در اعمال روز و شب، ص 218.
- 211- مهج الدعوات، ص 141 و 142.
- 212- فاطمه زهرا علیها السلام شادمانی دل پیامبر، ص 456.
- 213- ذخائر العقبی، ص 53.
- 214- دلائل الامامة، ص 5.
- 215- بحارالانوار، ج 43، ص 46.

- 216- همان منبع، ج 43، ص 88.
- 217- همان منبع، ج 79، ص 27.
- 218- بحارالانوار، ج 43، ص 87.
- 219- چشمه در بستر، ص 317.
- 220- نهج الحياة، فرهنگ سخنان فاطمه زهرا علیها السلام، ص 99.
- 221- نماز و عبادت فاطمه زهرا علیها السلام، ص 99.
- 222- نماز و عبادت فاطمه زهرا علیها السلام، ص 27 و 28.
- 223- همان منبع، ص 47.
- 224- تسبیحات حضرت زهرا علیها السلام، ص 27.
- 225- شیفتگان حضرت مهدی (عج)، ص 135.
- 226- نماز و عبادت فاطمه زهرا علیها السلام، ص 81 و 82.
- 227- احقاق الحق، ج 6، ص 33.
- 228- کامل الزیارات، ص 681.
- 229- ذخائر العقبی، ص 50.
- 230- فاطمه زهرا علیها السلام از ولادت تا شهادت، ص 235.
- 231- بحارالانوار، ج 43، ص 76 و 84.
- 232- بحارالانوار، ج 43، ص 172.
- 233- بحارالانوار، ج 43، ص 45.
- 234- احقاق الحق، ج 4، ص 481.
- 235- ریاحین الشریعة، ج 1، ص 105.
- 236- بحارالانوار، ج 92، ص 404.
- 237- جلوه های رفتاری حضرت زهرا علیها السلام، ص 100 و 101.
- 238- بحارالانوار، ج 43، ص 11.
- 239- هفتاد و دو داستان از شفاعت امام حسین علیه السلام، ص 42.
- 240- ترجمه کامل الزیارات، ص 169.
- 241- ترجمه کامل الزیارات، ص 172.
- 242- ترجمه کامل الزیارات، ص 175 و 176.
- 243- ترجمه کامل الزیارات، ص 212 و 213.

- 244- بحارالانوار، ج 44، ص 292.
- 245- كامل الزيارات، ص 188.
- 246- جلاء العيون، ص 150.
- 247- مقتل خوارزمي، ص 52.
- 248- نقطة المصدر، مترجم، ص 347.
- 249- بحر المصائب، ص 323.
- 250- هفتاد و دو داستان از شفاعت امام حسين عليه السلام، ص 47.
- 251- هفتاد و دو داستان از شفاعت امام حسين عليه السلام، ص 84 و 85.
- 252- جلاء العيون، ص 290.
- 253- دارالسلام، ترجمه كمره اي، ج 2، ص 190.
- 254- هفتاد و دو داستان از شفاعت امام حسين عليه السلام، ص 115 تا 120.
- 255- جلاء العيون، ص 406.
- 256- هفتاد و دو داستان از شفاعت امام حسين عليه السلام، ص 130 و 131.
- 257- تحفة الذاكرين و اسرار الشهادة، ص 75.
- 258- ترجمه كامل الزيارات، ص 262 تا 264.
- 259- كرامات الحسينيه، ص 43.
- 260- كرامات الحسينيه، ص 54 تا 56.
- 261- همان منبع، ص 184.
- 262- منتهى الآمال، ص 278.
- 263- ترجمه و متن امالي شيخ مفيد، ص 143 و 144.
- 264- بحارالانوار، ج 43، ص 28.
- 265- سيمای فاطمه زهرا عليها السلام در قرآن و عترت، ص 92.
- 266- انوار زهراء، ص 63 و 64.
- 267- بحارالانوار، ج 22، ص 493.
- 268- امالي شيخ صدوق، ص 134.
- 269- كحل البصر، ص 193.
- 270- فاطمه زهرا عليها السلام در كلام اهل سنت، ص 371 و 372.
- 271- سوره آل عمران، آيه 144.

- 272- ترجمه ارشاد مفید، ج 1، ص 176 و 177.
- 273- انوارالبهیه، ص 16 و 17.
- 274- بحارالانوار، ج 43، ص 25.
- 275- همان منبع، ص 156.
- 276- جلوه های رفتاری حضرت زهرا علیها السلام، ص 77 و 78.
- 277- احقاق الحق، ج 10، ص 435.
- 278- هدایتگران راه نور، ص 244.
- 279- بحارالانوار، ج 43، ص 155.
- 280- خوشایند زندگی خویشاوند مرگ، ص 216.
- 281- فاطمه زهرا علیها السلام از ولادت تا شهادت، ص 255 و 256.
- 282- من لایحضره الفقیه، ج 1، ص 297.
- 283- داستان ها و پندها، ج 4، ص 174 و 175.
- 284- بحارالانوار، ج 43، ص 177.
- 285- رنجها و فریادهای فاطمه علیها السلام، ترجمه کتاب بیت الاحزان، ص 224 و 225.
- 286- ریاحین الشریعة، ج 1، ص 249.
- 287- نهج الحیاة، فرهنگ فاطمه زهرا علیها السلام، ص 68.
- 288- کتاب المنتقی، علامه ذهبی، ص 187.
- 289- صحیح بخاری، ج 5، ص 15، ج 6، ص 18.
- 290- بر خانه حضرت فاطمه علیها السلام چه گذشت؟ ص 374.
- 291- سلیم بن قیس و بیت الاءحزان، ص 90.
- 292- بحارالانوار، طبع قدیم، ج 8، ص 222.
- 293- علم الیقین، فیض کاشانی، ج 2، ص 687، باب 14، فصل 20.
- 294- آتش در حرم، ص 38.
- 295- اخلاق حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، ص 190 و 191.
- 296- ترجمه و متن امالی شیخ مفید، ص 61 و 62.
- 297- رنجها و فریادهای فاطمه علیها السلام، ص 150.
- 298- الامامة والسیاسة، ج 1، ص 13.
- 299- رنجها و فریادهای فاطمه علیها السلام، ترجمه کتاب بیت الاحزان، ص 139.

- 300- بحار الانوار، ج 36، ص 156.
- 301- فاطمه زهرا عليها السلام شادمانی دل پیامبر، صلى الله عليه وآله وسلم 469.
- 302- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 6 ص 13 و ج 11، ص 14.
- 303- بر خانه حضرت فاطمه عليها السلام چه گذشت؟ ص 373 و 374.
- 304- بحار الانوار، ج 22، ص 477.
- 305- هدایتگران راه نور، ص 252.
- 306- بحار الانوار، ج 43، ص 156.
- 307- آتش به خانه وحی، ص 62.
- 308- آتش در حرم، ص 105 و 106.
- 309- بحار الانوار، ج 17، ص 378.
- 310- فاطمه زهرا عليها السلام شادمانی دل پیامبر، ص 531.
- 311- مراسم عروسی و معجزات حضرت زهرا عليها السلام، ص 133.
- 312- شبهای پیشاور، سلطان الواعظین، ص 672.
- 313- الاختصاص، شیخ مفید، ص 185.
- 314- مصیبت بزرگ خاندان نبوت، ص 44 و 45.
- 315- اسرار آل محمد صلى الله عليه وآله وسلم، 474 و 475.
- 316- اسرار فدک، ص 32 و 33.
- 317- بحار الاءنوار، ج 29، 129.
- 318- مراسم عروسی و معجزات حضرت زهرا عليها السلام، ص 136.
- 319- رنجها و فریادهای فاطمه عليها السلام، ترجمه کتاب بیت الاءحزان، ص 173 تا 175.
- 320- آتش به خانه وحی، ص 123.
- 321- سوره شعراء، آیه 214.
- 322- رنجها و فریادهای فاطمه عليها السلام، ترجمه کتاب بیت الاحزان، ص 206.
- 323- چهل حدیث در فضایل محمد صلى الله عليه وآله وسلم، ص 57.
- 324- سوره مائده، آیه 50.
- 325- سوره مریم، آیه 27.
- 326- سوره نحل، آیه 16.
- 327- سوره مریم، آیه 5 و 6.

- 328- سوره انفال آیه 75.
- 329- سوره نساء آیه 12.
- 330- سوره بقره، آیه 180.
- 331- سوره انعام، آیه 67.
- 332- سوره هود، آیه 39.
- 333- رنجها و فریادهای فاطمه علیها السلام ترجمه کتاب بیت الاءحزان، ص 194 و 195.
- 334- رنجها و فریادهای فاطمه علیها السلام ترجمه کتاب بیت الاءحزان، ص 203 و 204.
- 335- احتجاج الزهراء، ص 191.
- 336- ترجمه و متن امالی شیخ مفید، ص 52 و 53.
- 337- مصیبت بزرگ خاندان نبوت، ص 51.
- 338- علل الشرایع، باب 148، ص 187؛ اعلام النساء، ج 4، ص 123.
- 339- الامامة و السياسة، ص 14.
- 340- چشمه در بستر، ص 171 و 172.
- 341- احقاق الحق، ج 10، ص 474.
- 342- کشف الغمه، ج 2، ص 130؛ استیعاب، ج 2، ص 752.
- 343- بحار الانوار، ج 43، ص 213.
- 344- زندگانی حضرت فاطمه علیها السلام و دختران آن حضرت، ص 223.
- 345- رنجها و فریادهای فاطمه علیها السلام، ترجمه کتاب بیت الاحزان، ص 242 و 243.
- 346- بحار الانوار، ج 43، ص 191 و 192.
- 347- فاطمه زهرا علیها السلام از ولادت تا شهادت، ص 585.
- 348- بحار الانوار، ج 43، ص 218.
- 349- رنجها و فریادهای فاطمه علیها السلام، ترجمه کتاب بیت الاحزان، ص 241 و 242.
- 350- سفینه البحار، ج 2، ص 339؛ احتجاج طبرسی، ج 1، ص 414.
- 351- بطله کربلا، ص 43.
- 352- نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه 193، ص 651.
- 353- سیمای زینب کبری، ص 45.
- 354- عقيله بنی هاشم، ص 12.
- 355- انوار زهراء، ص 24.

- 356- هدایتگران راه نور، ص 242 و 243.
- 357- کامل الزیارات، باب 108؛ نوادرالزیارات، ص 332.
- 358- بحار الانوار، ج 43، ص 186.
- 359- زندگانی حضرت فاطمه علیها السلام و دختران آن حضرت، ص 230 و 231.
- 360- رنجه‌ها و فریادهای فاطمه علیها السلام، ترجمه کتاب الاءحزان، ص 248 و 249.
- 361- رنجه‌ها و فریادهای فاطمه علیها السلام، ترجمه کتاب بیت الاءحزان، ص 249.
- 362- زندگانی فاطمه زهرا علیها السلام، عمادزاده، ص 444
- 363- سوره اسراء، آیه 29: «خیلی دستهایت را نگشای که بعد سرزنش شده و حسرت زده بنشینی».
- 364- سوره انعام، آیه 54: «پروردگارت بر خویشتن رحمت و بخشش را واجب کرده است».
- 365- فاطمه زهرا علیها السلام شادمانی دل پیامبر، ص 853.
- 366- خنعم از قحطانیان و از عرب های جنوبی بوده است و این سرزنشی است که عدنانیان (و از جمله قریش) به قحطایان می کردند.
- 367- استیعاب، ص 751؛ اسماء در این تاریخ زن ابوبکر بوده است.
- 368- زندگانی فاطمه زهرا علیها السلام، ص 156 و 167.
- 369- در سوگ عزیزان حضرت زهرا علیها السلام، ص 57 و 58.
- 370- فاطمه زهرا (س) شادمانی دل پیامبر، ص 276.
- 371- رنجه‌ها و فریادهای فاطمه علیها السلام، ترجمه کتاب بیت الاحزان، ص 253 و 254.
- 372- تاریخ چهارده معصوم، ص 278.
- 373- بحارالانوار، ج 43، ص 213.
- 374- سوره بقره، آیه 156.
- 375- ترجمه و متن امالی شیخ مفید، ص 317 تا 320.
- 376- رنجه‌ها و فریادهای فاطمه علیها السلام، ترجمه کتاب بیت الاءحزان، ص 256 و 257.
- 377- رنجه‌ها و فریادهای فاطمه علیها السلام، ترجمه کتاب بیت الاحزان، ص 257 تا 259.
- 378- رنجه‌ها و فریادهای فاطمه علیها السلام، ترجمه کتاب بیت الاحزان، ص 143 و 144.
- 379- قبر مادرم کجاست؟ ص 64.
- 380- ناسخ التواریخ، ص 442.
- 381- بر خانه حضرت فاطمه علیها السلام چه گذشت؟، ص 50.

- 382- مصیبت بزرگ خاندان نبوت، ص 85.
- 383- رنجها و فریادهای فاطمه علیها السلام، ترجمه کتاب بیت الاءحزان، ص 157 و 158.
- 384- مصیبت بزرگ خاندان نبوت، ص 39.
- 385- اسرار آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم ص 424 و 425.
- 386- ناسخ التواریخ، ص 441 و 442.
- 387- ناسخ التواریخ، ص 441 و 442.
- 388- روض الفائق، ص 214.
- 389- سیمای فاطمه زهرا علیها السلام در قرآن و عترت، ص 6.
- 390- همان منبع، ج 43، ص 30.
- 391- بحارالانوار، ج 43، ص 29.
- 392- سوره آل عمران آیه 59.
- 393- همان سوره، آیه 61.
- 394- فاطمه زهرا علیها السلام در کلام اهل سنت، ص 183 و 184.
- 395- تاریخ چهارده معصوم، ص 174.
- 396- مراسم عروسی و معجزات حضرت زهرا علیها السلام، ص 109.
- 397- فضائل الزهراء، ص 100.
- 398- لسان المیزان، ج 5، ص 65.
- 399- بحارالانوار، ج 43، ص 45.
- 400- فاطمه زهرا علیها السلام شادمانی دل پیامبر، ص 152.
- 401- کشف، ج 1، ص 358، الدرالمنثور، ج 2، ص 20؛ فوائد السمطین، ج 2، ص 51.
- 402- سوره آل عمران، آیه 37.
- 403- چشمه در بستر، ص 186، 187.
- 404- مقتل الحسین خوارزمی، ص 95.
- 405- جلوه های اعجاز معصومین، ص 393 و 394.
- 406- طبق روایات، این شخص همان ساریان بوده است.
- 407- بحارالانوار، ج 45، ص 311.
- 408- بحار الاءنوار 43، ص 28.
- 409- داستان دوستان، ج 2، ص 193-195.

- 410- سیمای فاطمه زهرا علیها السلام در قرآن و عترت، ص 39 و 40.
- 411- سیمای فاطمه زهرا علیها السلام در قرآن و عترت، ص 155 و 156.
- 412- سفینه البحار، ج 2، ص 374.
- 413- ریاحین الشریعه، ج 1، ص 58.
- 414- چشمه در بستر، ص 355.
- 415- چشمه در بستر، ص 355 و 356.
- 416- چشمه در بستر، ص 357.
- 417- فضائل الزهراء، ص 75.
- 418- فضائل الزهراء، ص 109.
- 419- در کنار علقمه، ص 62.
- 420- سوره مریم، آیه 1.
- 421- بیچارالانوار، ج 52، ص 84.
- 422- مردان علم در میدان عمل، ص 375.
- 423- لئالی الاءخبار، ص 116.
- 424- داستانهای شگفت، ص 133 و 134.
- 425- داستانهای شگفت، ص 168 - 170.
- 426- داستانهای شگفت، ص 202 و 200.
- 427- شمه در بستر، ص 357 - 359.

فهرست مطالب

- فصل اول: فضایل و کمالات فاطمه زهرا علیها السلام 2
- الف: تولد فاطمه زهرا علیها السلام 2
- 1- وجود فاطمه از نور خدا 2
- 2 - تکلم در رحم مادر 3
- 3 - تولد حضرت زهرا علیها السلام 4
- 4 - ظاهر شدن نور در آسمان 6
- 5 - خلق فاطمه به صورت نور 6
- 6 - نذر خدیجه و اعلام دستور خدا 7
- 7 - فاطمه، سبب خلقت آدم ابوالبشر 7
- 8 - آفرینش علی و پیامبر به سبب آفرینش فاطمه 8
- ب: نام، کنیه و القاب فاطمه زهرا علیها السلام 9
- 9- وجه تسمیه فاطمه 9
- 10- وجه تسمیه زهرا 9
- 11- علت نامیدن فاطمه 9
- 12- محدثه بودن فاطمه 10
- 13- القاب زهرا علیها السلام 11
- ج: خصایص فاطمه زهرا علیها السلام 16
- 14- اصحاب کساء 16
- 15- نزول مائده و طمع شیطان 17
- 16- روشن شدن آسمان و زمین از نور فاطمه 17
- 17- بهترین مخلوقات 18

- 18- درجه ای در بهشت 20
- 19- ناچه بهشتی 20
- 20- تشبیه فاطمه به ستاره زهره 21
- 21- عنایت فاطمه به حدیث پیامبر 21
- 22- امیدواری دادن 23
- 23- رشد فاطمه در شرایط بحرانی 24
- 24 - در طلب دنیا و حصول به آخرت 25
- 25 - فاطمه، پاره تن پیامبر 26
- 26 - چهار سواره در قیامت 26
- 27 - ورود به مسجد از درهای خصوصی 26
- 28 - قبولی توبه آدم 27
- 29 - نور فاطمه از نور ماست 28
- 30 - فضایل از زبان پیامبر 30
- 31 - فاطمه از امتیازات علی 31
- 32 - نورانیت فاطمه در بهشت 31
- 33 - حسادت عایشه به فاطمه ع 32
- 34 - حجاب از نابینا 33
- 35 - سؤال و جواب فاطمه با فرشتگان 33
- 36 - طلب خیر و برکت 33
- 37 - فضیلت فاطمه در کلام امام صادق ع 34
- 38 - نزول میوه از بهشت 34
- 39 - حضور فاطمه در حجة الوداع 35
- 40 - در تفسیر مرج البحرين يلتقيان 35
- 41 - مثل شجره طیبه 36
- 42 - مراد از مشکاة 36
- 43 - گمراهی، در انکار ولایت فاطمه 37

- 44 - ورود فاطمه به بهشت 38
- 45 - فاطمه، رکن علی 38
- 46 - پرتو افکنی نور خدا بر فاطمه 38
- 47 - پاداش سلام بر فاطمه 39
- 48 - حنوط فاطمه از بهشت 39
- 49 - مراد از طوبی 39
- 50 - اشتراک فاطمه در کشتی نوح با دیگر افراد اهل بیت 40
- 51 - ورود به بهشت پس از پیامبر 41
- 52 - حوریه انسان نما 42
- 53 - نشان دادن نور فاطمه به حضرت ابراهیم 42
- 54 - شفاعت فاطمه 43
- 55 - اسباب شفاعت فاطمه 43
- 56 - درخشش نور زهرا در سه وقت 44
- 57 - تعجب سلمان از لباس فاطمه 44
- 58 - خواب دیدن فاطمه 44
- 59 - صلوات و درود بر فاطمه 46
- 60 - شعر جبرئیل در شائن فاطمه 47
- 61 - جبرئیل، خادم فاطمه 47
- 62 - صاحب مقام شفاعت 48
- 63 - نگرستن مؤمن به نور خدا 49
- 64 - روشن شدن بهشت 49
- 65 - فاطمه، شادمانی قلب پیامبر 50
- 66 - تشبیه علی و فاطمه در قرآن 50
- 67 - یکی از سواران چهارگانه در قیامت 50
- 68 - ملاقات دوازده هزار حوریه 51
- 69 - فضایل فاطمه در قیامت 52

- 70- التفات فاطمه به زایرین امام حسین علیه السلام 53
- 71- مصحف فاطمه 54
- 72- مصحف فاطمه در کلام امام پنجم 54
- 73 - استدلال علمی فاطمه 57
- د: رابطه پیامبر صلی الله علیه و آله با فاطمه زهرا علیها السلام 57
- 74 - استشمام نسیم بهشت از فاطمه 57
- 75 - بوسیدن فاطمه 58
- 76 - نحوه صدا زدن پدر 58
- 77 - فاطمه در جنگ احد 59
- 78 - احترام پیامبر به فاطمه 59
- 79 - نزول آیه در تاءثیر فاطمه 60
- 80 - سلام پیامبر به خاندان رحمت و رسالت 60
- 81 - فاطمه، محبوب ترین شخص نزد پیامبر 61
- 82 - بوسیدن طره موی پیشانی فاطمه 61
- 83 - سفارش پیامبر به فاطمه 62
- 84 - عیادت پیامبر با مردم از فاطمه 62
- 85 - تو عزیزتر، او محبوب تر 63
- 86 - توصیف فضایل علی برای فاطمه 63
- 87 - سیده زنان بهشت از اولین تا آخرین 64
- 88 - سخن پیامبر هر بامداد بر در خانه فاطمه 65
- 89 - دیدن فاطمه به صورت حوریه در شب معراج 65
- 90 - شفاعت فاطمه از زنان امت پیامبر 65
- 91 - عیادت پدر از دختر 67
- 92 - معرفی فاطمه توسط پیامبر 68
- 93 - خبر دادن پیامبر از آینده 68
- ه: رابطه فاطمه زهرا علیها السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله 69

- 94 - حمایت از پدر 69
- 95 - پاک کردن خاک از سر و صورت پدر 70
- 96 - حضور در میدان جنگ 71
- 97 - طلب انگور از پیامبر 71
- 98 - اجازه ورود به خانه فاطمه 72
- 99 - اشک فاطمه در دیدار پیامبر 74
- 100 - حضور فاطمه در جنگ احزاب 74
- 101 - گریه فاطمه بر گرسنگی پدر 75
- 102 - همدردی با پدر 75
- 103 - مرا بابا صدا کن! 76
- 104 - گرسنگی فاطمه و دعای پدر 77
- 105 - مکان ملاقات با پدر در روز فزع 77
- و: ازدواج فاطمه زهرا علیها السلام 78
- 106 - خواستگاران فاطمه 78
- 107 - تشویق علی به خواستگاری فاطمه 79
- 108 - خواستگاری علی از فاطمه 80
- 109 - سکوت حاکی از رضایت 81
- 110 - زمین، مهریه فاطمه 82
- 111 - مهریه فاطمه در زمین 83
- 112 - مهریه فاطمه، شفاعت از گنهکاران 83
- 113 - مهریه فاطمه زهرا 84
- 114 - صورت جهیزیه حضرت زهرا علیها السلام 85
- 115 - جهاز فاطمه در عرش خدا 86
- 116 - فرشته ای مسؤ ول ازدواج نور با نور 87
- 117 - مسجد محل عقد 87
- 118 - خواندن خطبه عقد توسط جبرئیل 88

- 119 - شادی فرشتگان در ازدواج فاطمه 89
- 120 - خانه فاطمه 89
- 121 - ازدواجی بهتر از ازدواج فاطمه نبود 90
- 122 - تهیه عطر برای شب عروسی 91
- 123 - عطر و گلاب در شب ازدواج فاطمه 91
- 124 - سنت تکبیر گفتن در شب عروسی 92
- 125 - ولیمه عروسی 92
- 126 - بخشش پیراهن در شب عروسی 93
- 127 - پیمان اسماء با خدیجه 95
- 128 - درخواست عبادت در شب زفاف 96
- 129 - بیا شام، پدرت به فدایت! 96
- 130 - شادی ملایکه در عروسی فاطمه 96
- 131 - فاطمه همتا و کفو علی 97
- 98 ز: رفتار فاطمه زهرا علیها السلام با شوهر 98
- 132 - طلب کمک در بیعت با شوهرش 98
- 133 - بدل دینار 98
- 134 - فاطمه، امانتی نزد توست 102
- 135 - خطاب به علی پس از ایراد خطبه 103
- 136 - فاطمه، دوشادوش همسر 104
- 137 - تقسیم امور خارجی و داخلی خانه 105
- 138 - درخواست غذا از فاطمه 105
- 139 - محبت فاطمه به علی 106
- 140 - کمک در کار خانه 106
- 141 - بیماری فاطمه و انار خواستن او 107
- 142 - توصیف خانه علی و فاطمه 109
- 143 - استقبال فاطمه از شوهرش علی 109

- 144 - تشبیه کردن علی علیه السلام به کعبه 110
- 145 - خاموشی خشم خدا به وسیله اشک 110
- 146 - با تو هستم، در هر شرایطی! 111
- 147 - ذخیره غذا برای سفر علی 111
- 148 - تهدید به نفرین 111
- 149 - فاطمه تنها همسر علی در زمان حیاتش 112
- 150 - رفتار فاطمه از زبان علی 112
- 151 - سخن فاطمه درباره علی 112
- 152 - خستگی فاطمه 113
- ح: فاطمه زهرا علیها السلام و تربیت فرزندان 113
- 153 - توجه به حضور فرزندان در خانه 113
- 154 - گرسنگی حسنین 114
- 155 - تشویق به عبادت در فرزندان 114
- 156 - لباس بهشتی برای حسنین 115
- 157 - درخواست ارث برای فرزندان 115
- 158 - استفاده از جاذبه شعر در تربیت کودکان 116
- 159 - درجات اهل بیت پیامبر در قیامت 116
- 160 - بازگویی سخنان پیامبر نزد فاطمه 117
- 161 - مشاهده تشنگی کودکان 118
- 162 - رعایت عدالت بین فرزندان 118
- 163 - بیماری حسنین 119
- 164 - عدم تبعیض بین فرزندان 121
- ط: اخلاق فاطمه زهرا علیها السلام 122
- 165 - گردن بند با برکت 122
- 166 - ایثار فاطمه 127
- 167 - بخشیدن گوشواره و پرده در راه خدا 129

- 168- فروختن گردن بند و آزاد کردن بنده 129
- 169- خلوص در نیت فاطمه 130
- 170- فاطمه دروغ نمی گوید 131
- 171- زهد فاطمه 131
- 172- اخلاص فاطمه 132
- 173- شهامت و حریت حسین از پاکدامنی فاطمه 132
- 174- کار فقط برای رضای خدا 132
- 175- ساده پوشی 133
- ی: نماز و عبادت فاطمه زهرا ع 134
- 176- ملایکه مأمور حرکت گهواره 134
- 177- زمان استجاب دعا 134
- 178- نوری در محراب عبادت 134
- 179- خوف و خشیت فاطمه 135
- 180- وجود لبریز از یقین و ایمان 136
- 181- آموزش مسائل نماز 136
- 182- آموزش دعای نور به سلمان 137
- 183- ساختن تسبیح با تربت حمزه 137
- 184- تعویذ فاطمه برای امام حسن 138
- 185- شب زنده داری فاطمه 138
- 186- دعا برای گنهکاران امت 139
- 187- ساعت دعای فاطمه 139
- 188- قرآن خواندن فاطمه 140
- 189- سفارش به اهل بیت و قرآن 140
- 190- خداگرایی فاطمه 141
- 191- نظاره به وجه کریم الهی 141
- 192- تسبیح خداوند قبل از خلقت آدم 141

- 142.....193- قرائت قرآن و کار منزل
- 142.....194- آثار تسبیح فاطمه
- 143.....195- توصیه امام زمان به تسبیحات فاطمه
- 144.....196- پرسش از پیامبر در مورد نماز
- 145.....197- حجله عبادت
- 145.....198- مفاهیم بلند تسبیحات فاطمه
- 146.....199- تسبیحی بهتر از هر خدمتکار
- 147.....200- جنس تسبیح فاطمه
- 148.....201- عابدترین مردم
- 149.....202- دعا برای همسایه
- 149.....203- نور افشانی فاطمه در سه نوبت
- 151..... فصل دوم: مصائب فاطمه زهرا سلام الله علیها
- 151..... الف: سوگواری فاطمه علیها السلام برای امام حسین علیه السلام
- 151..... قبل از واقعه عاشورا
- 151.....204- حزن و اندوه از هنگام حاملگی
- 151.....205- بشارت تولد حسین
- 153.....206- خیر دادن جبرئیل از شهادت امام حسین
- 154.....207- سبب گریه پیامبر
- 155.....208- شرح مصایب امام حسین به فاطمه
- 156.....209- سؤال فاطمه در مورد عزاداران حسینی
- 157.....210- خیر پیامبر به فاطمه از شهادت امام حسین
- 158.....211- فریاد فاطمه در روز قیامت
- 159.....212- فاطمه در محشر با لباس خونین
- 159..... بعد از واقعه عاشورا
- 159.....213- نوحه سرایی برای امام حسین

- 214 - سوگواری در کنار نهر 159
- 215- سوگواری فاطمه در اربعین 160
- 216- سوگواری مادر داغدیده 162
- 217- مجازات انکار فضیلت گریه بر امام حسین 162
- 218- خبر شهادت امام حسین به مادرش 163
- 219- عنایت فاطمه به مرثیه امام حسین 166
- 220- خواب حضرت سکینه در شام 170
- 221- مسلمان شدن طیب یهودی 172
- 222- گریه و ضجه فاطمه بر امام حسین 174
- 223- مرثیه سرایی فاطمه بر امام حسین 176
- 224- گریه فاطمه بر امام حسین 176
- 225- شکایت از ظلم امت 178
- 226- مجلسی، روضه وداع بخوان! 178
- 227- درخواست انتقام از قاتلان حسین 179
- ب: فاطمه زهرا علیها السلام در سوگ مادر و پدر 180
- 228- در سوگ مادر 180
- 229- خواب دیدن قرآنی که مفقود شد 180
- 230- گریستن ملائکه همراه با فاطمه 181
- 231- گریه فاطمه در کنار بستر پدر 181
- 232- گریه پیامبر از سیلی خوردن بر گونه فاطمه 182
- 233- دلداری پیامبر به فاطمه 183
- 234- گریه بر بالین پدر 183
- 235- اشک فراق، لبخند وصال 186
- 236- اجازه گرفتن عزرائیل از فاطمه 187
- 237- نخستین کسی که به پیامبر ملحق شد 188
- ج: فاطمه زهرا علیها السلام در سوگ پدر 189

- 238- پیراهنش را می بویید 189
- 239- غم و اندوه وفات پیامبر 189
- 240- گریه شدید برای پدر 189
- 241- فاطمه یکی از پنج نفر گریه کنندگان 190
- 242- دیدن پدر در حالت رؤیا 190
- 243- فریاد روز هشتم 190
- 244- اذان نگفتن بلال جز برای فاطمه 191
- 245- مصیبت رحلت پیامبر 192
- 246- بیت الاحزان، خانه غم و اندوه فاطمه 193
- 247- اشعار جگر سوز فاطمه در کنار قبر پدر 193
- 248- شکوه از جفای امت 195
- 249- مرثیه سرایی فاطمه پس از وفات پدر 196
- 250- زبان حال فاطمه 196
- د: مصایب فاطمه زهرا عليها السلام پس از رحلت پدر 197
- 251- هجوم به خانه فاطمه 197
- 252- فاطمه، حامی ولایت 199
- 253- هجوم به خانه علی 200
- 254- آتش زدن منزل وحی 200
- 255- حمله به خانه فاطمه 200
- 256- دفاع از حریم اهل بیت 201
- 257- بیان مصیبت از زبان فاطمه 202
- 258- تهدید به قتل علی 202
- 259- نفرین حضرت زهرا 203
- 260- دفاع فاطمه از علی 204
- 261- استمداد فاطمه از انصار 205
- 262- داغی که کهنه نگردید 205

- 263- ابلاغ پیام فاطمه توسط زنان مهاجر و انصار.....206
- 264- دریده شدن حجاب خداوند206
- 265- چه کسی دختر پیامبر خدا را زد؟207
- 266- عضو ولایت207
- 267- تاءسف ابوبکر بر آتش زدن خانه فاطمه207
- 268- فاطمه در خواب یکی از عالمان208
- ه: مصایب غصب فدک209
- 269- بخشیدن فدک به فاطمه209
- 270- شهادت ام ایمن در مالکیت فدک210
- 271- دسیسه ابوبکر و عمر برای غصب فدک211
- 272 - ماجرای کوچه213
- 273- دفاع فاطمه از فدک213
- 274- دفاع فاطمه از حق خود214
- 275- گواهان فاطمه در مالکیت فدک215
- 276- اهانت عمر به ساحت مقدس فاطمه216
- 277 - نفرین زهرا علیها السلام بر عمر216
- 278- استدلال علی علیه السلام در مورد فدک217
- 279 - غضب فاطمه بر ابوبکر220
- 280 - دفاع ام سلمه از فاطمه221
- 281 - ایراد خطبه فدکیه222
- 282 - استدلال فاطمه درباره فدک222
- 283 - گفتار جانکاه فاطمه به علی224
- 284 - قطع صدای مظلومیت فاطمه226
- 285 - شکوه بر سر قبر پیامبر226
- و: فاطمه زهرا علیها السلام در بستر بیماری227
- 286 - ناتوانی فاطمه در اثر بیماری227

- 287 - ملاقات عمر و ابوبکر از فاطمه 227
- 288-؛ دستور ساختن نوع تابوت 228
- 289- پیشنهاد عباس، عموی پیامبر 229
- 290- سفارشهای فاطمه به علی 230
- 291- دیدن پدر در خواب 231
- 292- کار در روز آخر 232
- 293- گریه فاطمه در زمان رحلت برای علی 232
- 294- وصایای فاطمه زهرا 233
- زینب در کنار بستر مادر 233
- 296- وصیت فاطمه به دخترش زینب 234
- 297- وصیت به بخشیدن همه اموال 235
- 298- ملاقات زنان مدینه از فاطمه 235
- ز: شهادت فاطمه زهرا علیها السلام 237
- 299- خبر شهادت فاطمه در معراج 237
- 300- آخرین لحظات عمر 238
- 301- درد دل فاطمه با اسماء 238
- 302- حسن و حسین، کنار جنازه مادر 239
- 303- گزارش به علی علیه السلام 240
- 304- علی بر سر پیکر فاطمه 240
- 305- بخشش پیراهن در شب عروسی 241
- 306- وصیت نامه فاطمه 243
- 307- سوگواری زینب هنگام رحلت مادر 244
- 308- اجازه ملاقات ندادن به عایشه 244
- 309- وداع حسین با مادرشان 245
- 310- غسل دهنده فاطمه 246
- 311- نماز بر جنازه فاطمه 247

- 312- تکفین و تدفین فاطمه 247
- 313- مرثیه علی بر فاطمه 248
- 314- شکوه علی هنگام تدفین فاطمه 249
- 315- جلوگیری از نبش قبر فاطمه 251
- 316- توضیحات علی علیه السلام بر ابوبکر و عمر 252
- 317- تشکر از قنقذا! 255
- 318- قبر فاطمه کجاست؟ 256
- 319- دفن پیکر فاطمه در جوار پیامبر 256
- 320- علت شهادت فاطمه 257
- 321- انتقام امام جواد از قاتلین فاطمه 257
- 322- داستان بشار مکاری 257
- 323- مباح بودن خون عمر و ابوبکر 258
- 324- عاقبت ظلم کنندگان به فاطمه 259
- 325- زیارت نامه حضرت زهرا علیها السلام 260
- فصل سوم: معجزان و کرامات فاطمه زهرا سلام الله علیها 262
- الف: معجزاتی از فاطمه زهرا علیها السلام 262
- 326- اقرار به رسالت پدر در شکم مادر 262
- 327- سخن گفتن در رحم مادر 262
- 328- برکت غذا 263
- 329 - درخشیدن نور از ملحفه فاطمه 263
- 330 - چرخیدن آسیای دستی به خودی خود 264
- 331 - شرکت در مباحله 264
- 332 - تهیه غذا 266
- 333 - زنده شدن عروس 268
- 334- طعام غیبی 272
- 335 - چرخیدن دستاس 273

- 336 - حرکت گهواره توسط فرشتگان 273
- 337 - حرام بودن آتش بر فاطمه 274
- 338 - مائده آسمانی 275
- 339 - هدیه خداوند به فاطمه 275
- 340 - درود حوریان بهشت بر فاطمه 276
- 341 - نفرین فاطمه بر دشمن امام حسین 277
- ب: کراماتی از فاطمه زهرا علیها السلام 278
- 342 - از کرامت فاطمه به ام ایمن 278
- 343 - نتیجه توسل به فاطمه 279
- 344 - سوگند دادن امام رضا به جان فاطمه 280
- 345 - نجات فرزند بنا 282
- 346 - توسل امام باقر به فاطمه 284
- 347 - توسل امام جواد به فاطمه 284
- 348 - توسل ابوطالب به فاطمه 284
- 349 - ارادت امام رضا به فاطمه 285
- 350 - شفای بیماری صعب العلاج 285
- 351 - نزول مائده از بهشت با دعای فاطمه 286
- 352 - مسلمان شدن به برکت نام فاطمه 287
- 353 - کرامتی از فاطمه زهرا 288
- 354 - توسل زکریا به فاطمه زهرا 289
- 355 - کرامت فاطمه به سید بحر العلوم 291
- 356 - عنایت فاطمیه 292
- 357 - باز شدن در با نام فاطمه 293
- 358 - معجزه اهل بیت در قم 294
- 359 - توسل به فاطمه و شفای بیمار 296
- 360 - نماز و توسل به فاطمه در جبهه 298

301	بی نوشت ها:
317	فهرست مطالب